



ماهگیر، ماهگیر، خوش بحالت کیو تو...

مازیار





## برای شما که متخصص ضبط نیستید...

### سونی - او - ماتیک SONY-O-MATIC

از رادیو ضبط کاست سونی آهنگ مورد علاقه خود را با هر صدائی که میخواهید گوش کنید - چه با صدای بلند و چه بصورت نجوا، و در همان حال ضبط کنید. سونی - او - ماتیک SONY-O-MATIC بهترین نتیجه را شما میدهد. سونی - او - ماتیک سیستمی است که کیفیت صدا را در موقع ضبط بطور خودکار کنترل میکند. و دیگر احتیاجی نیست که شما در کار ضبط منحصم باشید.

سونی - او - ماتیک در رادیو ضبط های کاست سونی، همراه با دکمههای (کیو) CUE و (ریویو) REVIEW برای آنکه آهنگ مورد علاقه خود را براحتی پیدا کنید و بارها گوش کنید.



رادیو کاست های سونی  
در دهها مدل جالب و متنوع

# SONY

برای برخی فقط سونی وجود دارد  
آنجا که از هر چیز بهترینش را میخواهند









در مصاحبه با خبرنگار نشریه جردن تایمز در سفر اردن:

# شهبانو: شاهنشاه از من خواسته اند که در سیاست نقش

## فعال داشته باشم

زنان ایران فداکار، درستکار، و در هر کاری که انجام میدهند ثابت قدم هستند



علما، حضرت شهبانو در مراسم افتتاح مرکز سمار پروش قزوقی کودکان ونوجوانان درشهر امان که هدیه ایشان بهنامسیت تولد پادشاه کشور اردن بمطاردن میباشد

عنه گذشته علیاحضرت فرح بهلولی شهبانوی ایران دعوت علیاحضرت ملک حسین پادشاه اردن هاشمی و علیاحضرت ملکه عالیها همسر ملک حسین به اردن سفر کردند و از مراکز هنری، خیریه، فرهنگی و اجتماعی این کشور بازدید فرمودند.

علیاحضرت دراین سفر یک مرکز سمار پروش هنری کودکان ونوجوانان به کنتسور اردن اعاده فرمودند و دریک مصاحبه با خبرنگار روزنامه انگلیسی زبان «مان عثمان نیام» جردن تایمز به سوالات گوناگون این خبرنگار پاسخ گفتند.

شهبانوی ایران درپایان سوال مربوط به فعالیتهای سیاسی زنان ایران و خودشان فرمودند:

«هرکس شروع فعالیتی انجام ندهد به فعالیتهای سیاسی خود اکتورس، خود خواهد بود».

# ستاره‌ها و کارگردانان مشهور جهانی برای شرکت در جشنواره فیلم تهران به پایتخت می آیند

انیسه الوبیا - دایان کاتن، ایوت میمو - تونی موسانتی بازیگر نقش «توماس» و فدریکو فلینسی و اتوپرمینجر از جمله مدعوین جشنواره هستند



دایان کان



ایوت میمو



تونی موسانتی



انیسه الوبیا

با آغاز نهمین جشنواره جهانی فیلم تهران از امروز تهران میزباندار جهره های محبوب سینما و کارگردانان نامدار خواهد بود.

دریان جهره های سینمایی، تامبال هاینه الوبیا ستاره ایرانی اصیل، دایان کاتن (همسر سابق کاری گرانت) که کارگردان فیلم کرناهی نیز می باشد، تونی موسانتی (بازیگر سریال تلویزیونی «توماس»)، ایوت میمو - اماتوئیل ریوا - لئوونورا - و دریان کارگردانان نامی بین المللی فدریکو فلینسی، پروژو فرمسی، ایزابلا کورتوا - و الیزابته دیلی، اوبرینجر

طلاتی به موسسه شد

atige.ir

وبسایت تخصصی مقالات

GOLD MERCURY



# کاشف «پمادولی» مدعی است هیچ ثمری نبرده و در پیری بت

## کاشف پماد ولی مدعی شد که دوداری جدید برای معالجه سودا و سیاتیک تهیه کرده و حاضر است پسر در غیاب من امتیاز «پماد» را فروخت و من امروز در شرایط دشواری زندگی میکنم در حالی که

اروپا آمریکا و فرقا هم رقت، بوسه میداند که این ادعاست، حقیقت معض است رحلا ازهره گنوی، هر سرورن برود و جوانی برسد میداند که پماد ولی چه خدمت به ملت ایران کرده است اما حق و حقوق من درعرق پماد در نظر گرفته نشده و تازه این بیادی که حالا درست من کند و بیام پماد ولی میروندش ان اثر

ایا حذر کاشف پمادولی گفت: خلیها حیات وهسی در زمان خود را میون من هستد من توی این مکتب، هرزه زنده کردم و شما که روزنامه نویسنید وادان هست که وقتی من این پماد را کشف و اعلام کردم چه جنائسی در برابر کتور نمودم پوز آواز شهرتم می درهای کتور را نیز درویدید و به

بیمار مبتلا به سودا بطور کامل و بیاری همیشه بیاری درمان میشود و بیاری به مصرف دارو برای بازدم یا بنفشه نیت و دوسین دارو، معالج بیاماری مسیایکته است که این یکی نیز پاک روش مصرف دوداری، بطور کامل وقایع بیاماری را مداوا میکند.

ایران این دارو یافت میشود من از این دارو هیچ نصیب وهی نبردم و تاکنون دراستان کوهکلت دهار تراشعی رونج هستد. همچنین معضامه اعلام دادند که دوداری معجزه آمیز است و بیاری کشف کرده که یکی علاج قطعی سودای مزمنه است و بیایکار مصرف ان وسیله

تایفک میادولوسه و داری معجزه گریوستگی این همه صهاران دفتر محله است و ضمن معضامه ای اعلام کرد: درمالک کاشف داروها برعکس جهان برود هشتد و بر همین کتور مام هرگی امدار کرده باشد ازتو، فکر و ایستکار خود بهره بگیرد اما من هیچ ثمری از کتور و ایستکار خودبردم و درمالک داروها خوانده

### استمداد زنان و مردانیکه هسرانشان از خانه گریخته اند:



عباس خسروی



خدیجه، زن فراری عباس



منوچهر، شوهر عدرا بانفاق زنی که می خواهد با او ازدواج کند.

## «پروانه» بخانه باز گرد!



پروانه در روزهای سازماندهی زندگی

دختری نرأسانه ازدواج ناکاه به پناه دیوار دوستی ازخانه خارج شد و حد ناپید گردید.  
«پروانه» مردمانی که هم و بسایلی و مفادات ازدواج خود را با این دختر آماده ساخته است حالا هم چا را برای بافتن او زنی می گذارد.  
«پروانه» میگردد بیسرزنه که تا یکماه دیگر ۱۸ ساله میشود میخواست درست دراستان ۱۸ سالگی با من ازدواج کند و حتی هم هفته چاه ایته ا را نیز کشید و بیام.  
«پروانه» در تریز دریک خانه اولی و وهستایی بود دنیا آمد و بعد درانت سوزی داد این خانه جان «پروانه» را تنها بی کسی می کند که هم امید خود را از دست میدهد و مدتی چون مات شده ها در پارسایان پستری میشود. دران روزها به ایستاری، خانواده ای «پروانه» را بخوابی می تازد و بیام و مدتی بطرف ایران ازمین تهران می رود و ایستار می آید.  
atige.ir  
کند که تا بجای می نوبست خود را به مدتی من هر روز در «پروانه» می باشد و برای روزهای «پروانه» شایسته و آشنه

## این زن و شوهر هادی

- \* نعمت الله، زم زم چون نمیخواست با من دررگان زندگی کند تهران فرار کرد!
- \* اشرف السادات، شوهرم معشوق تازه ای پیدا کرد و با او گریخت!
- \* عباس، هسرم از ترس اینکه رمال او لویدهد و رسوا شود باغچار گذاشت!
- \* عدرا، این زن فراری و تنها می خواهد شوهرم را از چنگ بیرون بکشد!
- \* هسرن اینک اینک بنظر خوانندگان عزیز میرسد!
- \* نعمت الله، زینت کلماتی!
- \* نعمت الله، کارگری که هسرمی زینت

## \* استمداد از خوانندگان مجله جوانان

میشوم با اغلب زن ها و دخترها عرف میزنند، معضامه کنجکوی می کسب تا شاید گوشه های خود را بیام و شاید روزی آغوش یک زن نرخصیدید. یک مرد موسید ارام برویم گوشه گوشه \* ۲۵ سال پیش \* شهلاسه میگردد ۲۵ سال پیش خانواده ای درحالیکه مارورن یک پیرامن سفید مردهانه پیچیدند و دوری یک سکری خانه فریادشان جنوسی



منوچهر، شوهر عدرا بانفاق زنی که می خواهد با او ازدواج کند.





مرد فتنه - کاتب پروفیسورسده که امروز از گذشته های خود حرف میزند و میکوبد از روزی نیست که حرفهای من گوش بدهند

# کاشف پماد ولی مدعی شد که پماد ولی ان اثر داروی اصلی را ندارد و بسرعت داروی اصلی اثر نمی کند

## ان را تحت نظر مجله جوانان روی دو بیمار امتحان کند. در هر خانواده ایرانی این دارو وجود دارد.

لیبدیجانی به اعصاب دستت بچام بداندت بگر ساختن داروی انسانم که معالجه قطعی سوختگی باشد و این پماد را ساختم و شد روی زخم من بچه گذاشتم

بچه در صفحه ۶۲

اما من بلافاصله باهمانی که ساخته خود هست روی زخم و سوختگی میگذاشتم و فوراً اثر رو ضایعات میکردند \* بگفته پماد ولی کشف شد! از آقای ولی عذر بپرسم. - مجله تحت نظر ساختن این دارو امتحان کند! - سرم بکمال زنده بود و تازه راه

معجزه اما دارو. البته این داروهان داروست اما در فتنه آن وقت لازم نمیشد و دیرتر ازاجیه من انتظار دارم از می کند. ستار دل روی چه اصلی این حرف را میزند آیا بخاطر آن نیست که تنها پولی از برایت حق الکشف میبخشد؟ روی گفت: خیرا غدا می من مراجعه کرده و میگفتند داروی تو از قلمی را ندارد

## جنجال کنسرت قلبی در تهران

کنسرته که با شرکت گروهی از خوانندگان جوانان، پنج افراد کم حضاعت، مریخی از کانال های بالای شهر تهران ویا شده بود و جنجال عظیمی در روزی شد بطوریکه برگزار کنندگان کنسرت، با بهره از کفایت و جوانانگی نیز از جمله ای و شهرت و و مشهور و زینت و دست راست جانان عالی جان موسی و مریبان مامرد کار و شکایت و کلاتری کیندا \* جنجال چگونه پاکفت؟



سرمو امین



زینت، همسر فراری نعمت الله



عذرا و بچه اش



اشرف السادات

## ستون اشیاء گمشده در مجله جوانان

این هفته یک ستاره ۲۵۸۷۳۳ بلق ۷۵۰ تیران دروغه حامل دریدان تهنار تهران برسط جان ایران فولادی پیدا شده که به قسمت اشیاء گمشده جوانان تحویل گرفته است \* حراجیه صاحب دفترچه هفته گذشته عباسی اوتونه ه این استمر حراجیه و دفترچه بانک صادرات خود را در تبرات خود درمجن کارت شناسایی (کارخانه صنعتی آریایش)، ورگ مغازش خیاطی و کارات سازمان ملی انتقال خون متعلق به لاملاحمین نسیری را با صندوق گمشده درمیان شهزاد پیکر کرده و این قسمت تحویل نموده است \* ابتداء امروزه ازضنه های گذشته

## فراری را برای ما پیدا کنید

زینت کماست و چه میکند و آیا اصولاً قصد دارد بخانه برگردد یا نه! براساس شکایت این مرد پرونده ای تشکیل شد که برای رسیدگی و تحقیق در فراری او را آگاهی فرستاده شد \* اشرف السادات، شوهرم برگردم شوهر من یک مشت چک و فتنه ای محل بدست مردم داده و با زن جوانی که عاشق او شده فرار کرده و من و چهار بچهم را بی سرپرست و بدون خبری گذاشته است...! اشرف السادات گلستانی زن ۲۸ بچه در صفحه ۶۲

## من همه جا در جستجوی پدر و مادر هستم!

ست راست نکه های (مزم اخورخیزد گرفتاری) و همسرهای ولی ای این ششانی می توانست پدر و مامور را بسین باز گرداند \* شش تا از همه پرسیدند شاید مردمان آشنایان شد. همسایه هایبان یک پدر پسر، موسیبد، یک مادرپرچین و چروک، مرا یک یاد آور شاید روزی من حتی برای بچه ام که در شش نفرش پدر و مادر واقعی خود آرام بگیرم

پارک شهر گذاشته بودند می بایند خانواده مهربان و خوبی که مرا چون مختصر خوششان بزرگ کرده اند میگویند تو درون آن پیراهن سفید گریه می کنی...! \* کوزه کوزه ات دادند و به آن آب میزدند...! کوزه کوزه اتش میزدند...! \* خیار زرد او را به خانه میزدند...! \* چگونه شایعیت را به ما نشانستی پدر دیدیم خجالت را برایت بگوریم



# در ساختمان اهرام مصر ماشینهای الکترونیکی و

بسیاری از دانشمندان معتقدند که تمام اسرار جهان و کائنات و آینده زندگی تا روز پایان در اهرام مصر برای بشر جستجوگر گذاشته شده و ما باید کلید حل رازهای اهرام مصر را بیابیم.



در زمان خلافت مامون، بالاخره راهی بیرون هم بزرگ یافتند.



## دایرة المعارف عجایب جهان

بقلم: امیرحسین صدیقی پور

### از همین شماره بخوانید

در شماره های گذشته و در سلسله مقالات خود از عجایب جهان به اهرام مصر و شگفتی های آن رسیدیم و حالا مطلب را ادامه میدهم و یادآوری میکنم که چون مطالب هر شماره تقریباً مستقل است اگر شما تاکنون این سلسله مقالات را ننخوانده اید در همین شماره میتوانی بگروه خوانندگان ما بپیوندی.

برای بررسی اوضاع پایای مصر قدم با خود بردم بود. نمایان اهرام رفت پس از آنکه از تعداد یک میلیون و ششصد هزار سنگی که با آن اهرام گنبد با مصالح ساختمانی این اهرام میتوانم دوری به ارتفاع سه متر و نه عرض ۹۰ سانتی متر خور تا دور کشور ارامه کشیم. همه سنگهای اهرام برودت بهم پیوسته است و جاعل راه ندارد. جز در چند نقطه که به عمق

هر متری با خود همراهی که فلز هم گنبد ۱۲۶ متر ارتفاع دارد و طول هر یک از اضلاع جایی آن به ۲۲۵ متر میرسد و طول هر کدام از اضلاع آن ۲۲۴ متر است این اهرام در حساب دقیق از دو دایره و شش ضلعی سنگی و مستطی که در پایین آنها دو نیم تری و درگنبد مستطی است. نمایان آن دور دارد و هرکدام از اینها از سنگهای مسی در سال ۱۹۹۱ هجری از دانشمندان که محصوراً

چند پارچه سنگ آزاد گذاشته اند تا راه سری برای داخل کردن تابوت فرعون باشد این عقیده و نظریات است. نویسنده شهر تاریخ تمدن است و اعتقاد بسیاری از محققان و باستانشناسان که عقیده فرعون مصر هم بزرگ را بخوان از نگاه ایدی خود بنا کرد و چون بدون اهرام در آنای ساخته شده از سنگ چیزی نبود تابوت سنگی بدون سرویس یافته است. بیشتر مصر شناسان تصور

است آوردند سالهای اثر با میلیون مباحث اهرام حساسه استوار است که کتیبه فرعون است و این اهرام معجزه است و این اهرام در

میکنند اصولاً هرما بخاطر آنکه مومیایی فرعون را نگهداری کنند بی برزی شده اند در حالی که آنها چنین نیست و لابل تن و معکس را که در این رسیده داریم جدا ارائه خواهیم کرد. ۷ میلیون تن وزن طی چهار هزار سال (بگفته تاریخ نویسان) باستانشناسان هرگز چنین شای یا این عظمت و این ارتفاع ساخته شده بود و فقط در عصر





# روحبخش: این روزها هر کس پروروی دا

## بی پرواست بخوانند

روحبخش گفت: چون پوست صورتم در برابر گرمی ادامه دهم. من اولین خواننده زن ایرانی بودم که پشت

**چشمو گوشهادر دنیای سینما  
تلویزیون ستار و رادیو**

**بهمکاری: مهین ذکاتی هوشنگ حسینی**



**\* از خودگفتگی**  
روحبخش درباره شروع فعالیت هنری خود گفت: من زمانی که پروه یک دختر به روی صحنه شاعرت از خودگفتگی میخواندم درصحنه تازه ظاهر شدم و با اینکه بیش از ۱۶ سال داشتند در روی صحنه نفس نمیفشانم اگران را می

عالم فروبخش خواننده مشهور سالهای ۳۰ تا ۴۰ که برای شرکت در برنامه صدا و رادیو دعوت شده بود در یک مصاحبه اختصاصی با مهین جوانان شرکت کرد و ضمن ابتداء شدید از وضع بازار موسیقی از گذشته های خود حقایق تازه ای فاش کرد.

گرفتم و با استعداد و ترنس خوب صدای هورا و کف زدنهایم را به عرش می بردم  
از زمان من با قصب پره برهنم خواننده جوان تهران شب پر درازت کنی داشت  
روحبخش گفت: در این میان چون گاه به گاه ایتر نیز میخواندم صدایم روزی به فراتر گرفت و

برعکس ایترها که هرکس پروروی دارد و در ارائه سکس بی پرواست به خوانندگی کشیده میشود من تنها با تکیه به هنر بازیگری و صدای رسا و دلنشین به خوانندگی دعوت شدم  
پشتیهاد خوانندگی را «حسن نهانی» تکیه نماز معروف من داد و همراه او به رادیو آمدم

## «آفت» با ظرف میوه بدسو

فیروزه لیخندزان گفت: اینهم نوعی تشویق از طرف یک هنرمند نامی برای یک خواننده خاکی!

هنه گنشته وافته خواننده قدیمی برای چندین بار بازگاز به «فیروزه خواننده خاکی حمله ور شد»  
داشته درباره این حادثه میگوید: خوانان میدانند که من با «فیروزه نسیمی دیرینه ای دارم چون به نظر من زبانه خنق خود جای برای رفیق نموده است بلکه مرتب برایم صلوات می فرستد و پشت سرم حرفهای میزند.  
دو بار در تاراج با هم کارهای ندیدم و هر دو زنی هستیم و کاریمان به «تلویزیون» رسیده و «فیروزه» دست برادر شد و اتفاقا هنه گنشته هم که در کتابخانه بودم ناگهان متوجه شدم «فیروزه» روی آب نیز حرفهای میزند.  
از آب نیز حرفهای میزند.  
من می خواهم این قضایا بیشتر از دوستان اطراف خود ملاحظه چندین مورد استوار کردم و



شاهرخ و طاهرزاده با یک همکاری شریکین

## آهنگساز کرمانشاهی برای پاسخ به فرزین بکر است به تهران آمد

ویل سیزدهم و از ده سالگی اهدت میباشتم ولی چون در شهرت آنها خواننده دلنواهی نمی یافتیم شخصا این آهنگ ها را خواندم و یکسال پیش با آهنگ متنیویس پروی شریک از ابرج جنتی کارم به تهران کشیدم و گنشته بعد با شاهرخ قرار داد طولانی بستیم و آهنگ های کولی، پاپین سایه، کرمه، کوچ را با اشعاری از محمدرضا فاضل و شهرام وفاقی به او سپردم  
نیدادم در این میان چه کسی آهنگ «کولی» را بنام من به «فرزین» داده است و این خواننده جوان نعلیه من خواننده است ادعای او که تنها مرا لاکهزاد طوله داد بلکه همه دوستان و هنرمندان از این گله مند ساختن و من ناچار به تهران آمدم تا از طریق معلم جوانان جواب «فرزین» بگذارم چون خود را مدعی و هنرمندان و علاقمندان آهنگ هایم را روشن کنم.

و طاهر زاده آهنگساز جوان کرمانشاهی این هنه برای مدول و گنه گناری به دفتر معلم جوانان در تهران آمد  
طاهر زاده که با آهنگ های «متنیویس» و «کولی» شهرت و شهرت خوبی دست آورده است و شریک کار طاهر زاده در وقتی از زبان «فرزین» خواننده جوان طاهر زاده در مصاحبه خود همه کارهایم را زمین گذاشته و به تهران آمدم فرزین گنه بود که من آهنگ کولی را که او خوانده در تاراج شاهرخ نیز گذاشته ام و در محفلت مرا شنیدند و همه در این باره را به تهران آمدم تا از طریق معلم جوانان جواب «فرزین» بگذارم چون خود را مدعی و هنرمندان و علاقمندان آهنگ هایم را روشن کنم.

## هایده و مهستی ناگهان دست در گردن هم از استودیو رادیو خارج شدند



هایده و مهستی دوخاهر هنرمند و معروف هنه گنشته هنگام اجرای برنامه در «استودیو رادیو» بهم آشتی کردند  
معلم طاهر زاده گنه گنشته در سرتین شایعات معلم جوانان خواننده این دوخاهر خواننده گاه به گاه کشید و در مقابل هم هر چه می آید  
هایده و مهستی گنه گنشته ناگهان در رادیو بدون اطلاع از حضور هم مقابل هم قرار گرفتند  
بعد از این اتفاق خیلی خنک شنگ کردم و رود و گردام بروشده ای با آهنگسازان و آهنگسازان گندگی می کردند تا سرانجام «مهستی» برای اجرای برنامه در رادیو استودیو رفت  
جالب اینکه «مهستی» بخوان همکار نفس سپرد و در برنامه ۲۰ سوالی انتخاب شد و بعد به پیشیهاد آرتیست هایمان را بخوان شرکت کشید و داخل استودیو فرار کرد. در این لحظه با جانوری

نمانانجان هایده و مهستی آهنگ های رومانی خوانند و کم کم هر دو نزدیک شدند و ناگهان همدست که آفتاب مهر را فراموش نمودم و در محفلت هم را دوست داشتم  
بخار کساعت و نیم اجرای برنامه وقتی هایده و مهستی از استودیو خارج میشدند همزمان دستم به گردن و محسوس نظر میماندم و در محفلت هم گذرورت ها را فراموش نمودم.

# ردودر ارائه سکس گی کشیده میشود

## حساسیت داشت نتوانستم بکار هنرپیشگی کادیلاک نشستم و بخیا بانها آمدم



روحش هنگام گفتگو با خبرنگار جوانان

گرم صورت بر پاک میکردند و این آبرویست  
تکرار میشد ناگهان احساس نمود پوست صورت  
بقیه در صفحه ۶۲

بیز پیشنهادت خرابی برسد که البته بحث  
جلوی منته داری سینما را کنار گذاشتی میدانید  
ما چرا چه بودا راستش جور من صحنه با تخت

خواستم که هر کدام درحد خودش برطرفدار و محبوب  
بود

حساسیت در برابر گرم  
روحش گفت: درصالح روزهای اوج، من  
ببازی درخشان‌های سینمایی نیز دعوت شدم و در فیلم  
متکارخانگی با نگرشی شرکت نمودم و بلافاصله

میدانید چندسال پیش! باورنمانشود! درست ۲۸  
سال پیش زنیکی به چهره سال پیش! امروز من  
یک دختر بچه بودم که باهاشک های محدودداره  
ناگهان به شهرت دورازناظری دست یافتم  
فدیه چلانی و همسر از زندگی سرافراز  
فالیات های من بود و بعد پیش از ۳۰۰ تریانه

## منو چهر سخانی برای همیشه از بر نامه کاباره و عروسی چشم پوشید

### سخانی گفت: کاباره و عروسی نه تنها چیزی بمن نمیدهد بلکه مرا از احساس اصیل دور میسازد.



انتزای دربرنداره بلکه کلی مرا از خوانندگی با  
احساس و عشق دورنگ میدارد.  
ازین پس طوری برنامه های خود را تنظیم  
نمودم که سالی دوادوم انگت منتشر کنم و گاه به  
گاه نیز درتویزیون برنامه اجرا نمایم. اولین فیلم  
خود را که «همسرارابه» ساخته است بزودی منتشر  
سازم و عینا آهنگی ازهنکار صمیمی خود در  
رتکوله ها «بابک افشاره دارم که بوری شعری از  
بولوی ساخته شده است.  
برنامه هرنگوله ماه هم البته درتیش برده با  
موفقیت پیش میرود و تاآهنگ چهاربرنامه ضبط  
شده و چنان استعدادهای شگفتانگیز و خوش  
گرمی و دربرنگوله های من درتویزیون جوانها  
پیدا خواهد شد.  
البته تا ۶ برنامه که ضبط شود  
تربیب بخش آن ان تویزیون داده میشود

## سوی فیروزه حمله ور شد!



عین عضو شده این جلسه تشکیل شود و  
میدانده هانی اصنام کرد!

## فردیک بود «گاو» شماعی زاده را بکشتن بدهد!

حسن شماعی زاده خواننده و آهنگساز معروف  
هفته گذشته هنگامیکه از تهران خارج عیادت عزیزه  
بود او میخواست با یک گاو عظیم الجثه که در وسط  
خیابان حرکت می کرد بستن تصاویر کرد و  
خوشحانه در این حادنه بخواننده زاده افغانی  
شماعی ابرسید.

حسن شماعی زاده طی گفتگویی اظهار داشت  
جهت اجرای برنامه فردیک عروسی عازم هایت  
عزیز بودم که ناگهان کانیمویی باور بالا در مقابلم  
ظاهر شد. این لحظه‌ای جلوی خود را ندیدم و  
در این لحظه من به سمت گاو رفتم. شماعی تصاویر  
گاو که کار دردم من را از روی دوربین حسرت  
راندن و میخواست جلوی من را از حرکت باز ایستد  
مستحققتی! گفت: آن گاو صاحب گاو  
مرنگ شفا شد و در بهانه‌ها دل گاو را برداشتم.

## ارغوان در آستانه شروع خوانندگی گر فتار بیماری عشق شد!



ارغوان: حتی همه گریه وسایلی و لوازم لباس،  
بلافاصله مضمحل خوانندگی را آماده ساخته و با  
آهنگسازان نیز تیرین کرده بود و میخواست با چند  
آهنگ هنری به میدان بپرد که عشق از راه رسید.  
ارغوان: بخوان ازادواج ماه سال را به خود  
خودس درآسیابا گمراهه و حالا با تومسه شوهر  
مناظره کار خود باید تنها درخانه نشسته و خانه  
دارم که طالب اینکه شوهر جوان ارغوان به او  
آماده نبدیده‌ها هیچ منتقل نمیشد پایگزاربود  
ارغوان: که دردمینه خوانندگی تصمیم جدی  
داشت حالا جان دردم عشق آسیر شده که میگوید  
زندگی بر عشق و طهران محبت و محبتوست و او  
تروت من ازده من دیگر هیچگاه به دنیا می‌خیزد  
برنگردم



# «رومئو» زیباترین گربه

در ساعت پنج بعد از ظهر روز جمعه - حضور یابنده نظر از علاقمندان سرسخت گربه - سه نفر زوری - در سالن معلق هتل هیلتون - مسافه زیباترین گربه ایرانی برگزار شد - در این مسافه ۱۸۰۰۰ گربه شرکت کردند که فقط سی گربه از این تعداد به قبال رسیدند و بستان - آنگاه...



رسیده بودند خانم بودند و تنها دو نفر آنها بودند دو تا از مانتهاشان صاحب گربه جان خواستند نوبت گربه‌هاشان بود که بچه‌های همراه خود را کم کردند و مدت‌ها دنبال بچه‌شان میگشتند تمام گربه‌های شرکت کننده ایرانی اصیل بودند و تنها دو سه گربه دورگه خیال رسیدند که یک رنگ آنها ایرانی بود

ورود تنگ و موش متنوع هنگام ورود مدعیون و خریداران بلیت ناشناس مسافه مرتباً تذکر داده میشد که از ورود تنگ و موش - حتی موش مصنوعی جدا جلوگیری میشود چون حواس گربه‌های گرانباشته و نازاری بر تن میشود هر گربه‌ای کارت مشخص داشت که در آن اسم - رنگ - سن - وزن آنها مشخص بود کوچکترین گربه فانیست ۸ ماهه و در بزرگترین ۴ سال و نیمه یکی از گربه‌ها بنام مستکده شروین گربه‌ها بود و هزار کرده و ده نفر بدانتال میشدند تا او را صحنه بکشاند و با ترفند هم پشت لب شهره خانم صاحب خود را دریده بود تنگ و سه ساله و ۸ کیلو وزن داشت گربه یک

ویرجیان که چشم اول را از دست آورده از جلوی چشم ناشایبان برده می‌شود.

سی گربه ملوس و نازنازی بروی صحنه آمدند، ذفیله رفتند، مرنو کشیدند، بهمدیگر تنه زدند، حسادت کردند و بالاخره زیباترین گربه انتخاب شد.

## مشکلت شیطان

سرانجام بعد از نسیال که نمط جوانان کتاب از ماهرهای ملت برمودا منتشر ساختند روز پخشته هفت گذشته هم لوپرون ملی ایران فیلی از همین حوادث بنام مشکلت شیطان پخش کرد که فوق العاده مورد توجه قرار گرفت و مخصوصاً این علم برای خوانندگان ملت برمودا در نمط جوانان بسیار پرستی و جالب بود و ما خوشحالیم که از همه حوادث و مسائلی جالب جهان خوانندگان خود را خیلی روزگه آید میکنیم

\* یک خیرتکان دهنده و غم انگیز از خبرنگاران حوادث شهری مجله جوانان:

# حسادت خواهر ناتنی، دختر ۱۱ ساله را به هر وئین معتاد کرد!

## همسر شیرافکن بخانه باز گشت



مهین: خواهرم گفت باید از تو امتحان کنم و ببینم قبول میشوی یا نه؟ ضمناً اگر حرفی بکسی بزنی ترا خواهم کشت!



برادر و ابرو به خانه بازگردد مسلماً دشمن از دست بیرون می‌رود. اما جاب این پیام همسر شیرافکن یعنی با همسرش از لغز حرف زد و سپس با دادگاری خود را برای بازگشت به خانه اعلام نمود. اما اعلام نمود که این همه بازگشت همسر شیرافکن به خانه باعث شد همسران ۱۱ ساله دوباره با همسر شیرافکن زندگی کنند و خود را در ۱۱ سالگی در خانه شیرافکن

دختر دانش آموز یازده ساله‌ای که توسط خواهر ناتنی‌اش به کشش هورین معتاد شده و جریان اختلاس از طرف دستفشان جواهرس اطلاع داده شده بود اکنون کارآموزی کرج تحصیل کرده شد و دریاچه تخت درمان قرار گرفته و سلامت را بازیافت. خبرنگاران حوادث شهری مجله جوانان که از دخترک معتاد در محل کانون دهن گرفته و بازرگفتگو شدند آن جوان که از جریان اختلاس هم انگیز این دختران گزارشی تهیه کرده‌اند که میخوانید.

روز یکشنبه گذشته وقتی سندیام دخترک یازده ساله‌ای که به هورین معتاد شده بکانون برده‌اند که معامله‌اش کند است طفل معصومی را از لوده هورین کشید! اهمیت یک دختر را! اهمیت دختر دانش آموز را! باری من و عکاس مطلع ساعت یک و نیم حیات‌ظاهر بکانون کارآموزی کرج

ریشترین گریه در اعراس بیست و هفتمین خود زنی که همگام با همسرش (عزرا) از دستگیر شدن پانزدهمین گریه در اعراس و تزارهای مخصوص دیده میشوند.

# اصیل ایرانی شناخته شد



خسته هم که حالا در محله جوانان معرفی شده بود و بلافاصله جشن را کور کرده بود به خیابان راه یافته خانه گریه‌ها

داوران مسابقه نسرین باصری و خواهره صبری ایرانی‌تبار کندی انگلیسی بود. جایزه سه گریه استثنای یک کاب - یکسال نقا و ارایش و رشک محالی و صاحبش هم بکندت لباس بود. در جریان مسابقه دو تا از گریه‌ها هم جمله کردند - و یک گریه نام بلوکه که صاحبش بگفت فوق العاده هوسباز است در سالن مراسم گریه‌های داده شد.

در جریان مسابقه خانم عربی - آقایان فرح زاد و ای و شهرام برنانه اجرا کردند. عربی گفت که زن بدم ۵۰ تا گریه داشت و منم عاشق گریه هستم. فرح زاد شوخی گفت: هر گریه‌ای که روی صحنه بیتر من کشید حتما اهل فرش است...  
برنده های مسابقه  
سرانجام، داوران مسابقه رای خود را اعلام کردند و هرپیوه گریه خانم ندی که برتساری انگلیسی دارد و در شماره هفت گشته در نتیجه معرفی شد و پیش از هفتاد هزار تومان قیمت داده جان ریاضتین گریه ایرانی انتخاب شد. گریه ای نام خان منطبق به سرشارم و گریه‌ای نام مشهدی، منطبق به آقای لکنتری مقلدهای دوم و سوم را بست آوردند. و با ترتیب گریه‌های ایرانی که در مسابقات جهانی همیشه اول می‌شوند در طبق اصلی خود هم اول شد.

خبرنگاران سرویس فوق العاده مجله جوانان همچنان گزارشهای تازه‌ای از اعمال حسین سالار زاده معروف به شکارچی دختران و آرسن لوپن زیبا دریافت می کنند

## همسر قانونی «آرسن لوپن زیبا» مدعی شد که ۳۰۰ هزار تومان به شوهر فراری خود پول داده!



حسین سالار زاده

«حسین» شهری ایده آل و با امنیت است و می توانم همه ایده خود را با حمایت و لطف او بسازم.  
حسین: حد مرا به سیراز بردم که کم کم مهره تازه‌ای از خود نشان دادم سرور به بهانه های مختلف از من پول خواست و با نگاه بی‌کروزی من توجه نمود پیش از ۳۰۰ هزار تومان به حسین پول داده‌ام و او هنوز برای دهکارتها و رفع مشکل خود پول میخواست.  
کم کم کار اختلاف ما بالا گرفت چون من چهره واقعی حسین را نشناختم و پی فهمیدم که او به تنها همسرش و تصمیم‌گیرنده خارج بیست مسکه یک و دو است.  
حسین کار ساده بوده که با طاهر عرب خود و به فرستکاری و اغفال دخترها و به شغل است. دونه بار کار ما به بازگشت کشید ولی حسین حاضر به جدایی نگریه و من در این موقعی بودم که باید حق او را

خبرنگاران ما همچنان گزارشهای تازه‌ای از حسین سالارزاده معروف به شکارچی دختران و آرسن لوپن زیبا دریافت می کنند و هر روز افراد تازه‌ای مدعی شکارچی آرسن لوپن هستند.  
حسین سالارزاده که حاضرین مختلف دختران و زنان ترنمنت نزدیک می‌شد از آنها پول می‌گرفته و از سرکهای متعدد هم اجناس زیادی گرفته و درحال حاضر سواری آرسن و یک جواهر فروس نیز برای دستگیری وی مبلغ پانزده هزار تومان جایزه تعیین کرده است.  
پیش از سیراز  
atige.ir  
در این سایت می‌توانید با همسران خود گفت و گو کنید و مسائل خود را از روی کلاه شکارچی، شکارچی خبرنگاران گفت و گو کنید.



# يك پل هوأى از هدايا

♦ دوستى با مردان را تكليف من كند و با زنگى خاصى تنها حرف از عكازى و عصبيت بيان ماوراء اين بارهم روزگار نشايه نسيرو و ميگردد هفتدهه را بزرگ بر قدرت و جفايى اول و باين زن سپاس مسمي مي يابد ولي ما عاشق هم نسيست و ضد ازدواج هم غاريم.

حالب اينكه باهمن شايستان و جوانهاى پوري، هتكاران نسيستانى هوى با فاقيت ميگوشند رويوسل هوى گرانشان پوري و تقير بگ يك لي هوى عاشقانه بين تهران و آسماييل و صوبه آورده است.

♦ بناج است كه دورى ياتى سناوه معروف ايراني و هفتدهه بزرگ جوان نسياناي رنگه مرتب براي هم هديه مي فرستد.

پوري ياتى و تقير در دوغول توكي باهم هميارى شده و صحنه هاي عاشقانه و برخوردنها نسيين ايننو نسيجات زباني را برانگيخته و هغه ان مي گفند كه پوري در شهر سنان هم بل ستاده كه در روزي بايد انتظار ازدواج عاشقانه شان را داشته باشيم.

«هوى ياتى» كه همدارغاساني از دهرزودوغي، بلكي فرهنگيه رابطه عاشقانه

## شهرام و ابى از اين ببعداز نوازندگان خود دور قه سلامت مزاج ميخواهند



♦ و ميران هسروي هم زند جون فخر ميگردد اين دو هوانده ارگسترر كائلي دارند و تلقن هاي عجيب و غريب سوي ايندو سراريز گرزيه در اين ميان ناگاهان و آواسي و شهرايه اسلام داشته كه «ارويهان» را اسفند نسي ستانسد و دولفقارايي را زين حدود يكماه بين حافظ اقتدار و وقت شناسي از ارگستر خود اسراج کرده اند و حالا ارگسترر كائلي را با نسي تاريد و درصفت هسن ماچرا آنها را زين جهت باشهر وزيان هنگي ههرد ساخته و خصنا هشيار نمود كه ازين بعد از نوازندگان خود وره صحت و سلامت صبر بخواهند.

♦ بناج است كه با نسيگري يكي از اعداي سابق ارگسترر ماي و شهرايه اين دو هوانده به ديسرد و گرشاري اعدايد.

يكى از روزنامه هاي عصب هفته گذشته اعلام نمود كه ماورين مايرزه با مومامهد، دو جوان نام رضوانفقاراي و اروچيان را كه در ارگسترر ماي و شهرايه نوازگري مي مانند باهم حمل و مصرف هزينه سنگير و رواه زندان كردند.

جواب اين خبر، داسي و شهرايه را چهار دوسر روزگي ساخت و حتى حده برشمه مختلف جشن و عورسي و مفرشان

## تكليف دو بله فيلمهاي خار جي چه ميشود؟

♦ نسيدي گوندگان فيلم دسال برمه هائي كه از نسيدي پيش درصيط كارشان آغاز شده بود اينروزها اعتراضات اراج رسيد و نسييم دارند درصورت عدم حواشيانشان از آن حرف زين حواش هزينسگان فيلم ها شهوداري كند.

تلهحي است چون كار دوره درصحصار هغه است كه ساليان دراز درصطه باهم صبرند و نسيهتاي بيگري مكررا باهم صحت عاذه اركي آنها نسييم خود را عمل كند.

براي فيلم بله نواز سيار خواهد كند اگر هم بيايد ناگزير حواشه هم را درصط اصلي شوييم.

♦ بناج است كه دولطرها از ارغندي زين بخاطر گمي نسيسترد خود اعتراضاتى را شروع كرد و گويبا نسييم دارند اگر هم عاالانها جوان هوان نسيسترد رايشان چيبن نبود است و نسيدي كشيده گوندگان فيلم عقيده دارند كارشان با مشكلات فراواني رويوسته آنها ناگزيرند تاكي كند درصورت تاركيب و عدم هوى خشن كند و نسيي و باهشيان را نسييم كند و نسيي نسيستردمان درصيفه باسار مشاطل همنشان ناگت نامه عاينه آنكه از نطر به و بازنسنگي هم بهريره همنند.

# روي خط داغ سينما و تلويزيونهاي جهان

## پترا و تول در آستانه مرگ دست از ميخوارگي كشيده!

این هزينشه انگليسي ميگويده مقدار وسكي كه من نوشيده ام برابر با اين است كه هوارگ اسپرتزه فهركان معروف دران شنا کرده است.



فهركان معروف شنا هوارگ اسپرتزه دران شنا ميگردد گرچه مضمحك نظر مرزده اما مقيقت داره افراط درميخواري يافت ميشد كه به حسيهاها و ماجسراهاي نامطلوبي كشته نمود چندين بار بهرم ست زاري درواغ با مضمحكوت يارگرم و خلاصه بهائي رسيدم كه غريسي را كارواغدم درحين زاري در فيلم هشتري در زمستانه بقدري غيبت و ناام داشت كه ناچار به پرداخت مبالغ هنگفي غرامت شدم. بطوري كه ملاحظه ميكنيم من بهرچه زودمي غارم ارايشكه مقصر ديگر ليكن امروز من افسنان هج جيز بقت بختن تر از زنگي دم اترشتره نيست...

هي تراوتوله كه درميخواري و صرف روايه هاي الكلي دست ريجاواريون را بگشاري با كار گناشته فلا نسيستان كه او اعلام خطر كرده بودند كه اگر همجان بوي مسمي زنده ميگردد مافت فراين شرناط هزينشه بزرگ انگليسي ديگر زويد را جايز عيد وار ميخواري ست نشند. اما اين اراده كائي خواهد دانست؟

جواب را از زبان خود او شنويد: «هاري، ديگر تمام شده، من هنگلي كه به شطري كه نسيديم ميگردد واقف شدم براي عمل جراحي روي مدهام و به بيمارستان رفتم، حراصان بهرچه از من بپهان نشانند كه خطر گم دريان است و اگر نوشيدن اكلل را هورا كار نگارم، اين خطر خلسي رنگ خواهد بود، روزي بگذرد كه من به يك مقدار وسكي كه نوشيده ام مسائل فسي انساني است كه

## يك گفتگوی جالب با تونی کر تیس: کار انوائی که در ۵۱ سالگی همچنان پر تحرک است



پترا و تول در صحنه اي از فيلم كاراوا

و نیز اکتبر ۱۹۷۲: در روزي هتلي كه توني كرتيس در آن اقامت داشتند درست رويروي درصطه ماله ساهايا هفديگوه در آن مي زيست فرا هاشت و هون نيك هسره و عايد گم چيبن محلي را براي اقامت برگزيه است.

وهي از توني مي پرسد كه چرا چيبن محلي را انتخاب كردي؟ بدون لطمه اي نامل خواهد گفت ريز ناگن اطام پوري گلهاي نسيمندي و يك منظر بسيار زيبا و پنج بار ميشود.

«هوني كه نسيدي زماني كاراوا را همن محل اقامت داشته ديگر براي ما همن در آن جا دليل كائي باغه بود زيرا او هم اكسون در وزير مشمول زاري در فيلم «كاراوا» يارانه است كه يك فيلم كندفي سراسر طنز مي باشد. اين با ۵۱ سالگي وهي انسان براي نسيين باين به هوزيره مي رود و در محلي اقامت مي كند كه در مقابل آن كائالي است كه بارون شاهر معروف در هكام سني باشا از آن گذشته به اطفاي بهر از اطاق كاراوا را مي رواه اشتهاد كند.»

او بازي در فيلم كاراوا و ياران، و مقيقت و اترشني كه هر هوشه اي ميگي است داشته دستي است بايد و آن بازي در هوش بايك اداذه اعبيت در يك فيلم است.

باريوسه آنكه توني در فيلمهاي برادرش شرت داشته است با ايند ه سباري از هكماشي در ميلوود اطور كه بايد و شيايد از او فيدواي كبرياده را مي دروهش استفاده نموده.

# عاشقانه بین پوری بنائی و غدیو برقرار شده است!

شایعات داغ داغ، بسود، بسرد



## دختر موطلائی در زندگی ستاره! ستار میگوید:

مردی که در کنار دختر موطلائی اینطرف و آنطرف می‌رود فقط شبیه منست اما...



\* تابع است که دستاره خواننده معروف را مرتب کتک‌زنی زساروی موطلائی درون اتومبیل می‌بیند میگوید دستاره اغلب از خیابانهای خلوت بالای شهر رفت و آمد می‌کند و برای اینکه شناخته نشود به تنها سایبان اتومبیل را پاتین می‌بازد بلکه با این سنگ ساید برک خود را از اظار دورنگ می‌دارد البته چون این زساروی موطلائی جوره مشخص دارد کم برای مردم آشنا می‌شود و دیوار حاشا را نیز می‌سکند غالب اینکه دستاره زربگ و مرمزه کرد ناهج خود حقیقت داشته باشد

## رامین همکار خودش را هم از دام اعتیاد می‌رهاند.



\* تابع است که رامین قره‌اند هرنده با ساعه رادیو امپروزها با لاس فراوان، مسودناختنش را از دام اعتیاد رها می‌کند. «رامین» که با جاب ماحسراین و مردوانان و با هفت مقامات مشغول یکتری مجله جوانان ازجمله اعتیاد به سلامت بازگشت از فرادین در رادیو گفتند برترمی دارد و به دوران رنگه گذشته بازمی‌گردد. جاب اینکه رامین که درصدد فروش خانه خود دراصفهان و انتقال مادرش به تهران است امپروزها با مسودناختنش، هرنده سرسناس و جنجالی رادیو زدگی می‌کند. «رامین» با لاس سیاه روی می‌کشد تا ناآشنش را بعد از حصران های بزرگ زندگی، از دام اعتیاد به شربوب بر رهایی بخشد.

## آیا فرخ زاد و جورج بست «باجناق» میشوند



\* تابع است فریدون فرخزاد نوسم معروف و صرح سبت فرانسس نوسم معروف دراننده زربگ یا یکبکیر «باجناق» خواننده شد روز هر که می‌گذرد این قضیه صورت جدی‌تری می‌گیرد می‌فهمد

فرخزاد بست پاران آمده و فریدون فریدون فرخزاد بست می‌کند این جهره که از زستانی خاصی برخوردار است کشیدی جبر کمر نوناک نام دارد و فراراست

## آیا راسین دوباره بدنای خوانندگی باز می‌گردد

\* تابع است که فرانسین خواننده قدیمی، دوباره فعالیت خود را آغاز نموده است. «راسین» که تحت نظر عطایه خرم به خوانندگی روی آورد دریک موبخت خوب، با یک برکن چون ازواج نموده هم‌راهنش به گرگان رفت. «راسین» بعد از ازواج خوانندگی را کنار گذاشت و حتی با رضایت نوسم، نیز نمایا به بازگشت نشان داد. حالا که فرانسین، دارای فرزندی شده، زندگی بسیار فرهنی دارد بازهم به تفریح نوسم، خوانندگی را آغاز می‌کند.

الله چون مدتها از توریک دور بوده است امپروزها تحت نظر عطایه خرم به نوسم دور آمده انگت رها شده تا دست بر به میدان بیايد. جاب اینکه در تمام مراحل نوسم...

## بچه‌های عارف



\* تابع است که دختر عارف که در سوس تحصیل می‌کند اخیرا از پدرش گزیده که مشغولیات و گرفتاریهای هنری مانع از برقراری رابطه عاشقانه بین آنها شده است. عارف از ازواج قبلی خود یک دختر و یک پسر بااساس سیلا و سهیل دارد که هر دو برای ادامه تحصیل به سوس فرستاده شده اند سهیل اخیرا به تهران بازگشت و سهیل دو سوب، یادام تحصیل مشغول شد. سهیلا که شناخت عجیبی به پدر دارد در سوس موبخت های چشمگیری در زمینه هنر دارد. «تابع» دستاره ساسات و گرفتاریهای عارف و این هنر، دختر کتر می‌خواند. «تابع» که فرار کند تا گفته می‌کند که عارف هر اغلب برای بدین فرزندانش خود به سوس می‌رود.



نوسم او را در امرای انگت ها هم‌راهنی می‌کند و بخوبی اگر راسین نوسم رینگ خود اعلا نوسم در خوانندگی تسلط یافت.

# قصه «الامو» را فراموش کنید زیرا ایرانیها در دژ «پترا» کاری کردند که در هیچ دژی سابقه نداشته است

## ماجرای مبارزه دلیرانه رزمندگان ایرانی در «دژ پترا»

بی توجهی به قهرمان بزرگ ملی و دلاوری که باشکوه از پلکان رفاه و کلاههای سبک و قهرمانهای آنان چه در پیروزیها و چه در شکستها فراموش نشد، گرایش شکست انگیز چهران و بطور کلی مردم این سرزمین سوی قهرمانان کلاهد و درویش ساختن کتیبههای فیلمبرداران، این تصور را بر میان چهران و مردم این سرزمین عبود آورده که ایرانی هرگز حوی و محسوست هتاکاری و مانیاری در راه او و خاکش را نداشته و همیشه در برابر قدرتمند سر تسلیم فرود آورده

۱۵۰۰ سرباز ایرانی در دژ «پترا» در یک سرزمین بیگانه مورد هجوم هزاران سرباز رومی قرار گرفتند و آنها در مقاومت سرسختانه خود چنان شوری برپا کردند که قصه دلیریهای آنان به افسانه پیوست

سلسله زبوریاها گوتم و تاند کتب، ایرانی در جانساری و هاگاری و تجمعات و برخلاف دبروخهای اشغال هروندها هرگز از دیگر ملل کم نبود بلکه ما از آنان در دوکشان بودیم که نه از تاک نشانی بود و نه از تاک نشان



اما روش ما چه خواهد بود؟ ما بحث کلاسیک نیکبخت و مدرك و غیره نیاوریم فقط در پایان ما ماجرا شما خواننده عزیز را با مدارک و استنادی که نوشته ما متکی بدان مدارک است ابتدا میکینک تا آنان که میخوانند بیشتر بدانند بدان مدارک مراجعه کنند و آنان که هنوز تحت تاثیر مورخین اروپائی و بندهگان ایرانی آنان هستند با مراجعه به استناد مدارک با چشم باز مسلط را بگردند همچنین یاد آور میکینک و سوسنه ما افتاده است تمام برشها و انقضادات و مدارک نظایر خوانندگان پاسخ گوید و پرسش بخوبی بود که جای پرسش پاسخ برای اکثریت خوانندگان میسر بود در محله پاسخ داده میشود و اگر ما ضمن نامه پاسخ داده خوانند نقد خاطر که مردم است بانهماهی که نتاشی و ناہ کتلر سوسنه و نقل او در آن نقد نشد



میتونیم اینک سال ۱۰۷۵ شاهنشاهی است برابر سال ۵۴۰ میلادی ما در جنوب غربی قفقاز در ساحل دریای خزره که امروز دریای سیاه گفته میشود در سرزمین لازیکا کتیبه یاد آوری میکند که لازیکا در حدود نهر باطوم امروزی بود

او در کار هم اسب میراند میسند و همی پیشانیست حرکت میکند و سوار در پشت سران هستند - داده! چه شده که دو سردار رومی چهل سوار از حاتی به حاتی میروند از کسی یا کتایی بی نارند! با جنگ هستند شما میفایید! با دینادب



# انواع موشکهای جنگی از آغاز تا به امروز

## مقدمه

در شماره‌های پیش چگونگی ساختن موشکهای عظیم ساترن ۵، مرکوری و غیره را که نمایان‌های بگمک آنها بقضا می‌روند و راه آسان را به سوی کرات دیگر هموار میکنند شرح داده‌ایم. بنابراین اینجا تنها به موشکهای سنگین، این سلاحهای ویژه زمان ما که باید آنها را بهترین و مجهزترین نوع سلاح دانست می‌پردازیم.

طوری که اشاره کرده‌ایم موشکها بطور کلی بر اساس قانون نیوتن چینی عمل و عکس‌العمل ساخته میشوند. نیوتن میگوید هر نیروی عکس‌العملی مشابه دارد. با آزمایش روی یک بادکنک برآمد این قانون بوضوح محسوس میشود. اگر سریع بادکنک بریاد را تا آنگاه باز کنند، و بگذارند باد از آن با فشار خارج شود خواهد دید که بادکنک در جهت مخالف به حرکت در می‌آید. تمام موشکها بر این اساس ساخته شده‌اند و اولین موشق قانون شد و فرنیایش از اینکه نیوتن را به فرمول در آورده از آن استفاده کرده چینی‌ها بودند. آنها مطابق شکل (۱) کره‌های پلید، محفظه‌ای از باروت می‌گذرانند و آن را آتش می‌زنند و نیز مثل شمشیر، به طور مستقیم در جهت دشمن پرواز می‌کند و به آن ضربه می‌زند و آتشی که از باروت مشعل برمیخاستد و گاز حاصله از این انفجار قدرتی بوجهه می‌آورد که نیزه را در جهت عکس حرکت می‌آورد. در فرود آمدن این ریزه توسط ملتهای دیگر مورد استفاده قرار گرفت اما اولین موشک سنگین و عظیمی امروزه موشکهای مینسکوف (۲) و (۳) و (۴) بودند که در آنها آنها را ساخته و کسی که در ساختن آنها نقش مؤثری داشتند

پروفسورون برادون بود که امروزه در آمریکا یک نام پدر موشک ساترن معروف است چون هم او بود که به ارائه طرح و

موشکهای سنگینی که چشم دارند، موشکهای که بهرکجا می‌توان آنها را حمل کرد و موشکهای که نمی‌توان از یک محل به محل دیگر انتقال داد

این سلاحهای مهیب چگونه عمل میکنند؟ و خطرناکترین و بزرگترین آنها کدامست؟

میسبید نیز شده‌اند شوروی در این زمان دارای موشکهای پام کاتوشا (شکل ۵) بود که از روی یک خود راکتوبون شکل پرتاب میشدند. این موشکها با سرعت ۳۵۰۰ مایل در ساعت پرواز میکردند و ۵ دقیقه پس از اینکه پرتاب میشدند به هدف فرود می‌آمدند. همزمان با ساختن این موشک اولین اقدام برای ساختن سبانهایی که خود موتور داشتند و بطور خودکار هدایت میشدند صورت گرفت. این سبانهایی پرنده و موتور دار با رادیو هدایت میشدند. نمونه‌ای از آنها را در تصاویر ۱۶ میسبید، قدرت پرواز آنها در برد موتور ۱۶ مایل بود.

نامام

ساختن موشک غول پیکر ساترن انسان را به ماه فرستاد. در شکل ۳ و ۲ به ترتیب موشکهای ۲- و میراک را میسبید برای اینکه با قدرت قاه و تخریبی موشک و ۲ بی برید کافی است باد آواز شوم که این موشک که در جنگ جهانی دوم ۱۱۱۵ عدد آن به انگلستان پرتاب شد. ۲۸۵۵ نفر را کشت و خرابیهایی زیادی به بار آورد ولی دولت آلمان در این موشکها جنگ استفاده کاملی از آنها کرد و در

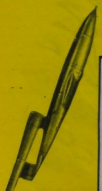
پروازش موز افتد. اما سبانه البته موشق به ساختن موشکهای دیگر و سبانه هدایت شونده‌ای چون او - ۱ که در شکل ۲



نمونه (۱) این موشکهای چینی است در فرود قدیم



نمونه (۱۱) موشکهای و - ۴ - که آلمانها بر سر کشتن فرو می‌ریختند



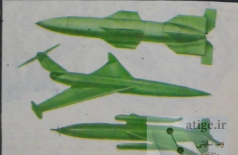
نمونه (۲) موشک و - ۲ -



نمونه (۳) موشک میراک



نمونه (۵) موشک واکوشنه که از روی کامیون پرتاب میشود



سخنای از آرا خوانسیم و دست یابی از ترجمه سرور سید علی  
 دادیم که مانند همیشه پیش از هر نشره ای در نشریه ای  
 تقدیم شما دوستان گرامی و دوستان مطالب علمی هستیم  
 این کتاب از وقایع هفت انگار اما حقیقی نگار میکند که در زمانها  
 و مکانهای گوناگون رودخانه و تالارهایی که با عجایب شایق الهامه دارد  
 اینستک تمام این حوادث بدون استثناء ریشه مادی و صورت ظاهری و  
 قایل رویت دارند. نه مربوط به روح و حس نشین و ماوراء الطبیعه و سایر  
 نیروهای نامتناهیته و بیرونی است که در طول انسانی و تعالی  
 نه مساعدات و اظهارات فقط بکنز رنگر که بطور انسانی و تعالی  
 چیزی دیده یا شنیده باشد. هر کدام از رویدادهای کتاب حاضر، دست  
 وسیله هزاران نفر از مردم یک شهر یا کشور و یا حتی یک قاره بطور  
 مکرر دیده شده، و بسیاری از آنها عنوان روزگروههای استثنائی

فرزی که وزیر دادگستری شد زنی که حرمسرای باهادر صفرد  
 داشت! رئیس جمهوری که با دست راستش نامه اداری بزبان انگلیسی  
 مینویست و همزمان با دست چپش، نامه دوستانه بزبان لاتین از رنگی روح  
 خاساکا گلی که با ۸ متر هم قد میکند! پرنده ای که دندانهای برهنه را  
 سوراخ میکند! زنی که طول ۵ سال ۶۱ بار از بروج کرده و ملاک گرفته  
 دختری که فقط یک چشم در وسط پیشانی داشت!...  
 غریبه باور کردن این رویدادهای شگفتی آفرین، حقیقتاً مشکل است.  
 مگر نه! بله! ما وقتی چیزی واقعتاً دانسته باشد انکارش نمیتوان کرد و  
 باور باید آرا باور داشتند. و ما نیز همین دلیل، همانکس که شنیده که  
 بتازگی، کتابی در اروپا و آمریکا انتشار یافته که مربوط به رویدادهای  
 باور نکردنی اما حقیقی است. بیدرنگ، توسط خبرنگار خودمان در آمریکا

## سخنی کوتاه با خوانندگان عزیز

### کسانی که با قایق پاروئی از قاره



### زنی با حرمسرای چهار صد شوهرها



دوستان و رنگارنگ تشکیل داده باشد  
 مگر ملکه کاهنانه در سرزمین اوردوس و  
 واقع در الحزایر که در حرمسرای او  
 چهارصد شوهر زندگی میکردند!  
 او که مختارن جزیره اوردوس بود زنی  
 مقنن و حاکمی بیروند محسوب میشد و  
 تنها زنی است که در تاریخ بشر خود  
 صاحب چهارصد شوهر باد شده است! او  
 جانلر ازاد، زنی است نام هرزادگان که  
 در ۱۹ دسامبر ۱۹۲۲ در دلاگان خود  
 دهنفله انگلستان سماکه شد و حرمس  
 بقیه در صفحه ۵۸

### رئیس جمهوری که با دست راستش نامه اداری بزبان لاتین مینوشت و همزمان با دست چپش نامه دوستانه بزبان انگلیسی!



در طول تاریخ، انبهای بسیاری بودند  
 که با هر دو دست مینوشتند ولی اینکه  
 کسی قادر باشد همزمان با دست راست  
 بقیه در صفحه ۵۸

Купи билет  
 2-го класса  
 на поезд  
 Москва -  
 Ленинград  
 1-го июля

Do special  
 features  
 of my  
 pen  
 and  
 ink



مردان چند زنده، در اکثر کشورهای  
 جهان، و در تمام انحصار وجود داشته اند و  
 هنوز هم دارند. تاریخ از حرمسراهای پاد  
 سیکند که از صغها و شاید هم هزاران زن  
 تشکیل میشد اما هرگز شنیده و دیده نشده  
 است که یک زن حرمسرای از مردان نیز

می بیند از توابع محسوب میشود و حتی  
 قادر است قورباغه ای را بخورد! قورباغه  
 بقیه در صفحه ۵۸

و تمام ساقهای آن  
 متشابه است  
 صفح ۵۸  
 اما این گیاه خورنده حور است که در شکل یک  
 بقیه در صفحه ۵۸

# رازهای شگفتی آفرین

کتابی که پنج میلیون نسخه در سراسر امریکا فروش در رسید

اصیل ترین نوع

همزیستی مسالمت آمیز!



هر مرغ دیگری باورید یک تنوع مسالمته که یک لقمه جیش خواهد شد! اما هرگز سوسمار و پلور فریک مورد دیگر هر فایده میدهد و آن اینکه پلور رفتی از باک کردن دهان و دندانهای سوسمار خارج شد. سوسمار دهانش را می بندد و راه جانشین میماند که پلور هر روز سرش شسته و باور همسر است. در این راه سوسمار، پلور، بعضی اینکه به طوری هر روز خلاصه به پرزاد درمیاید همین پرزاد گاهایی آن همساری است برای سوسمار که هر چه روزند خود را بخاند. پلور در واقع گردانیده با سوسمار و با ساربان اویسگر از لقمه نان ملایمی است که حیوان بریزن. روزی یکی دو بار باور سوسمار کانی دوستی و همزیستی را از حیوانات بی تصور (1) میجویند.

حیاتی رحیم ورحمن روزی هر موجودی را با شکی مغفرت کرده و اگر توجه کنیم که درجهان ما مبارزه ها موجودات رده زندگی میکنند. در میان آنچه دیده برای افاده حیات بر میخورند اما جالب ترین شکل آنرا چون شک مرغی تمام قطره دراز که باک کردن نگاه و باغهای سوسمار کشش را می کشند که در واقع سوسمار که سوسمار است. این سوسمار و پلور شکل عجیبی از همزیستی مسالمت آمیز وجود دارد. این سوسمار و پلور غذای گیر آورد و خورد و میسوزد و با انتظار پلور مسامحه و غذای را از لقمه میدارد که پلور رانده جان سوسمار میماند که پلور منحرف میسوزد. کردن باغهای اوست و غذایش را نمی بندد و این خیر این مرغ و این لطافت

داستانهای خواننی و جالبه در فهرست رکوردها، فرهنگها و دایره المعارفها ثبت شده است. این توضیح را هم درمجموعه که مطالب کتابهای پان اولی که بر اساس رکوردها و مناطق مختلف رویدادها، تاریخ موجودیت بعضی از آنها حتی پیش از کشف فن عکاسی بوده، دیده عکس مستند از آنها مفید بوده. و صاف کتاب ناگزیر برای اینکه خواننده بتواند تسمیه و تفسیری از هر موضوع درخش داشته باشد. بوسله غایت برای هر مطلب طرح و نقاشی حالتی تهیه کرده است که همراه هر مطلب در این صفحه چاپ میشود. در هر حال مطالعه و گردآوری این مطالب را در تمام دستاورد خواننده توصیه میکنیم.

سروس علمی محله جوانان

## مریکابه قار دار و پارتند

از زمانیکه قایق و کشتی ساخته و بسیاری خواستند تا امروز ماچرا جوانان آفرینش را از طریق انگلستان و از طریق آفریقا و اروپا بریندی و تنها دو نفر موفق شدند نشان را بعنوان فاتحان آفریقا

## گنبد کلیساها هر گونه خوابی را گزارش میکند



کلیسای فلورانس در ایتالیا یکی از گنبدکنترین فلورانس فلورانس است زیرا بوضع بوسله یک صحنه فلورانس از طریق ناپل بود، مشخص و خطر موقع مقامات کلیساهدار داده میشود. این کلیسا در سال ۱۲۲۰ بوسله هرمند رجنه عمرانیاتی، برتولسچ ساخته شده و از وسط گنبد آن یک مغز

کوچک وجود آمده که از آن مورچهها که گنبد کلیسا اندکی فروکش کرده با لرزیده است و همین دلیل بر مورچهها است. این مغز وسط گنبد کلیسای صحنه فلورانس و بین تزئین ساختمان کلیسا، هر سال یکبار، خطر احتمالی را نشان میدهد. این نکته شگفتی انگیز در هیچ تالی در هیچ جای دنیا دیده نشده است.

برگرداننده چه از حیث نظم گرداری و لایه سازی و چه سالات و حرکات دارای شگفتی های بسیارند اما هیچ برده ای با اندازه مرغ مغز جالب نیست. این پرده کوچک بر خلاف تمام پرندگان میتواند مغز را از سینه در هوا بالا و پایین برود و با پلور ضعیف عقب برزاد کند. مرغ مغز که مرغی از آن اندازه یک بند انگشت است لطافت طولانی میسوزد در هوا باستد و بال بریزد یا در مقابل شامه ای سرگرم لایه سازی باشد. مرغ مغز بخاری سریع بال بریزد که بالهایش دیده میشود و هنگام پرواز مسافتی از آن نشده میشود که مرغ خیال میکند از پرده است در حالیکه صدای بال پرده است. جیبست باید که کوچکترین مرغ نوع برده فقط یک دم و او را وزن دارد و بسیار زیباست.

از

«مرغ مقلد»

atige.ir چه میداند؟

مشتاقان





یک رپر تاز  
جالب از زندگی هنرمندانی  
که کانون خانوادگی شان  
از هم پاشیده شده است

# هنرمندان اسرار از دوا جهای خود

دروغ - حسادت - دخالت اطرافیان - حساسیت شغلی - شتاب در ازدواج بزرگترین عوامل شکست ازدواجی



بیک ایامتوری



هاید



حمیرا

**ریخت**  
من هر روز با یک حرف پشیمانم یک  
دخالت بی مورد اهل خانواده کارم به  
بیاورد و اشتاف می کشید و عاقبت بر به  
طلاق من دادم

**تأخیر پیش از عیله آفت**  
**ازواج**  
من فکر می کنم اگر ازدواج با مطانه  
و دلت انجام گیرد مسلماً توم با سختی  
خواهد بود

من حسن اینکه در دوره حسرت سابق  
خود می توانم ایران و حبس را برزنم تا  
آباد بگویم نسیم عیله ام هر دو فرد  
ازواج و حد هم عدم جداگی کردن  
زندگی ما را به شکست و ناامنی کشید  
شاید اگر در مورد ازدواج عیله  
تسکرمید خلاصی را نیز بدیال داشتند  
**فرخ ساجدی و دخالت خانواده**  
من تلخورهاطور که به خانواده  
بودم بکنکار ما عاقلانه دوست دانستم  
دوای میل تنها دخالت ظاهر دلخواه  
خانواده ام همه چیز را برهم ریخت من  
فکر می کنم اگر قانونی بودم دستت  
خانواده مرد و زن می تراشید همکار  
دخالتی در زندگی زناشویی همه جای خود  
بکنند مرصد طلاق و عیله با این بدیال  
**مهنی کار و فعالیت**  
ریشه جدایی من و همسر در فعالیت  
سازمان های طوفانی من به همکاران  
فعالیت شبانه روزی من در سازمانی

**از حیروید**  
هنوز نوسه ماهی بگشسته بود که  
ناگهان ما بر به این وصلت بی مطانه  
خود بریدیم و حد هم دخالت خانواده دو  
طرف زندگی ما را طوفانی نمود و از هم  
پاشید

**یک ایامتوری حساسیت شغلی**  
ازواج و طلاق های بیاسی من و  
علاسه دویم ولی راستی حساسیت  
همسر من نشان میدهد که مانند ما به هم  
ناسفاهه و درگیری میشد و با اینکه خیلی  
سی نمودم طرفی ما هم کنار یابیم  
عاقبت به جدایی من دادم

**هرمنده علیایی - عدم توافق**  
آن زمان که من ازدواج کردم یک  
خانواده حرفهای و حرفی بودم بر این  
کارخواندی تا بوری بر زندگی و حد هم  
جدایی من دخالت تنها عدم توافق اسلامی  
باعث جدایی گردیدیم هر دو بدون  
چندان و بیچاره و قبل از پیش آمدن  
کودک و دشمنی طلاق را تنها راه چاره  
دیدیم

**اسرارم دخالت خانواده**  
من و آنتن شیر رفتن ما هم ازواج  
کردیم هر دو خیلی جوان و بی تجربه بودیم  
و در ضمن خانواده هایمان از این وصلت

**آرام چنگی خودم**  
من تنها علت جدایی از شوهر را  
در چنگی خودم میدانم چون زمانیکه من  
ازواج نمودم در صفت دختر بجای بی -  
نمودم

**دروزه ای که من باستی خود را با**  
هر یک ما بازی میکردم مجبور شدم خود  
را به طالب این زن خانه دار و کنایم  
فرورم و این قاب گیری جدان جلب  
نمود و همین علت با وجود یک دختر  
اسرار سفلیان نمودم و به جدایی بنام  
بردم

**مسعوده امینی پورلی**  
من دوبار زندگی من به ازدواج  
دادم که یکبار اجباری و به حکم قانون  
بود و دومین بار نیز بدون مطالعه  
و درصلا که خیلی زود به جدایی  
کشید

**من فکر می کنم اگر مرد ترنومند و**  
بی خیالی بودم می توانستم برای  
دشمنانکه شوهر امدالی باشم و چون  
هیچکدام از این امتیازات را نداشتیم  
توانستیم تنها به عشق و وفاداری خود  
تکیه کنیم و اجبارا خیلی زود من به  
جدایی رسوا شدیم دادم

**اسرارم دخالت خانواده**  
من و آنتن شیر رفتن ما هم ازواج  
کردیم هر دو خیلی جوان و بی تجربه بودیم  
و در ضمن خانواده هایمان از این وصلت

**چرا ملاقه** - چرا زن و مردی که در نهایت عشق به هم  
پیوندند و طی مراسم مفصل و پر شکوهی تشکیل خانواده میدهند  
یکروز در برابر هم می ایستند و دشمنان و عصبانی راه داده  
طلاق پیش میگیرند... این سوال هیجوت جواب کلمی نگرفته  
است و از روزیکه به تصمیم به تشکیل خانواده گرفته تا امروز از  
طن این مشکل عاجز مانده است اما در این میان کار ازدواجی هری  
از اینهم مشکلتر است و طلاق هر دو طرف همزمان - چه در کشور ما  
چه در دنیا عراج حد و دشمنانگی شروع دارد بهر حال تصمیم  
گرفته ایم با هر دو طرف مطالعه بکنیم بکنیم و علل و راههای جدایی  
را از زبان هنرمندان بشنویم

**حمیرا دورویی و دروغ**  
من شاید لازم باشد درباره جدایی  
خودم حرف بزنم ولی منصفانه بگویم که  
وقتی زن و شوهری هر دو در صفت همزمان  
بودند از هم نفیست زاری دادند و  
اگر این میان یکی نارویدی را بعد از  
درازای راه بعد و جدان تمام آنها گرفتاری  
شاید مسلماً این ازدواج بی سرانجام و  
بانکت همراه خواهد بود

**خلاصه اینکه فکر می کنم دروغ و**  
باروئی بی اعتمادی به احساسات  
طرف هر دو خیلی زود پایه های زندگی  
زناشویی را از بین می برد

**حساس بودم و نمی توانستم بیستم او**  
بخطرو صفت نظراتش تربیب زانها و  
دخترها و در صورتی باشد و من بی اعتماد  
گردنی با شستم

**زندگی ما را حسادت و علاقه از هم**  
پاشید و مالا گاه به خاطر سه ۵ ساله مان  
بکنکار را ملاقات می کنیم

**از این سینه ایامه جدایی**  
من فکر می کنم ازدواج همیشه  
دشمنی عشق و صمیمیت حالت درازان  
مخصوص رفتن مازن و نهر چشمشوم  
ناگهان همه منقلب و مهربانی و عشق را  
فراموش می کنیم و مردان خیلی عشق  
صمیمی و سحرگر و زبان تندبا صورت و  
عاشق و بهادر می شوند

**بر زندگی من فعالیت های سینه ای**  
پایه اصلی جدایی بود و چون به کارم  
عشق بیوردم دنیای تصور را ترمیم

atige.ir  
زندگی شگفتیها را با هم می بینیم  
من و همه شگفتیهای این دنیای پر از  
مردم و بی اعتمادی به احساسات  
سینه ای و بی اعتمادی به شوهر و بی  
است. خصوصاً آنکه من تحقیق صورت و

# از هم پاشیدگی در افسامی کنند

حمیرا: دروغ و نارو زدن ازدواجهای هنری را از هم می پاشد.  
 فرخ ساجدی: دخالت خانواده زندگی من و نیلوفر را بهم زد  
 مرجان: اختلاف سنی و عدم توافق فکری مایه جدایی ما شد.  
 فرانک میرفهراری: حسادت و حساسیت شدید و عشق پرشور مرا از شوهرم جدا کرد

هایده: ازدواج در سن پائین و شتابزدگی کار دست ما داد.  
 مهستی: وضع شغلی شوهرم ما را از هم جدا کرد

هنرمندان بوده است



هرشند عقیلی



ضیاء



فرخ ساجدی



مسعود امینی



فرانک میرفهراری

گاه ماها ما چنین هم تامل نیتندیم و در این میان دخترمان مسمره پیش از دیگران روح میکشید عاقبت چون توانستیم با هم کنار بیاییم قبل از یا شدن درگیری و هياهو از هم جدا شدیم و من فکر می کنم هر چند یا باید آن به ازدواج نهد و یا با مطالعه و وقت روستایی خاص اقدام نماید.  
 مرجان اختلاف سن

۲۵ سال اختلاف سن و بالاخره عدم توافق فکری ناگهان زندگی من و شوهرم را درگیران اختلاف و درگیری فرار داد ابتدا شوهرم مرا به فعالیت هنری تشویق نمود و بعد هم خود از میخواست مانع فعالیت من نبود.

همه این اختلاف نظرها، برخوردهای تند در محیط خانواده مرا سرانجام مجبور به جدایی نمودند حالیکه من مقدم در مورد سن و سال زن و شوهر باید حساسی باشد. عموماً افق فکری برابری بین زنان برقرار باشد.

مسعود تاجبخش عدم توافق

فکری  
 یکی هر چند همیشه حساستر و زودتر از از دیگران است و همین جهت باید حساسی انتخاب کند که همه این **atigair** و در راه زندگی با او هم باشد.  
 در مورد اینها در کتاب **درد** و **پرهیزها** و **بعضای** **برای** **آگوستین** **و** **فادر**

دردی هر زمان همیشه دخالت های خاله عروسه و بالاخره حسادت از برای خیلی زود پایه های عشق و

مهربان و تحصیل کرده و فهم داشتند مسلماً هیچ گاه به امید و عاقبت طلاق کشیده نشدند.  
 ضیاء دلوزی لیپورد

شکایت حیرت‌انگیز یک زن در دادسرای تهران:

# شوهرم زنان تنها و دختران فراری را فریب داد و به محلات بدنام میفرود شد!



شوهرم شکایتی دختران فراری و زنان بیوه است. او که قاضی نیک دارد و توسطی آخرین سبست - البته با پول - من - در اختیاریست آشنا شد، در کسب زنان تنها و دختران ساله و بی فراری می شنید آنها را جیبه میکند و

این زن مدعی است که شوهرش فقط مردی زیاد بود و پسر داشت و با آنها ازدواج میکند و بعد آنها را بخانه بد نام میبرد.

بن بیبیم مرد جوانی بمانه بره رفت آمد میکند که قیلا اوورا خنده بوم بکوز از سرم پرسیدم این مرد کیست؟  
مرد گفت: برادرم علی اسمیر کنوری خیالت راحت باشد!

ازدواج مجدد و آغاز بدبختی چندروزگی گفتش و بکوز سرم من مراجعه کرد و گفت:  
برادرم علی اسمیر جوان بیسار خوش سیمب و مهربان و پولدار آری

\* مرگ شوهر اول و تنهایی  
مسرایی منقده زن ۳۸ ساله‌ای که با زین تنگایی بدسرای تهران مراجعه بود در این باره خبرنگار حوادث شهری چه جوایز گفته است:

- درحودت پنج سال پیش شوهر اولی حسین خردگشت و از او بیخی پول نقد و وسایل زندگی بمن ابرز رسید که تصمیم گرفتم بهمان پول تنها زندگی کنم و دیگر شوهر نکتم همسایه ای دانتسم نام مرزبه که هم او را بریم سفارندیم مدتی بود که

بعد در تهرهای اهواز و ابدان یا همین تهران به محلات بدنام میفرودت. حالا هم مرا گذاشته و رفقه و علاقه رایتکه دارم ندارم را با خود برده میترسد دختران تصمیم دیگری را هم فریب بدهد و به بدبختی بگذارد...

\* مردم، مواظب این آقا، هزارت خرد



محمد زرگرانی

نام من محمد زرگرانی است ۱۷ سال دارم و هفته گذشته از ناسپور برای اشتغال به کاری مناسب تهران آمدم. هرگز پدر و مادرم مخالف بودند و میگفتند تهران شهرشولی است و امکان دارد گرفتار مشتکی فریبکار و هغه باز شوی اما من به عشق کارم آینده بهتر ناسپور و ترک گفتم و قدم تهران گذاشتم چندروز درحوضه کار بودم تا امروز که درخیابانی قدم میزدم جوان متوسطی سبکت سرای من نزدیک شد و گفت:

آقا «هزاری» پول خرداری؟  
من گفت یک جوان شهرشولی سالم دل هستن سبیلخ از هغه و حبله های کلاهبردان و فریبکاران حرفه‌ای درحواش گفتم:  
پله... پله... و فقط دو تا «برعصفا» دارم اشتکالی ندارم!  
جوان متوسطی سوار گفت:  
اگر پول خردداشتن بهتر بره چون به پول خرداشتیم دارم.  
من دست خردم خردم و حبله‌های پوله‌هایم را بیرون میگردم و باو نشد می‌دهم... گفت:  
بیستید پول خردم که هغه ۲۰۰ صدتوسوی دارم!

## «قاچاقچی» مواد مخدر با گواهینامه «ضیا» رانندگی می‌کرد!



گواهینامه ضیا



جعفریوزی قاچاقچی مواد مخدر

هفته گذشته یک فرشته‌ده مواد مخدر درشت با گواهینامه رانندگی «ضیا» شناخته معروف دستگیر شد.  
مأمورین مبارزه با مواد مخدر رسته وقتی پنج خر شبی فروش جوان را دستگیر و مورد بازرسی فرارودند بدون کذب میوسف جعفریوزی را گمانال تعجب گواهی نامه رانندگی «ضیا» را بافتند.  
میوسف جعفریوزی که پیش از سه ساله با این گواهینامه رانندگی می‌کرده است در ماهورین گفت من این گواهینامه را سه سال پیش در خیابان انزلی‌اصحان باقم ریدجون خودم گواهینامه خدائتم از آن استادم می‌گیرم.  
مأمورین میوسف جعفریوزی را بازپرسیدند مواد مخدر و سوء استفاده از گواهینامه ضیا به روان زمان ساختند

## صاحب این عکس مادر من است او را پیدا کنید



عکس از جوانی ضحیره مادر حسین

یکروز با راهضالی اطرفیان به سراغ خواجه‌خانه مادرم رفتم و او که تنها ایدم حساب می‌آید گفت حدود ۱۵ سال است که مادرم را ندیده‌ام ولی تنها می‌دانم که او در پسرنام های علی و عباس دارد و نامش ضحیره است.

عکس از مادرم  
این زن مهربان بد درهده تانته خود و سببش کرد و عکس از جوانی مادرم را بمن نشانداد و گفت شاید با این عکس بتوانی مادرم را پیدا کنی.  
حالا سالیات همه جا زهر با گذاشته‌ام از همه دوستان و آشنایان سراغ مادرم را گرفتم‌ام و عکس او را به خیلی‌ها نشان دادم ولی تا به امروز نامیاد و دل نکسته ماندم‌م حالا تنهاایم به محله جوانان است مطمئن هستم با چای عکس مادرم او مرا بسوی خود فرارودند جوانان من و من بیادارم. به بزرگترین ارزوی زندگیم می‌رسد.



حسین شعبان درجینج نامر

به این عکس نگاه کنید این زن مادرم است من است! ترا خدا فرمگذا او را دیدید بگوئید سرت همه جا را برای سراغ تو زهریا گذاشته است. از همه سراغ تو را می‌گیرم و تنها با این عکس سالیات دلخوش بودم و حالا تنها ازوریش دیدارنوستم.  
سومین سفینه‌ای ۲۲ ساله‌ایم هفتده به دفتر جوانان آمد و گفت مطمئن هستم تنها با چای عکس مادرم درمحله جوانان من به ارزوی بزرگ زندگیم خواهم رسید.

\* مادر واقعی کیست؟  
«حسین» میگوید تا ۹ سال پیش خیال می‌کردم زن مهربان و خوبی که من نگه‌داری من کند مادرم واقعی‌ام می باشد ولی ناگهان یکروز که درخانه جمالی و اختلاف و نزاع برپا شده بود از محیط حرف های پدرم شنیدم که این زن درمییان زن پدرم من باشد و مادرم سالیات اینها جدا شده‌اند این حرف ها مرا تکان داد. گنج کرد و به حرف و زبانی انداخت.  
بازن پدرم صحبت کردم و او برآید گفت که زمانیکه تو ۲۰ روزه بودی. از مادرم به خاطر اختلاف و جانیستی از پدرم. تو را به او می سپارد و برآه خود می‌دهد.  
atige.ir حرف‌ها دیگر من خراب بود. سالیات نامش و فریبش فرودت گذاشتند. شوهر به مادرم واقعی خود و روز زیاد فکر می‌کردم. غایت خودم بودم.  
جوانان \* صفحه ۲۲ \* سال یازدهم



## اینجا چه خبر شده؟

atige.ir

چهره‌ها! چرا این دوران ناموس شهرام و ایرمهاده انبساط بخوریم خیره دهان!

امیر سجاده تاکنون فیلم‌هایی چون «پاربان شب فریاد عطفای هرز دوش ماهیا سیرمه را ساخته است. شهرام که ماهیا مخصوص شکاران شب جبهه را گرفته علاوه بر خوانندگی امیرا خریستیک را هم جدی گرفته و در فیلم‌های امیرمهاده آقای فرزان دلمو بازی می‌کند. حد میرسیم به فرزان لاجسو که منتهات شایع عشق داریانج او و اولین نامی توپیم ولسی تا این لحظه سوز عروسی را دوستان شده و مطوم نیست چه زمانی فاطمی مرزها خواهد شد و اما اینمگر کرده از عکس بیرون می‌آید و همین جهت تیرش را کج کرده فاطمی از اینکه بکتر دیگر هم مدتی او در مکتب قرار دارد. هرحال مکتب بود که آینده مرتب عروسی منتهای یادگار گرفته از این عهد فقط این انبواج کرده و چه سبقت‌انربواج هست.



# ببمیدهد

است. پانزده‌روزه‌ای که که هم مستانند شوی و هم سایه شوهر روی سرت باشد! گفتند عداد شوهر مردم دیگر نقد عروسی خاوم و میخواستن تا پانزده‌روزه مریم آسوار کرد و نقد در گوشه خوانند و خوانند تا مرز ارضی کرد خود علی امیر هم مرا به حضرت منومه (ع) برد و در آنجا قول داد که بری من شوهر خوبی باشد. البته اول میخواست سبدهام کند ولی من زیر بار رتم و در نتیجه نقد کرد.

- 1 \* میراث او از چنگم برآورد
- 2 نادری تا ماهیت واقعی علی امیر
- 3 خیری خاندانش حتی نیدانستش کارش
- 4 بیست و هربار که او می‌رسیدم چکار
- 5 بیکر! میگفت: کار ازادارم و هم‌روز یاد

## وقتی میز زیر پای بهمنیار میرود...



غلامحسین بهمنیار کمدین معروف همه گشته رازی امرای هرز دوش آمده بود ولی وقتی پشت میزگردون قرار گفت نوجبه شد دعاش با میگردون کلب مامله داره و همین جهت دعاش کلب بخش نمی‌شود.

شهرام لاصامه تکلیبو افشاند و برای کلی اینستگل میری را زیربانی بهمنیار افشاندند تا او شیوان برایشی بندونگذارن کرد و نامشامه خود را امیرا کند بدون شک عروسیه گفت چرا میگردون را باین یادبوده تا فد بهمنیار باین رسد.

داریانج دوستانی که منظر سلک هلو خوشترنگه‌های بهمنیار هستند زرتیسی باید دودند تا میگردون بیشتر از این باین یاددهد تا هم فرحروای مست اول این کمدین کزانه فد شامایند.

## «شومن» واقعی بالاخره کیست؟



فکر می‌کند آنکه پشت دوربین ایستاده چه کسی است و غرب افشار چه تشبیه که انبساط نهمه سرزاده است نظما برای شما هم فرمود خواهد بود که بداند این دوشگر فریدون فرخزاد و پرویزفریب افشار هستند و عکاس هم متوجه شد فرخزاد چه گفته که فریب افشار این چنین رسه رفته است. شاید هم فرخ زاد مثل همیشه گفته غرب افشار «شومن» واقعی من هستم به توب.

## این همه ها باشید!

# تومن پول دارین؟

چرا در حالیکه شهنشاد تومن را از من می‌گرفت و هزارتومانی را من میداد گفت:

پس بی‌رحمت برین پول خردبگیرم و دوست توست بجه پول منو هم بدین!

من اسکاکی هزارتومانی را گرفته بودم و بجهت نمرارامه کردم اما هیچکس پول خردندانم نگرفتند و گفت:

متاسفم رفیق، پول خردگسی نداره، میخوای دو تا پونصدی دم؟

موتورسوار که عورتا ناراحت و عصبانی نشان میداد گفت:

نخواستیم باید اون هزاری ما رو بدین و اینم شهنشاد تومن شما!

گفت و سرعت از من دوشدم من پول خردی شهنشاد تومن خودم را شدمه من درجیب بگذارم دیده نه تا از اسکاکیا نیست و پول جمعا با صدتومان است! تازه داندتم میفهمیدم که چرا او بدون تشکر و حتی خدامافظ با من با آن سرعت رفته بود تاچار آمدن داندرا که علی او شکایت کم ولی گفتند چون تانای او از ناری شکایت بی نتیجه است! داندتم میفرستم که شهنشاد (خرنگار جوانان) بر خوردم و چون عکسشان را بارها درمیچه دیده بودم و شما را می‌شناختم تصمیم گرفتم ماجرا را برایشان غلغله کنم که فرستون صدمه مواظب این حقه ها نباشید چاپ کنید تا جوانان ساده دل شهنشاد مثل من شکایت این شیخان را نخورند. هرحال اینک تصمیم دارم بشهر برگردم و مست پابر و مادرم را ببرم و بگویم حق با شما بود. نه‌هان جای امدهای ساده‌ای مثل من نیست!...»

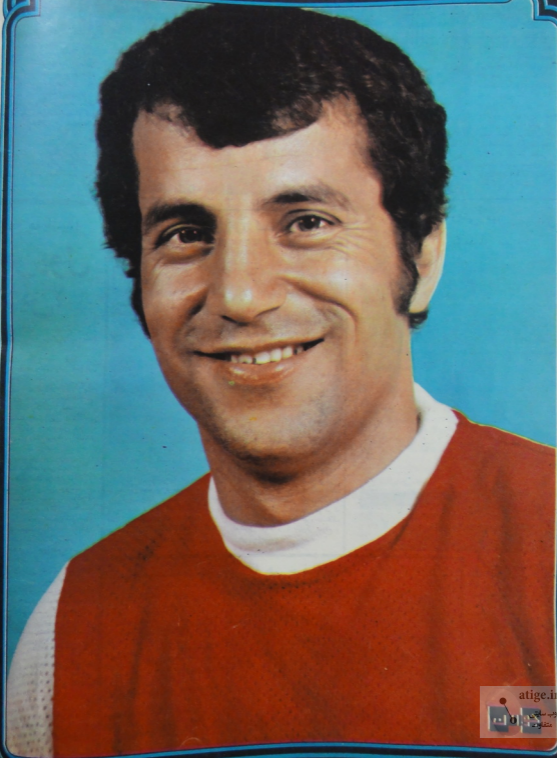
## انها دربارہ چه چیز با هم حرف میزنند!



ستار و فریدون خوشنود راجع به چه چیز صحبت می‌کنند که یکی نگران دیگری خندان است.

شاید ستار از خوشنود آنگ گفت میخواست ولی چرا فریدون خوشنود میبندد حتما سرقیمت آنگ گفت اختلاف نظر دارند و خوشنود از رفیق می‌سناری برای آنگس پیشنهاد کرده بدهد افشاند است! یکی از مشکلات آن که این عکس را دید گفت به اختلاف سرقیمت آنگ است و ستار با مشکلات آنکه بختنود حالی می‌کند که میبندد که گفت کافی است و بیشتر از این میبندم که همین همین رقم از طرف ستار خوشنود را خندان نبوده است.

علی پروین چهره مشهور فوتبال ایران و عضو تیم های پرسپولیس و ملی



شعر: پرویز وکیلی  
 آهنگ: ترکی استانبولی  
 تنظیم: ناصر چشم‌آذر  
 خواننده: پونه

«صدام نکن»

صدام نکن، صدام نکن  
 صدای تو به آسمان  
 نگام نکن نگاه تو  
 از من مسازد بیخونه  
 صدام نکن صدای تو  
 راز نگاهه مهتابه  
 وقتی تو چشم من تابه  
 صدام نکن صدام نکن  
 نگام نکن نگام نکن

بگو می طافت مباره  
 از سرخشت بکوره  
 خنده روی لبای تو  
 از هر گلی تشنگ تره  
 دست روی دست من غار  
 که میکنه دلم هزار  
 مثل تو کی بیندیشه  
 به گل تو باغ روزگار  
 صدام نکن نگام نکن





# از سکوی قهرمانی

هنوز آرزو دارم یزندی شرافتمندانه برگردم، به تربیت‌آمده دهم، و در پیکارهای بین‌المللی، سرود ملی وطن را بگوش خلق پارسانم و پرچم مقدس میهنم را باهتزاز درآورم!

امیر: چگونه با یک افتادم و از اقامت بزرگتر در مشت زد

دیده باشم؟ در زمان سربز هستم -  
حس ابد محکوم شده‌ام، و از روی چیز  
اینکه در اینجا بویسم و بپریم غلاما اما آیا  
این اسای ای خواننده این سخنور ای  
شهرنومه فدای یک زندانی جوان این  
سال پیش خادم افتخار در زمان سلطنت

من قهرمان بودم قهرمان جوان مشت  
زنی، قهرمان وزن خردم در شهر رشت،  
روز داشت روزی بر مرصه‌های بین  
المللی، می‌گفتند برای یکبار، سرود  
کشور را بخوش خلق پارسانم پرچم میهنم

کندهکاو در زندگی یک باستانی کار و پهلوان قدیمی:

پهلوان یوسف کرمانی مقیم: ۲۵ سال است که  
هیچگاه بیمار نشده‌ام و دیناری پول دوا و دکتر  
نداده‌ام!  
با این دستور ساده، هر جوانی، در هر شرایطی، و  
هر شهر و دهی، میتواند ورزش کند و نکوید:  
رفیق تاباب باعث گمراهی من شده و یا عدم  
دسترسی به سرگرمی سالم و سازنده مرا به انحراف  
کشیده است!



## اینهم سؤال بحث انگیزی است

تربیت رفتن و وحشی کشیدن و معتاد  
شدن و گیر افتادن و بعد ادعای عدم  
دسترسی به سرگرمی سالم کردن یا:  
۴۵ سال، هر روز ورزش کردن و  
هرگز کمرها و فاسد نشدن و در پیروی  
هم جسم و روحی سالم و شاداب  
داشتن؟

من صرفا بخاطر عشق و علاقه میباید و  
پایان ناپیدا نیست به ورزش، حتی از  
تحصیل و ازدواج هم چشم پوشیده هرچند  
این دو مسئله را نیاز طبیعی و اجتماعی  
هر انسانی میدانم و بشکرم هم توصیه  
کنم که در حلال من هم تحصیلات را  
جانی برسانند و هم تشکیل خانواده  
دهند.

دکتر پهلوان نامدار ماسر  
باری من شاید حدود چهل تا چهل و  
پنج سال است که هر روز، در هر  
شرایطی، ورزش میکنم هفتده ساله بودم که  
دوست پهلوان عباس کوریز بر ماسری  
گومرزورخانه کتانه و از زمان آن تا امروز  
حتی بپروردم ورزش را ترک نگفتم  
در حدود ۲۵ سال زوربست پهلوان حاج  
محمد صادق بسور فرنی، یکی از  
بزرگترین پهلوانان معاصر ورزش کردم و  
در این مدت با نامداران دیگری چون  
پهلوان حاج مهدی کریمی، پهلوان حاج  
عباس نشسته بر، پهلوان میرزا محمد علی  
برکوهی و پهلوان باب اصف تار کورم  
باید برای جوانان امروزی توضیح بدم  
که رفتن به گوردی که در این روزگار در آن  
بودند اکثر انگیزان و بزرگی بود و هر  
ورزشکار مستی اجازه عیاشی درکار  
این ورزش کند.

نمایش پهلوانی درمیدهد  
من باستانی کار هستم و در سبک و  
کاده و نشا و چرخ تاشی بی‌تعماد  
کندم که در گدای زورخانه نامدار میگویند  
مسترسه و با اصلاح بار آورده میگویند  
بعد بار درمجلس نمایش داده و کنشی  
گرفته‌ام البته در حضور نخست وزیران  
وقت و مورد تشویق و تحقیر واقع نشده‌ام،  
کارم پیشتر دربانسنگه لاجی - اول  
خایان روی که ضمایف قدیمی ترین زورخانه  
نهران هم هست - بوده ولی بیکار هم به

و سالتین سرگزی از پرتگاه جوانی  
گشته‌اند، در وقتی سرگشت اینان را  
درمصفا کتکواک یا سنگ صبور  
پایزگت از مرز دشتی و یا زاهدیان  
میخواند و شکرک میبام که چطور میگویند  
این جوانی خانده کام سرگزی سالم و  
سازنده است و کام سالها کام رفیق  
میباش است و کام ماپانها و اما که  
عصب آور و تانس انگیز است همین  
دلبل من تصحیح کردم پیام دفتر محله  
جوانان و باشا (کوسنده مصفا  
کتکواک) صحت کتب مخصوص حالا که  
میدانم و میباید به سنل جوان و بخاطر  
کارهای و سلامت جسم و روح آن تا چه  
اندازه وسع و وقت و پول صرف میشد و  
چه اشدهای بزرگی در سطح ملی آنها  
سه است میباید آن سرگزی ساده و  
سالم و سازنده که من عقیده دارم میتواند  
هر جوان و جوانی را از نکست و سقوط  
در سرتابب فساد و گمراهی نجات بخشد  
چیس؟ ورزش به ورزش.

یوسف کرمانی مقیم خواننده قدیمی  
محله جوانان که باوقی صحبت پهلوانی  
و صفای ورزشکاری از عشق بزرگی  
دورزنی و تاثیر بیچون و جری آن در  
تغییر جسم و روح و عزم و آهسته سنل  
جوان حرف میرز خود از پهلوان صاحب  
نام پایبست است و بخصوص درمصلحت  
جونی نهران کتور ورزشکاری دیوه دارد  
که با آن پهلوان و درزیکهای اخلاقی او  
کنند آینهاند او که در ورزش را برای سنل  
جوان مانند نثار و روزی واجب میداند.  
درکشورهای زندگی خود و عشق ورزش  
دران میگردد.  
از رویکرد قدرت پادآوری آرزو دارم  
با امروز ورزش، همنه عشق بزرگی و  
مقدس من بوده است، و شاید باور کنید  
این تمام آنها که مرا میباشند، میداند که

و کتکواکه الزاما و اجبارا باید تنها  
دورزنگی انهدای نکست خورده، ماسری،  
سطح شرم و ضمه و تنها و دریافته باند تا  
مجلسه جنبه هائی از  
عزت و احترام داشته باشد چه بسیار  
درنگها که هرگز دچار سقوط و نکست  
نشدند، و چه بسیار آنها که دوران  
پهلوانی و ماسر امیرن تروچوانی را  
بمانند بزرگی ایگنسی نیست  
گرفته‌اند اما آنها که آنها که  
مدعی میباشند و درصالح باستانها با  
سرگرمیهای بی‌تعماد و بی‌تعماد  
پروردهای بی‌تعماد و بی‌تعماد نکست  
آن شده، کسانی هستند که با سلفه ترین

شده دعوت ندادم و با پهلوان سرتاش  
خراسان ظهر: حاج حسن اردکانی و احمد  
فغان، دربانسنگه سرتاش نمایش دادم  
دراغز ورودم به گورد همه جا از پهلوان  
بزی (بزرگ و کوچک)، حاج میرزا باقر  
دوب انفرودی و پهلوان اکبر خراسانی  
تعریف میکردند ولی من آنها را ندیدم.  
بقیه در صفحه ۲۶

# فی تاپشت // میله‌های زندان

## اشتباه کوچک بدام قاچاقچیان تحصیل و کسب افتخارات محروم شدم و اینک باید تا پایان عمر در زندان بمانم؟



امیر فخری، فرمان صاحب نام  
دیروز و زندانی ابد مدت امروز.....

یک منظره از پیکارهای امیر،  
زمانیکه داور، دست او را بجزان مشت  
زد به روز بلد کره است.



بمانم که بسیرم؟ اما راه نمانی هست؟  
لبودی میوانم دانسته باشم که روزی چون  
تو، آزاد باشم و برای رسیدن به آزادهای  
غالی، خودم تلاش بکنم؟ چه کسی من  
چرا، مسدود چه کسی...؟

✽ (آرزوی خلاصی این  
فصلی از نامه به سوز و گماز امیر  
مناز، فرمان سابق وکس شهر رشت  
است که از زندان تیزر یوسپله دوستش  
برای جاب در صفحات کتو کار محله  
چراون فرسوده امیر استر زندگی عبرت  
آزوری داور زندگی کوتاه اما لبریز از  
حادثه و ماجرا حوادث تلخ و شیرین و  
ماجراهای زشت و زیبا، چند ترس  
زندگی او را از زبان خودش شنیدیم.  
هنر من فخری، روزنامه سابق شنت  
زی زندی در سال ۱۳۴۰ در شهر ریای  
رونت دنیا آمده‌ام زندگی من تا آغاز  
تحصیل در دبیرستان در یک روال عالی  
و طبیعی مانند تمام همسالانم گذشت تا  
در سال اول دبیرستان به عشق بزرگم  
آزاد دوران کردیم جتی وکس ریسم  
پایان یافتن و در کلاس من از جگی  
آزاد شدم روزی فرمان برکس شویم  
چراون امداد از لنگری من همسران  
شنت زنی بودند. چراون من این دورتی  
مسرحی او از پیشگاه شوراهای عالی رشت  
شروع کرد. دفتر شوراهای رشت و استناد  
داشتیم که بعد از دو ماه تهرین در این  
پیشگاه پیشگاه فرمانی ریسم و وکس  
نخستین سبزی را می‌شنیدم.

در نیمه راه افتخار و سر بلندی و در نیمه  
راه رسیدن به آرزوهای فتنگ زندگیم.  
بخت از من برکنست و در سررازی  
سیس و ناگشای اقدام.

✽ (در موفقت در دوره اول دبیرستان  
(کلاس نهم نظام قدیم آموزش) وضع  
برخ مال زندگی را بر من دشوار کرد و  
تاگزیر از امداد تحصیل باز ماندم از طرفی  
پیکار هم می‌نواختم باشم چرا که صرف نظر  
از نگاههای نمی‌دار پیکان و دوستان و  
سرتن و سلامت خانواده، جوان بودم و  
یک جوان در اجتماع مجازبی دارم که  
بهر سال باید از جانی، نامین نبود چون  
در غیر اینصورت امکان انحراف و  
گرهائی از امور زیاد است و من چون  
نخواستم منحرف و فاسد شوم و از  
راههای افرست شدم در آمد کم تصمیم  
گرفتم وارد نیروی هوایی شوم از ایروز  
بهران رفتم و بعد از سه ماه اقامت در  
پایتخت، با مساعدت آقای ریاستی مرئی  
پرواز نیروی هوایی که مرا می‌شناختند و  
پرواز کردیم در فرودگاه شنت نام کردیم  
اسما از بخت بد فرسود شدم و با  
سرتنکنگی و نومیده به رشت باز گشتم.

✽ (فریاد سینه شدم  
این نخستین بار در عمر بودم که به  
بشت میله‌های سیاه و سر زردان می‌رفتم و  
با مشی قزاقچه‌ای و جایتکار و فاسد و  
سحر خیزهای مشهور و ممانت می‌شنیدم  
عین دللی بودی بعد از سه ماه از زندان  
آزاد شدم بودم نکرده و مجدداً در ترحم  
باری خودم دو سه بیستین از قاچاقچیان  
ایزاد من می‌گفتند که دیگر بار به زندان  
اقدام این بار اراده کردم وقتی آزاد شدم

قاچاقگیری من بودند و همین باعث ما  
یوسپله آنان و با دیگران منهم جسر  
هندسی با آنان تسکیر و زندانی شدم.  
الهامی که برای من ساخته شد  
فهرش هرین به کارند دولت بود و  
چون ساخته‌ای هم در این راه، بی ترحم  
هرین دانشت فرمان شنت زنی شهر  
و سرانجام فرمان شنت زنی شهر  
رشت که آزوری فرمانی جهان را در سر  
سیروراد بعد از سه ماه باز داشت و  
پلاکتی، به حبس ابد محکوم گردید و  
رای هشتم به زندان انتقال یافت.  
✽ (کروج پرستو های آرزو  
ماجرا خیلی پیچیده بود. آنهاج جلیل  
اعترافش که آن دو دوست بودند از زندان  
یکسو به شهر ساری مرکز مارتندوان  
کنده شند و از سوی دیگر به تیزر  
مرکز آزادبمان شرفی. نیدامت چرا و  
چرا؟ شاید باین شکل که مثلا در تیزر  
مرکز نهم هرین کشف شده و در ساری  
رشت نهادن مسکیر نده‌اند. حقیقتش  
را نیدامت ما در حال مدتی در زندان  
ساری بودم. بعد از نگاه اول زندان  
کردم و کتم من نگاه اول لابلیل من  
بیفرغه شد و کجک، کیتک شد از ساری  
به رشت انتقال یافته و دو ماه هم در این  
شهر زندان بودم که بعد به زندان تیزر  
منتقل شدم و در این هشتم در این زندان  
سابق شدم.....

نوشته: رسا اعتمادی



# اتوبوس‌ساز

## از همین جابگرو خوانندگان این داستان پیبوتید

### ۴۴

سلام بر استخوان بازرگان معروف تو بازگشت از آمریکا و ماله‌ک  
کلابید استخوان دانشگاه و اداره یک شرکت خصوصی است و هرچند دختر  
غزالی رده کارخانه دار حرفه یز کلابید نظری است عاشق سامره دختر  
شده‌اش باباقیان خانه پدرش می‌نشیند منته‌الی بر اندامش در کوگی یا هم  
زرگ شده و استخوان مهم او را در شرکت پدری لا این‌که اما این مرد  
رزن کزرا صافه‌اش را خدمت می‌کند عشق سلام سامره با توجه مهاجرت  
از نیم پسر سامان که عشق عاشق پسر شوهر خویش می‌نشیند و شکست می  
استطاعی می‌دهد سامان بر مستحبه او خانه را ترک می‌کند و پدر از  
صعابت و با توجه مهاجرت او از ارت محروم می‌ماند در خانه استخوان مرد  
کنکب اشک‌سوز ظاهر اشک‌سوز می‌کند که روابط مهربانه‌ای با مهاجر دارد و مهاجر  
درگاه که پس از مرگ استخوان را هم درازاج کند و برای اجرای پدرش  
خانه ختمی می‌گذرد استخوان را پیدا کند او را با هم‌نوع روانه بیمارستان  
کند تا تمام روح استخوان را با کت کند آنکه بیاید مامرا

تا جیره دوست دوران کودکی‌اش را خوب  
شناخته و رفیقی است از آن زمان که پسر پیمانگری  
می‌باشد دیگر همه فرور و خوشتر از فرور  
ت بی آن‌که دوست استخوان در دوره  
ش جوانی می‌گذشت بود او حالا دیگر فکر  
شگره مردی است اما بیرون لاک‌های که  
آفتاب‌وزاری کلابید و شخصیت‌های  
مشهور می‌بینی و هرچند دارد او حالا  
همان کوزکوب نوباتی بود که برای ریمان  
بست و استیگانه کلابید با علمی صافه  
می‌گذاشت نوبی خرید به نادان را از دست  
علی می‌باید و با اینکه علی تو صافه و  
روزیاتی از او بیرون می‌شد بود اما با  
گفتندت عاصمی به او با کله گله بود  
می‌گذاشت پدر روزی‌های او برده نبود  
استد خان کلابید کوزکوب‌های برای  
آوردن او هنوز هم مثل دوره  
چنگ‌بازان بودی تو موفق نشدی با  
همین صفت مخصوص و تا گفتن کل  
بخدا باز سگین فرار سامره را بروی  
کنی اما من اول اسم گرم بعد  
فرگرم می‌نویسم قدرت پول و پارنی بپوش  
و بخوش و گوید چشم من خیال گرم  
روز و نه‌چند می‌نویس پس اما رفی  
دیگه‌کوار از این کارهای استعمر تو است  
پرسوس و من گزیده مثل تو است

دندان و چه‌تاز رنگ کزوات نگه‌دی  
درمورد کلابید می‌باشد که استخوان  
بپوشه سربین چاپ و هرچوس سردود  
من در حالی توان تمام از آرزویی  
خویش را تو می‌خواه اطلاعات استخوان  
حاضران یک جلد از مهم خود را هم  
پوشا همه یک  
اراک میرزا  
نورته‌های هنگام می‌خواهد شهر  
می‌بایدت استخوان ساخته شده از  
و محبت و در دوران جای می‌ماند و آن  
رفت مهم دوران شهر در میان استخوان  
هایی مثل تو - نوری - مهاجرت - فراموش  
مهاجران - فراموش - سامان - سامره -  
کتاب - سوری - ملا - منته‌الی  
و ترا بازی می‌کنی و  
آموزش دردی می‌گیریم باجستان این  
تا به یاد بود ملا - نوبی -  
آرزویی فکر می‌کنی روزی که همه  
سروکاران محبت فراموشی گزیده  
می‌باید و چه‌تاز می‌آید اسم گرم  
نویس و با روح  
ایمانه استخوان فریاد قلبی برصفا  
را از اینک می‌گوید - عشقی که

برون می‌باشد شنید که می‌گفت  
صوتی فراموش - خوا کزوات که را  
چشم سامره خوب من تو و کزوات  
سلامان و سامره دست هم می‌گیریم و زیر  
زیارت می‌نشیند  
قلب خمش خود از حجاب در سیه  
چنان می‌گوید که می‌باید استخوان  
سپه‌بان را بکشد و بیرون بکشد  
این حرفها و این نظریه بیرون ریزد بود  
با واقعیت داشتند - بیرون جانی سلام بود  
آنها از هم دور افتاده بودند اما یک  
بیماری درون آنها را هم زبیک کرد  
بود شاید هم برگ بود که آمد خان را  
بگذاشتند بازرگ می‌کرد  
شده علی جیره استخوان خان هم  
شد از زیر شکهای سیه استخوان زده  
نظره اشک برده استخوان زده  
شکسته‌ای - جیره است است استخوان  
گرفت و گفت  
اما خان برادر عزیز من - خیال  
راحت زنده بقتا تکرار کن من می‌گویم  
سنگ تان سلامان با بیای می‌گویم - من  
گواهی می‌ده که اینا و بیرون  
استد خان شمشیر را بر زمین  
او هم تو نظره اشک برده ادب سامره  
می‌گویم همین باریم - آگاهی که برینه  
بسیرو می‌باید بخدا قسم که با  
راحت می‌بریم  
شده علی می‌باید استخوان می‌گذرد  
خان را از کرد  
می‌گفت که روزی همه من در  
زیارت کلابید - فکر تمام خمش فراموش  
رو خوردند آرام - ملا خرابه بود  
شده علی با توجه نشاء در مهاجرت  
غراب استخوان است جیره استخوان  
ملاکیم این اسم به بیانی ادغامه  
لین می‌باید استخوان می‌گفت  
- منته‌الی این کت که در استخوان  
نوع سرآمد استخوان کت می‌باید  
توضیح کرد که می‌کنی مراسم آبد  
نشاء - باغ می‌نشیند و روزگاری  
شده‌اش نظریه بود که کوزکوب  
استخوان که در دستش را با همه  
و درختان بود که بدون اینکه یک  
حرف زده را فراموشی را پیش کند  
ولی هنوز خط فراموشی بود که تمام

راستش من بودی و لاکلام -  
می‌بینی عشق علی کلابی که می‌باید  
می‌کشد که بعد از دلیلی برای پیدا  
می‌کنی من به جرات علی من می‌باید  
می‌بینی من مستعد از آنرا دانسی  
راستش شاید هم بر زمین کنی و من  
شده علی در بود بر زمین ترک  
داند نشاء پیوسته در سیه من شده علی

## پاسخی برای معجب های شما

انتقاری - می‌بینی -  
خان من تو چند می‌باید بهمان  
مهربانی و خویش می‌باید سامان  
سرمه روزگاری - می‌باید - جیره  
پسارم کلابید همه آنها بیایان  
بعد از مهاجرت تو و همه دوستان با  
نورته‌های که برای من و چند  
همه و همه خان و استخوان من ترک  
و مهاجرت  
کلابید - گرگند -  
طبیعی است که استخوان  
استطاعی راه‌های که می‌باید  
مهربان آنها را بازرگان خوانندگان  
خوب این سرزمین آنها خرد  
خوانند پیوسته و با از طریق  
شده‌اش می‌باید - آنها را دوست  
فراموشی  
atige.ir  
آزادی و مسئولیت  
نقد

# چهل درجه زیو شب

یک قصه در معیاری تازه از: اعتمادی

اگر امار را قبول داشته باشیم که در زمانه فخر خوانده کتاب - آثار ر - اعتمادی نظیر نویسند نامم کن - ساکن محله غم - برای که آواز بانام - دختر خوشگل دانشکده هن - بازی عشق - شاهد در آسمان - کشتهای غمگین عشق تاکنون دهها بار بیجاپ رسیده و باز هم نایاب است...

اگر امار را قبول داشته باشیم که داستان و شب ایرانی» در طول ششماه به سه چاپ رسیده و بیش از یکمیلیون خواننده در محله و کتاب داشته و باز هم نایاب است باید به این موضوع معتقد شویم که یک نویسنده همیشه سوسی کمال میروند و میتوانند در خلق آثار تازه بخواسته و انتظا، صدها هزار خواننده آثار خود جامعه عمل بپوشا...

# چهل درجه زیو شب

تازه ترین اثر: اعتمادی یزودی در همین صفحه و همین محله

چنگیز دوزخانی عزیز و در بیان سروسامانی و سخنپاشی که در مرفوش پیچیده بود با نگاه بیاد آن جمله استخوان افکند که میگفت: غمگرم که آنگ بهم برگرده خون من و تو گزرا و سامان و سایر دست هیزوگریزم بریم زیارت مشهد - مشدلی حیرت زده از خوش سیرت...

- پس چرا اسم زشتو نچرا... چه منظوری داشت... مشدلی عادت نکرده بود که مسائل محفل و پیچیده و تیز و تحلیلی کند معز نیمه ریوستی او عادت داشت که همه چیز را شکل طبیعی و ساده و بدون هیچ گونه سرنوشتی به پند و قول کند...



مهاجر درحالیکه سرش را روی سه فرانی زاده بشنود رسید...

- پس موفق نشدی مرجانو بفرستی خارج... - به عزیزم هیچ چاره ای نبود، دوزخه بدجوری پله کرده بود. آدم بیخوفت و دودمانی همه حوادث اینده برتوشگری که بگفت می بی سروکله به غم وسط غنچه پنداشد که همه چیزمکنه خراب کهد...

مهاجر چشمانش را برهم گذاشت و یاد سه روز پیش افکند که وقتی وارد خانه شد اگر باو گفت... مشدلی توانای آقا خاوشگر کرده و او سراسیمه به اتاقش نوهوشی نمود و مشدلی را بیرون انداخت...

- درست میگویی عزیزم، مثلا همین دوماه روز پیش اون مشدلی باهوش بودیدم که عل تحت طرف شنیده و دواتی دل دامن به قوه گرفت... صله مهاجر تمام شده بود که فرانی زاده وحشت زده رسید...

- بی گفتی! بیرون دختره... سارو... - پله عزیزم مگه چه اتفاقی مکنه بیفته که بخاطر وحشت زده نشدی... فرانی زاده شیطانی را با دست گرفت و گفت...

- خیلی اتفاقا... آسه خطور نزدیک تشهور کشاشد اون باهوشون بود تو آثار... مهاجر جواب داد...

- منم عیش اعراض کردم ولی اون گفت اگر میگذاشتیم بره تو اتاق مکن بود شک بره... - بی بی... - آسه باهوش گفته بود سخوام به پندم اعتمادی زده می آید...

فرانی زاده از چند روزی در میده و واقع ابرامش افکند در اطراف زدنگی اعتمادی افغان می افتد با لحن سستانه نهادی برمی گفت...

- عزیزم، دلم میخواد خوب گوشه واکتی... یا آتوم هستی و زنگ میزونی به آتوم... آسه کشاشد... بچگرتی استعاضی مکنه همه چیز خراب کهد... مهاجر بیخوابت نامرانی نامن دادن...

و بعد از آن فرانی زاده برگرد که وقتی بیرون وحشت زده فرانی زاده را دید باخبر گشته کرد و بعد از مکتی طولانی گفت... سراسیمه فریزم... تو چرا وحشت زده نشدی... کارها خوب بود... خیر میرو... خیال میکنم بیرونه راه لطف فرانی زاده... روحونه رنگ سینه او... خوش میایستی... بیرون حیرت زده بود که در کتوب میگفت... به مرتبه من برگشت...

گفت... در تمام دکتریایی من اصلا نرسند تمام خون فکر میکنم اگر دکتر باو بیاد میزد... با وقت منوچه شد... بیاد که به دکتری من خبر خدیم... سراسیمه از اطراف ابرامون فریزم فریزم... شد...



سامان چشمانش را باز کرد، خون عصبیان در بازو و رگهایش جاری شده بود، این چه دستی بود که اینطور با سرنوشت او بازی میکرد؟... کدام دست قدرتمندی بود که حتی نگذاشت زندگی گوشه گیرانه اش را در یک مسافرخانه کهنه و درجه سوم بگذاردند و او را روانه تیمارستان کرد؟ چرا تیمارستان؟... مقصودشون از اینکار چیست

فقط بردهشون از تیمارستان میگرم تا اگر رفت برای مسافرات بیرون که تمامش بود به حقیقتش افکند همه فرنا وسيله پهنر نکلا زاده کوه سپید و برده جون افکاری سامان خان رو روی بی قاضی بگذاریم...

فقط... فرانی زاده با نگرانی رسید... بی بی... - این سوره اکبر... - اون بیاید... روی این شهر حوادث رانگی خیلی زیاد اتفاق می افتد...

حشت ساختن بی از آنکه سامان زود از مسافرخانه برود نه دلم میرو سراسیمه فاش مستخدم خود را که از دست تراشید بافکند پند بود و صدا شد و باصند فومان شدره و آرا بخشش داد و گفت...

فقط... تقریبا عدل... البته لوز از حساب نائبست تقاضای اصلاحات با وریس تیمارستان را میگفتی در تقاضای بر دفتر تیمارستان را میگفتی... مطوری عزیزم... کتلا مطومعه... من سراسیمه...

میتوانست که لوبغا خیلی خبرش من... هوش افکوسن دلم که خودم بود خفته در سامان را از تیمارستان میبره... باخبر است... خشنک اینک پول لانی خارونه... مسئولی خبر برانی خارونه... خشنک خشنه بی از فرات برداش...

فقط... درسته عزیزم چون دیگه ما بدهشون رسیدیم و با کون کارهای فرامی...

atige.ir logo and contact information including phone number 021-88888888 and website address.



.....یک نفر تو ان خوش من مرد شناسید بسته  
شد و من باهنگار از رحمت فریاد کشیدم و به میان  
افتاد خواب.....  
..... حواله..... تک کند اوسر..... مصطفی»  
مرد.....

و بد گذر چیزی غلهدمد و بپوش قدم تنها  
و قتی پهرس نمود که حق حاله شلغ و بد هه گریه  
می کردند امید که نمرنگد و من مات و مهوت به  
این میزنم. آنک گنگه میگردد من مرگ مصطفی را  
باور میگردد اما آن حضرت داشتند او برده بود  
بسیه کس کوش میبکنه که هفتونی من بردارنگی  
که کسی موافق بدیاشند بر اختری من میرود  
خودش من تا او چشم خود دیدم که در مزون  
آن فرقه نمودن من غل من در دهان تو میخوانی  
این قصه نمود از حاجی. برده من یا تو حرف میزنم  
از یک زندگی از یک مرگ از یک گفت  
آن روز من از هفتومه به شاه فر میبگشتم ووقع  
پادشاه بود روز های شهر هزار پهل گری میداد  
من تمام بود در حال غموم با خود هیچ غیظ  
ندیدم. در هر کس که حرفه را بد داشت چند  
روز آرام گنگه گشتند و لب داشت چند  
لحمه و من بر شاه گریه ازین رضیت نمودم و او  
آنرا میدیدم. سبب به اسیریدام به اساسی  
نماند مصطفی در آن غایترون و وقت آنکه  
میگردد که از او میشود میاید در این روز تنها  
هرراه با گنگش که غلطی و گرز و وقت.

هفته به او فکر کن آن روز تو وقتی او با من  
حرف زد بل من بر کسیدت تا با حرف بزنی یا او  
از گلهای بیرون از عشقای بگریه و از شکست  
بگریه و با این حال به خواب رفت و روز بعد باز  
هر او را بدین مثل هفته یک بریده و آرام بر  
راه من آمد سلام کرد و من با یک لخنه جراثین  
دامم. تمام اینکه دنیا را به او دامه باندند با جهان  
عشق ازین گفت.....  
..... سهلا..... پس تو با من حرف میزنی؟  
..... خندیدم و گفتم.....  
..... آره ولی تو از این حرف رفتن چی می فهمی؟  
..... یک نگاه گزرم و سلامتی.....  
..... خیلی من تو دوست دارم تو باید این رو  
ببینی.....  
..... با زهر خندیدم و گفتم.....  
..... از این دوست داشتن چه میخوای؟  
..... با حالتی خصمی گفتم.....  
..... یاشی، با من زندگی میترسید داشتی البته اگر تو  
فول کسی بند و مادرم و مادری خوشگلاری به خانه  
نمانا خواهد شد من حرفی تو در طلب من  
دوست دارم که هر دو ما یک باشیم یا همه زودها.  
تا همه ساهل مال با یکی باشیم.....  
..... این حرف او را بر بگریه و من تشرین بود و هم  
باور نشدیم. روزی او از ازباج و جوسری حرف  
میزن رفتی او حالت زود و نابودی را می دید  
مدیابینگی گفت.....

میباشد خوشگلاری تو.....  
..... یکای خودم برای من این یک خورزگر  
بود و بالاخره به پادشاهان او را شکی کرده بود که به  
خوشگلاری من میاید تو جنتمش خیره شدم و  
با عشق با نگاه می بر حق شناسی و تشکر بود  
به او گفتم.....  
..... مصطفی تو خیلی خوبی من با تو احساس  
خوبی خوشی میکنم.....  
..... با نگاه زود آزمی گفت.....  
..... میخواد هر دوی تو خوشبخت خوابی بود  
وقتی از من گفتی شدت من به مادرم بر خیزد  
زود خندانگی حبه که غمیروش را در راه سلامتی  
و آسایش ما صرف کرد بود از این خیرستی به  
بجهان دادم و مرا برید و گفتم.....  
..... سببم حلال باقر آرمش شد دانشم دیروزه  
بشدم میفهمید که تو که یک دختر ساده گزوهها و  
رهنما هستی تو که یک دختر شرم و گرس بسته  
هستی، تو این شهر بزرگ به دام میشی.....  
..... خندیدم و گفتم.....  
..... کزتن کن مژگان، که تو منو شناسی، من  
مختر تو هستم، درسته تو فکر تیرور بودی، توی  
شهر تو کوه ها پدید آمدند با کلمه اغفر ما هم  
رونگار کردی تو این بهشتی بپوشد.....  
..... روزها واقعا خوشحال بودم برای او این که  
خواب غلای بود من این یک پسر نماینده مجلس  
عروس میگردد مردمی بود اول خوشمالی بزرگ کرده  
بود.....

# معشوق من، در آغوش تو

زندگی من، زندگی تو

سرگذشت: سهیلا - م

نگارش: ص - ج

..... بین سهیلا و نوشمالان با من حرف میزنی؟  
..... میگوید آرزوی که میگویم.....  
..... چرا من خیلی مدم میخواد که با تو حرف  
بزنم.....  
..... آن سکون کردم آرام و خوسرودم بودم و او  
ادامه داد.....  
..... سهیلا تو حرف بزنی چه چیزی باید  
بنویسی که من دوستدارم از همه دنیا بیشتر تو  
برای من از همه دنیا بیشتر تو برای من از همه  
دنیا بیشتر می فهمی؟  
..... با یقانه هندی گفتم.....  
..... چند مرتبه تو بخوابی.....  
..... عذر قدم تد سوس من برداشت و گفتم.....  
..... آنرا نگاه میکنی این نشانی تو اجازه میدی؟  
..... من حالا نزدیک به یکجایه که با ودوم تو دنیا شده  
فراموش کردم.....  
..... فقط تو دوست دارم فقط تو میخوانی با  
حرفم بزنی، من چه جواب دهم.....  
..... خندیدم و گفتم.....  
..... یاد فکر میکنم.....

..... سهیلا پدر من ترسیدند، مقام داره، ترمی،  
زندگی من و تو در امداد میکنه هر چه که بخوایم،  
باور کن او جویبار اول دوست داره و فقط این تو  
هستی که باید قول خفا.....  
..... احسنه پرسیدم.....  
..... به تو چرا به دوست امانداتی چرا؟  
..... یاد نگاه نم انگیزگی گفتم.....  
..... نسیبدمت، زیاد خوش نیامد.....  
..... دیگر در این باره حرف نزنیم او از اسلحه  
دوست داشتت ایچامج و تحصیلاتش با همجی اینجرا  
تراستد درس بخوانند و از لایس نیمم موسسحه  
ترک تحصیل کرد حرف اول منم چیزی موسسحه  
روزی صبر اما با وقت تریکش شیشه به راهم.....  
..... حرفم زود روی از عشق او دوست داشتنی از زندگی  
آینده از همه چیز او از همه جا گنگتر کردیم و  
از آن با هم هفتاعلی کردیم، مستهالمان به هم  
حرف زدیم و گنگانم و من هر یابید و لهیای او در  
سکوت بیرونک شلارنگه.....  
..... دوست دارم سهیلا.....  
..... من با صدای صدای خفا جواب دادم.....  
..... وقت خودم در یک کادد نشدیم هر کدام به رانی  
و رفیقیم راه ما از هم جدا بود و قلبی با ما مثل  
او از ما، دون تو آنگف ابراهای خوشگلشنای سیز  
میاند دو پته گل و موشی مال یکبیکر روند و بر  
آخرهم هر رنگ گزیدند.....  
..... همه چیز به روشش و زودها گنگشتم و من او  
فرگ دنیا را فراموش کردم ترسیدم نوزاد این عشق در  
قلب من با اینها شکر رفت که من بگلی منس و  
دمدازه را از یاد مردم هیشتا با او مردم همه ما  
او بودم و وضع امان من خوب نبود در همیشه  
با مصطفی او نماینده مردم ترسیدند در همیشه  
با مصطفی بیست و هشتی روزم بود.....  
..... یکروز وقتی از حسین بیرون آمدیم مصطفی  
بدون مقدمه گفت.....  
..... سهیلا خوشگل من فرود پدر ما در من

..... عاقبت روز دیگر رسید روز شروشت من.....  
..... مقام امانه داره و با سواد کرد و بازی کرد و تشرین  
حرف به همه جا سزید همه جا در لایس کرد اینهمه  
محبت او برای من بود وقتی افتاب به افعالی  
عربت میرفت وقتی وقت روز بود میاید این دیوار  
ها و درختهایی کلمه تهران پارس بنیاید آنها آمدند  
زنگ در خانه به صدا در امد ما مردم در بر روی  
آنها گزود با اشتیاق و تواضع از آنها استقبال کرد  
تسهه بودم و من هرهای شفاف و بلند را شاه میزدم  
توی این دنیا خودم بخره ندانم بودم یاد میاند روز  
هالی که یک دختر بودم و مردم تو عین زنگ و شکم  
مرفوز کردیم به او حرف میزدم من ندیدم و محکم  
توی ای اماهات از خودم خوشت میدادم و وقتی  
مسلح سطح ای را بر چین میگردد من بیشتر  
میلد.....  
..... آن روز وقتی با یک سینی چای به داخل اتاق  
بپردازی میامد، تمام مصطفی با خنده نسوزی اخیری  
..... میخواستند عروس من خوشنگه.....  
..... قدم توی این کارد کردیم حرف ندیم یک دختر  
نهرباشی مثل خنده خالی کوششان زود رنگ بل  
خود را بگنمشی کسی دارد خیلی زود به اتفاق  
رسیدیم حرف مصطفی با عشق تمام تمام همه چیز  
همه هوشیارته ای بدی و با پریشانی بدر من جد از  
این تقاضی گفتم.....  
..... همه چیز به روشش تمام شد ولی من عذبه  
دارم که بد مصطفی اخیری سراسلامی بود دوره  
خندتم ظالم بود تمام گفت من این اخیری خواضتم من  
قیامه مصطفی تو هر وقت با ما میاید  
محبت ازین بود که او گفت و گفتم.....  
..... بسرم این کارد کردیم صحبت ما نو با من نارزد  
باید و عدت بگنمش سرازای تو ما به خوبی  
عروس میزدی هر وقت با ما میاید.....  
..... بالاخره مصطفی راضی شد ما به دهان هم  
کوشش میگردیم سرت خوریم خوریدیم خندیدیم  
و رفیقیم و هر زبیا بود دنیای ما چه زیبا بود چه

..... سر بزگی افتاد.....  
..... یکای خودم و تو عجب پرسیدم.....  
..... چرا..... تو چی می گویی منم؟.....  
..... سکوت کردم چون جوابی از من نخواستم.....  
..... کرم او از حسنه و با همان قلب میگویم گفت.....  
..... این مصطفی سایه بیستاری روانی دارد.....  
..... همین جهت از درس و مدرسه فارغ کرده مردم.....  
..... نگاشش درس رو دیگر خوانده.....  
..... توی این حرف دنیا تو از قدرت من کوریدیم غم  
کظم توی سرب روی مثل افتاد احساس میگردد  
عشق از حسنه دارد بیرون میاید نگاه کرد  
حسنه مانند کشیدم.....  
..... می خیزد مصطفی خوسرود.....  
..... یکی..... تو خوسری.....  
..... تریبگ نشد و با ناراضی گفت.....  
..... سهیلا تو میفهمی داری چی میگی؟..... من چرا  
حسود میکنم..... این موضوع به تو مربوطه؟.....  
..... ادره! گوی من..... قلب از این که تو از ایضا بودی که؟  
..... بیای تهران او یک کلمه دیار یک میاید.....  
..... توی ایران تو ابرویزد تو اسرائیل مطالبه من  
کردی حالی خوش شد اما قدرت من کاروی رو که  
دمت دارد خالی حاسل بد بشنود به حال تو  
دیوانه است که قضایان زود نلال احساس  
در همه کشته است.....  
..... حسنه ز نظر نگران اطفال است و هر چه بد  
بکنگر به اسرائیل یا خارج بیرون یا نماینده آنها  
حضور در این موضوع بر تریب بر نرفته.....  
..... هر چه خیر میاید چرا هداید بگیکر با چندی  
میزد خارج.....



دلم بخواستم گریه کردم و بعد به خانه باز گشتم. مادرم هر چه اصرار کرد چه اتفاقی افتاده؟ جواب فرستی چه او ندانید تنها شدم و در فکر خودم گم شدم احساس میکردم دوستش دارم احساس میکردم دیوانه یا هر چیز من او را میخواهم توی دلم میجویند.

من او را نمیتان میدم عشق من همه چیز رو عرض خواهد کرد.

گلگی فکر میکردم و بخودم می گفتم: تو چطور میخواهی با یک دیوانه زندگی کنی؟ تیریسری که بگوئی این بلنگ آرام دیوانه بنده و دست به کار های خطرناکی بره؟! تیریسری یک شب توی خواب گلوی تو رو فشار بده و خنده ات کنه!!

با این حال چون دوستش داشتم باز هم به خودم توبه میدادم که او خوب شده مرحله بیماریش تمام شده، منیزه دشمن ماست، شاید موضوع ساده تر از این باشه!

عاشق این افکار آقدر مرا به تلاق بست که دیگر خودم را فراموش کردم، با ناراحتی به خانه برشتم رفتم او توی خانه نبود، مادریش با مهربانی مرا بدرستی وقتش نگاهش به چهره خشکی و چشمان گریه کرده من افتاد با ناراحتی رسید.

# مرد!

شهر من.....

شهر کوه و چشمه و برف است

و قلب من...

سرچشمه یک خاطره تلخ

و عشق من.....

## عشقی که با مرگ میعاد داشت!

چ من شده دختر؟! چه اتفاقی افتاده!!

یکبار دیگر گریه امام نداد و در میان اشک جریان را برای او تعریف کردم و او با نلخی چند لحظه سکوت کرد و بعد مرا بوسید و گفت:

سهلایا سنا منم همه چیز حقیقت داره اما حالا مصطفی مالش خوبه هنوزم تحت درمانه، اما عرضش

بازم تو با عشق تو همه چیز میشه سهلای جان من اطمینان دارم که تو فرشته نجات او خواهی بود وقتی بوه سرزادی و پناه همه چیز تغییر میکنه!

یا ناراحتی گفتم. یا اینمکسی نیست که مصطفی زره خنثت ظالم! مادر مصطفی گفت:

... به دختر جان بدوش میگیره سرزادی برای مصطفی لازمه او در این روزها بکلی دروغ میزنه!

atige.ir

ببینید که این چقدر کشتار فر همین روزها از سده ها کشته شده است. لطفاً نظرات من تنها شدم با بزرگوارانه به منم سرچشمه بر فکر او بدم. نازم او هر چه بود هنوز برای من یک آتش سوزان بود.

## سلام و پاستخ

جاده تور آمدید حیجان که خواندن خواستد من به همراه خوانندگان دما میکنم که شما همیشه سعادتمند و پاکدامن باقی بمانید

آهنا جاری خانم فاطمه مرفای چنین سرگشته که شما در نامه بان از آن نام بریدد متشکانه به دست من رسیده است.

تغوان - آقای کورش شهزاد: شما خوب شما، فکر منن شما به من این امید را میدهد که خوانندگان مطالبی سی با ارزنده، اما قبول کنید وقتی سوز زندگی آتش را هر چه جریان تو نشان دهم و عشق های زشت را بیشتر نمایانیم اثر روانی کلمتی دارد من به این دلیل در این سرگشتهای حقیقی برده سخن من گویم

کویت - آقای محمد علوی: برادر، اینکه نامه شما سخت عتاب امیر بود باید به شما بگویم که ظلم من تنها با اراده زشتها به نیکی ها میرسد تا تاریکی را شناسیم قدر روشنشها را

نمیدانم و دیگر اینکه من هر هفه بنیام، صد و غمی، تلاشی است و من با انتصاب یکی از آنها سرنگان را بنیاد میکنم و شما نمیدانید که این سرگشتهای حقیقی چه اثر خنثی بوده است.

تهران - خانم فدیه هدیته هرگز به خاطر این عشق از دنیا گریزان بنابند، شما هنوز می توانید روی جاده عشق به شرف سعادت و پاک بودن، بپذیرید مسافر آن بنابند.

اصفهان - خانم نوشین مهدوی: من نامه ای را که برای آقای سعید ط نوشته بودی به ادرسی که داشتیم فرستادم تا او با این نامه چه فریفتی بگوید.

توشه - آقای فرهاد سالاری: سرگشته در شما تلخ بود، اورزنده بود اما حیجان که شما در محله داسناپهای حقیقی مرا میخوانید هنوز باید از یک سادانه خصوصی فرزاد باشد، از این نوع تازه ها من فرزان دارم.

شهر کرد - آقای محمد حسین کریمی: من نامه شما را به ادرسی که داشتیم فرستادم

عزم آباد لرستان - آقای یحیی لک میوند: اینهمه محبت به نویسدگان و محبت خوانان ما را سخت تاثیر قرار میدهد اما چگونه میتوان نامی را که سالها بر دل شسته یعنی میوندانی را به وصالش تغییر داد!

قران خراب زهار رحیمی: گناه گردید پیشانی شدید و از راه تاریک به

دوستم میدانست عاشقش بود اما از تکراری ابریز بودم تیریسریم که او خوشتر را بکشد و با کار دست خوش جفده برای اینکه در اطمینان دواغ، وقتی از من جدا میشد بر سالیکه از چشمانش برق حیجان بیرون میزد گفتم بود.

زندگی دور منظور تحمل کنیم من آخرش خودم را بیای عشق تو نابود میکنم!

یک ماه گذشت، دو ماه گذشت، او توی بارگان رشت خنثت میکردم رای من نامه های خنثت امیر و زیبای میبوست، به من توبه میداد که بریدی که دیدار من خواهد آمد و من انتظار می کشیدم

عجب بود هر روز عشق او در من پر رنگ تر و پر نور تر میباید قلب من ابریز از عشق او بود.

از نام او بود از رویای او بود.

حد از دو ماه بگذرد در خیال من تهناتی خودم توی خیابان عشقش که پاکان دستان من به رنگ آتشی سرخ برآمد، مصطفی توی نگاه من پشاندند

باور میکردم وقتی از دور اورا دیدم ناگهان آرزویم، و آرزویم مصطفی با چنین من فریادی از شادی

گشود انگار دنیا را بنیام مردم غمخوش به کشیدند و طرف من بودی بی پردا مرا درازونی کشید دستم را فشرده و گفت:



CLAUDETTE COLBERT

کلودت کولبرت



ERROL FLYNN

دارول فلین

کلیسیون عکسهای رنگی  
هز مردمان بزرگ سینما مخصوص  
مجله جوانان شماره (۲)  
۱۳۵۴



GLENN FORD

گلن فورده



SOPHIA LOREN

سوفیا لورن



FAYE DUNAWAY

فای دنووی



TONY CURTIS

تونی کورتیس

# من و نامردم حق خدا را

## عشق مدرسه‌ای که در اوایل ما حالا نامزد شده ایم اما این

مزد میگردد این هم شد دوره نمرودی و خدا چکار کند این پدر و مادرها را سنگ سبور مهربان نامزد کردی است تها که خواهر دارد و بر این میگردد پس با کسی عهد نود دل کشی پس چه کردی من هم هفت ماهه میخورم روزروز لاغر میمونم اولی تو تهاهی کن منم یکم بخدا تعظیم کرتیم دوستی که چون دیگه جانم به اسم رسیده راه دیگری داریم نباید تو درد مرا سرانگیزی اما راه علاج خود پیدا کنی حالا من می خورم سفره جواب نمک تشنگی تو بر خمیوش هستی خواهر من اسمم و لقبی برا با حرف کوچک تبریس.

موتیزه عزیز  
 \* محققش است که ناله تو مرا جگر میزود  
 که عشق خود را یک عشق بی ثبات و سردی معرفی کرده‌ای و بعد هم برهه‌ای که عشق را بد و ناله ما منهدم بر می‌تابد یعنی چه می‌گویی که نامزد می‌شود و حالا که پدر و مادر مخالف دید و بازده شما هستند می‌خواهر بخاطر همان سر

با خود نقشه شروع می‌کنی بدتر می‌شود ۱۱ ساله در کلاس پنجم شبانه درس می‌خوانی و از طرف دیگر نامزد هم هستی دوست کن اولها نشیبه را در راه مدرسه با خود می‌روی دوست کن اولها نشیبه را دوست کنی سگت می‌کشد همس است و عشق و عشق را بد مدرسه ولی دادم با سپر ول کن است و اسرار او تها نشیبه با پارلمان به خواهراسگر آمدند جواب تها صفت بدیدند من اون موهها اولها به ۱۶ سپر اسکاها صفت عاشقانه اول دادم نگاه ول کن نیست دست برادر پیستد منم و عشقی جواب دادم هر حال افتد آمدند و رفتند که مرا با غلط او در آورده حالا با نام نازده هستی

سنگ سبور عزیز  
 \* محققش است که ناله تو مرا جگر میزود  
 که عشق خود را یک عشق بی ثبات و سردی معرفی کرده‌ای و بعد هم برهه‌ای که عشق را بد و ناله ما منهدم بر می‌تابد یعنی چه می‌گویی که نامزد می‌شود و حالا که پدر و مادر مخالف دید و بازده شما هستند می‌خواهر بخاطر همان سر

# چون پدرم مشر و بخور قهاری است عشق و ازدواج من بخاطر افتاده است!

## هر پدر و مادری باید بداند که فرزندان اثر میگذارد چنانکه رفتار پدر مشروبخور وسیله و مایه شکست این دختر شده است

سنگ سبور عزیز  
 \* محققش است که ناله تو مرا جگر میزود  
 که عشق خود را یک عشق بی ثبات و سردی معرفی کرده‌ای و بعد هم برهه‌ای که عشق را بد و ناله ما منهدم بر می‌تابد یعنی چه می‌گویی که نامزد می‌شود و حالا که پدر و مادر مخالف دید و بازده شما هستند می‌خواهر بخاطر همان سر

سنگ سبور عزیز  
 \* محققش است که ناله تو مرا جگر میزود  
 که عشق خود را یک عشق بی ثبات و سردی معرفی کرده‌ای و بعد هم برهه‌ای که عشق را بد و ناله ما منهدم بر می‌تابد یعنی چه می‌گویی که نامزد می‌شود و حالا که پدر و مادر مخالف دید و بازده شما هستند می‌خواهر بخاطر همان سر

آنست که عمل براین مایه تک و سرشتنگی من نشود؟ شما میگردید من چه باید بکنم؟  
 \* شهلا جان تهران

من مشکل تو را بخوبی میفهم تخیلی زجر میکنی، توذاری فریاد و شکایتی و پدر خود و محبت مادر را بدیده اول میبوی در حالیکه برای من تو هیچ گشای غازی، کاش بیزار و مهربان میشدستی که آنها در خوشبختی و بدبختی فرزندان خود را هرزوار و بدبخت و زود و باید برای تفریح ارضایی خود وقت افتر و مشروبخواری افراتند که مایه شکست فرزند خود شود  
 \* شهلا جان و مایه شکست افتر و مشروبخواری افراتند که مایه شکست فرزند خود شود  
 \* شهلا جان و مایه شکست افتر و مشروبخواری افراتند که مایه شکست فرزند خود شود  
 \* شهلا جان و مایه شکست افتر و مشروبخواری افراتند که مایه شکست فرزند خود شود

چهارسال پیش در یک مهمانی با پسری آشنا شدم و این آشنایی به عشقی پاک و سرخه و امید دلمرکز اوته گاه تشدید اما دوستی ما چهارسال تمام ادامه یافته بکروز با او بکنگر  
 \* عزیزم ما همه با هم دیگر را دوست داریم چهارسال خوش می‌گذشت اما حالا وقت آن رسیده است که جدی تر حرف بزیم و اینکه خودمان را بررسی کنیم اگر واقعا ما دوست داری باید بیای و با خانواده من حرف بزنی بر سر گفت.  
 \* شهلا جان منم تو با واقع روئی باید صبر کنیم این سنگگر برافا ادامه داشت اگر آرام اصحاب کردم که اواز جری زین حرف من طره میروید و هر روز وقتی این موضوع با بیان میکنم هاهای مهربان و صحت را بر می‌خورم بیوتول کوبید  
 این رفتار او باعث شد که من شکاک نشوم و بالاخره انقدر شکاکوری کردم تا مطمئن شدیم از چه قرار است راستش خودم که ناراحتیم که دلیل این ناراحتی و مخالفت را توپس ما باید این حرف را بگیریم.  
 من متوجه شدم که مادر سربراین دلیل که پدر من مشروبخور قهار است ازدواج من با پسری مخالفت است و در حقیقت او نگه پدرا حساب من نوشته و مشروبخواری پدر مرا از حساب من رسینم به عشق اولای خود معموم شده وقتی این موضوع با همیدم نهایتا ناراحت شدم و از پسر مورد علاقه من جدا شدم و حالا که از هم جدا شدم من در خفا می‌بینم این اناصاف است که مادری به هانه گدازد دختر مشروبخور است با عشق و احسانت تک انسان چنگکذا! اما درست

## این دختر دست از سر من بر می‌دارد

غلتت سنگ سبور عزیزم ۱۱ ساله و کلاس پنجم هستی این سنگ سبور منم خواهر منی که دست مرا بگیر و مرا از جایی که در اون حالت بدیدم

غلتت سنگ سبور عزیزم ۱۱ ساله و کلاس پنجم هستی این سنگ سبور منم خواهر منی که دست مرا بگیر و مرا از جایی که در اون حالت بدیدم

## این دختر دست از سر من بر می‌دارد

### سنگ سبور من از مشاور روانی واجتماعی مجله جوانان

غلتت سنگ سبور عزیزم ۱۱ ساله و کلاس پنجم هستی این سنگ سبور منم خواهر منی که دست مرا بگیر و مرا از جایی که در اون حالت بدیدم

غلتت سنگ سبور عزیزم ۱۱ ساله و کلاس پنجم هستی این سنگ سبور منم خواهر منی که دست مرا بگیر و مرا از جایی که در اون حالت بدیدم

اگر واقعا بدت مشکل مالی داشته باشه قانونا حق ندارد از تحصیل تو طفری کنه بگذره دیگر با اعتماد با او صحبت کنه و بگو که اینکار از نظر قانون حرم است و مجازاتش شدید خواهد داد  
 \* صغرلی تهران  
 \* سری که در درس بخواند و به کارنامهش داشته باشه و بدو درس بگیا که با خود مشاور کارندو ولی با او صحبت کنه باید با اعتماد خود و تازه سزای منم بر تها اطلاق کنه خداره مشروصصم و عشق و ازدواج اینبار حق اولی خود تها وضع میبوید چاره خود مسئولیت بکنی  
 \* ب - ع - گ - گورد  
 سبزخان تو که بردهاری بخاطر رضایت پدر

را که یکی تو بر این اقدام برادر رنگر را منطقی و درصحت خودت را در سلمی قبول و منطقی بگرداری تا روابط شما دو رادر سطوح مسائل اوله و متداول شود  
 \* جواب - تهران  
 سپر صفاه انگار اول پدر و مادری بیعت و ولند لا بیکار بجز استیاض شدی که حالا اول بزل و تو چیزی کم میبوید از مسئولیت میداد تها بر این بیزر کم صفاه به استیاضی که کردی انفرادی کنی با او پدری و مادری که خواهر منی به هم با از پدری و مادری و سزاوار ستایش ضمنی میبوید ابوری که انها کسی شود  
 چنین دستیار بیبینه هم بر دروستان خود  
 \* تنسی - ب - ا - نیر



# ایم همدیگر را به بینیم!

سرسری گرفته بودم کم کم جدی شد و نامزدی هم توپیر است!

خودکشی کنی و اما نکته مهمتر اینکه بتوسس پدر و مادرت نیکوکارانه همدیگر را ببیند! اصولاً مخالف با افکار نامزدی شما هستند یا مخالف با دیدار شما دو نفر در دوره نامزدی هستند؟ اگر مخالف با دیدار نامزدی هستند چرا سر عمل نمیدانند که عقدت کذا و اگر عقد دیگری در این است چرا توبه می‌آید...!

من مخصوصاً این حرفها را بتوسس که همه همزمان که برای نامه می‌نویسند دانسته که برای اظهار نظر باید تمام عوامل فضا به در رای من بتوسس فاضی که خاندان ملت حزب جماعت می‌گویند ببیناد فضاوت کذا...!

در هر صورت تنها چیزی که می‌توانم در جواب تو بتوسس اینست وقتی عشق سرسری شما یک عشق بزرگ تبدیل شده و تا پای نامزدی هم بروی ندهد! هر چه زودتر عقد بکنید و ازواج که آنشالله خوشبخت شوید و باز هم می‌گویند که خودکشی راه حل نیست.

سنگ صورت

## این جوان حرفهای قشنگ قشنگ میزند!

من نمیدانم تکلیفم چه میشود! سزونیات بچه هایم یکجا می کشد ولی این پسر حرفهای قشنگی بمن میزند.

سنگ صورت - در دو مراسم گریه و راهی جلو یابیم بگذارید.

دنی هستن که دهال پیش ازواج کرده ام و از نوبرم دورتر هم لازم یادآوریت که مرا بزور به این مرد دادند و حیووت از زندگی ما این مرد را زانی نوبرم تا اینکه یکسال پیش بسری

بسر راه من فرار گرفت او حرفهای بسیار شنیدنی بمن میزند حرفهای که من همیشه از روی شنیدنی را دانستم ولی مرد من هرگز این حرفها را بمن نرزه - همین حرفها - دل مرا درسته طیش انداخته و من نبدانم واقعا به عشق این پسر جواب بدهم یا نه؟ یا توجه باینکه من فرزندان را دوست دارم و نبدانم اگر به عشق آن پسر جواب بدهم تکلیف فرزندانم

دارم! همان زن با دختر که عاشقش ندی این حل را بدیده که بخدا ازواج یا تو پشیمان شود و بتو بگویم من عاشق مرد دیگری نیستم و میخوام از تو جدا نشوم! خدای گفتمد قانونی گفتمد و بعداش گفتمد و انسان باید اینها اتفاق داشته باشد گفتمد - شماره - ن - د - د - شماره - دخترم عشق بی تو دختر نیست بهم دلپاشگی پیدا کند - به آنکه آدم عاشق کسی شود که دوستی ازین عشق خردارده و چه سزا او هم فلاذمانه کشی شده و باز قول ازواج هم داده است؟ - سنگ - ف - زایل - بصران اگر عاشق هستی چرا داری پرورده گفتمد را بر وسط میکنی و مقدوسی را محاکمه میکنی؟ و اگر لایق قتل و اعدام خودت مستقل ندی ای مخالفت این و آن چه منی دارو! و اگر هم



میخواستند هفت ازواج است باشد... خانم منصرف نمیدانید که ما مسلمان هستیم و توجه یک زن مسلمان روزگار را یک مرد دیگر گذاشتن ازواج است علاوه بر این ما انسان هستیم و یک انسان حیووت باختر حرفهای گمراه کننده بازندگی دورترند باید بازی میکنم من به زنی که اینقدر زود فریب ظاهر را میبیند و با سرسوت دورترند مصوم خود بازی میکنم چه بگویم... خراشتن من اینست که غمرا ازواج خود را با این جوان قطع کنی و زندگی فرزندانم فکر کنی و در حال کاری کنی که روابط تو بسوختن گمراهی ای باشد که تو ازوریش روزاری

چه میشود و اگر از نوبرم تقاضای علق کم چه ما را زمین میگذرد یا نه؟ اسم و ناموس را در محله توستید و مرا نام مستعار داده معرفی کردی گفتم - ف - خانم منصرف نامه نامرا نگان داد چگونگی منکشت زنی که دهال پیش سوخر کرده - صاحب دو بچه شده و مدعی است که بچه هایش را دوست دارد خود را ورده به چنین کاری نفعی کرده است شما از خودتان بپرسید که اگر من از نوبرم جدا شوم آنچه هایم را من خواهد داد یا نه در صورتیکه باید از خودتان سوال کنید آیا آن پسر حاضر است بچه های **مهر** نگهداریه؟ اصلاً توبه ای آن پسر که حرفهای قشنگ گفتمد برکتش شما



# عشق در خورشید

از: دکتر  
صادق جلالی

و کمال دوباره به مصر ابرهه آمد تا تقدیم عزیز مصر کنیز و افر حریف گندهای جدیعمان نیز عقیبتها و سگهای دیگری همراهم...

انها را زینت میداد خورشید به داخل تالار میآید. درهای رنگین روی درهای آرشیمی بازی میگذرد در هم میبندد و سخن هزار رنگ آسمان و آب و درخت را به دیوار می افکند.

در هر صحرای که پسر سفوت پیامبر در میان تالار به سخن باغ خیره مانده بودند درختهای بلند سف در صفا آسمانها رفتم بودند هزاران سنبلت هزار درختچه افراتالی باغ را پر میکرد گلهای سرخ و زرد و آشنی در دست سیمسیم سرفریدند، هرها در پای درختان سبز داشتند و اختر سرخ بزرگ صفا آفرانده و فوهای سیاه و سفیدی که در آنها پاشان نیامده بودند در نظر آبیابونده آب حباب میدیدند آب این یک رویای جدی واریشاند

بوند از پایش بردارد و او را به نزد برادرانش برسد آنگون بازند برادرش پر را بر او سفده افشانده بودند و سفده سفید به آنها نهایت لطف و مهربانی را به کنار برد و از آنها تقدیم و لذتجوی کرده و در این میان با عشق تمام به بنیابین به برادرش که با او از یک مایر بود نگاه میکرد او را وارزش میکرد از او سیریسید از پلش پیرس که در کتمان بود سیریسید سرها به پایش بود هیچ یک از برادران به جهوه و سفد نگاه میکرد آنها اعزازه نمائشند این قانون بود قانون مصر که کسی حق ندانست به جهوه فروغون یا صفر اسطخ او نگاه کند و سفد برادرانش را در مقابل خود میدید و ساهای نگاهش از دست رفته خود را نیز میدید در خیال خود گشیدند نداد میشد گشیدن میشد در یک سگوه و خلل فراوان یاد دردها و کوههای سبز و پر از آب کتمان و فلسطين ساهات دردها و کوههایی که در این روزها دیگر سبز نبود میشد در سبزه زاران چه سبز میشدند و آهنگ جوانان افک می هی ساسان رنگر سبینه سفیدند اما این حال دل مسزیدز هوای پلش میکرد هوای روزهایی که نگاهش تا دامنه افق بردهای رنگین با آن تقصیر میکرد و هوای آفرین سافری که از راههای دور سفد خانه باز میگشت و میخوابد:

و نفی اوها میگویند...  
گفتهای سقای لای سنگها میرویند  
من از کنار گداخت گشیدند  
با د نظر کلهها را با نظر گیسوی ترا  
مدیامت کدام را  
در صفا میریایند  
و نفی در که گدایت کنم  
با تر از کله سفید امدنی  
با یک طلق گل و گشفی  
سفر خبر جبر...  
ای که گلی انگار در جنشمان من میکاری  
دل یوسف به کتمان پرواز میکرد و زندگی  
سایه آسمان را میخوابت از ماهویی شهر شه  
نند بود دلش از غبار شهر گرفته بود آسمان  
صدافت بود صفا و دروسنی بود اوها پاک بودند  
پاراهای لطف بود و انجا دروخ بود تریک بود  
زرد بود غبار بود و اوها پاک بودند و پاراهای گل  
آورد.

ان روز دنیا برای یوسف رنگ دیگری داشتند رنگ سایه رنگی نم رنگ هجانهای گشند و وقتی موفغ غدا خوردند یوسف با برادرانش بر سر یک طرف نشسته اما هر وقت میان او و برادرانش یک طرف بوده ترکتشید بودند این به احترام یوسف بود از پیشتن این برده یوسف برادرانش را میدید ولی آنها او را نمیدیدند زبانه رنگینی است بیترینی عشق آینی و رنگ موزهایی زدیگ که با پدرش که برترتیار کلههای خموش باغ برمسع میگذارد بنیابین مدنی بنیابین یوسف حرد که شکر سیدور این کله نند بود و اویش نشیند علایا چگونگه میکنی است

- تو نهایی ایبا هرگز برادری دانه‌ای؟  
بنیابین با بعضی که در کوشش گروه خورنده بود جواب داد:  
- من تنها همنش برادر مادری من در کودکی...

- بنیابین اداش ندای مرده بود که چه بگوید  
گوید او را زرگ خورد با آن یوسف گفت:  
- بگو چه نند... برادر تو در کودکی...  
بنیابین همنجان مبحون و نم انگتر اداش داد  
- یوسف برادر من بود زیرا و دوست داشتن بود پاک و معصوم بود ولی افسوس که در همان کودکی کیم ند و من تنها همنش

- یوسف با مهربانی گفت:  
- اما بیاب... من جای برادرت همنش مرا به برادری پلیس  
آوقت او را کنار جایگاه خاص خود نشاندید و او با غفا خوبین پرداخته در جنب غفا خوردن یوسف از بنیابین پرسید:  
- حرف برتر از برادرت بگو از برادری که کیم نند

بنیابین که خور به جهوه یوسف نگاه کرده بود و اگر هم به جهوه او نگاه میکرد در همت سفر اعظمی مصر و در مصلحاته ارسنکوه او را نشناختند همنجان که به دستهای یوسف حیره مانده بود و از این همت و صفت صحبت میکرد زیرا حالیکه دلش آبریز از یک مبحث یک جده عشق نیست به هر مصر بود گفت:  
- ای عزیز مصر بنهائیشین علایا چگونگه سفد همنش تو بود

یوسف گفتی خورد برادرش نشان آشنای تو دیدد بود آوقت دوباره پرسید:  
- ای ابدیها است که میخواست؟

بنیابین عجزان زد گفت:  
- آه... هرگز میامان بدم شناختن در غم برادرش نیست است چشمه شمن سفید نند او را به پدر میفرستند به ظلم بود... او که هوز پسر چه تازه سالی بود نهمت گریز باقی زنده برای اینکه برگردد زخمی بر پایش افتاده بودند

میامان در مصر در سرزمین توها در سرزمینهای دیگر او را فرستند  
بنیابین صاموس ماند به فکر فرو رفتد برادرش آنگه او از یک رسم زاده نند بود آنگون در کاترین بود میدید که خاراند به بزرگ است چه زخم است چه بفرقتن آستند میدید که همه چیز یکباره عوض نند و رنگ هر پاک گرفته است وقتی چند لحظه گشندت سفد دید که دستهای بنیابین از انگتر نند و چشم از دستهای او میبردارد یوسف پرسید:  
- آیا مدت میخوابد که برادرت را ببینی؟  
بنیابین با صدای لرزانی جواب داد:  
- چه درویشترین این آردوی من اما شاید که آوره

را در خواب بنند...  
یوسف با لامرت گفت:  
- من به جهوه من نگاه کن... به چمنان من بنیابین آس و بس روی سربلند کرد و به چمنان یوسف نگاه کرد او با دو نگاه آینه و یوسف بدیاست دوباره همه چیز رنگ عوضی مرادزد بود فراوانی خوانده بود و پاراهای گسترده را در حرم خوانند نند و در نتیجه رابط



این چمنها مال الهی گشند همنش پسر کنان است! عاقبت بالکت زبان در حالیکه از همنجان این دیدار میریزد گفت  
- این همنش... علایا این چمنها؟  
یوسف با لحنند نم انگتر گفت:  
- تو ایابین همنشها را می شناسی ای برادر من!  
بنیابین با همنان ب آونگی گفت  
- ای خدا ای یوسفی؟  
یوسف آهسته گفت:  
- آرام باش... من یوسف برادران من نباید از این موضوع چیزی بدانم این بار او تو باید تا درونی که من خرافه گمان داشته باشی  
آوقت آسک و لحنه هر دو بهم رسیدند خورشیدی دیگر در آسمان قلب هر دوی این طلوع کرد و زندگی آنها رنگ سایه گرفت.  
ان روز گشت برادران یوسف هر چه سحرز به کارهای خرید کیم و چرا و حیوانات شنودند به روز کاربند غزل کینی و هم گشید حرکت یوسف کاربند احساس شوقی ولی همگام رفتن بنیابین از برادرانش از مصر روزه سیریسید نند یوسف بدیاست دوباره همه چیز رنگ عوضی مرادزد بود فراوانی خوانده بود و پاراهای گسترده را در حرم خوانند نند و در نتیجه رابط

# پدر و مادرم مرتب دعوا میکردند و حواس من پرت میشد و نمیتوانستم درس بخوانم و بدبختی من وقتی شروع شد که از تحصیل باز ماندم

پدر و مادر من روزی با هم دعوا کردند و من متوجه شدم که این دعواها من را از درس دور کرده است. من در آن زمان در کلاس اول دبستان بودم. پدرم و مادرم هر دو معلم بودند و در مدرسه کار میکردند. من هم در آن مدرسه درس میخواندم. اما این دعواها من را از درس دور کرد و من نتوانستم درس بخوانم. من در آن زمان در کلاس اول دبستان بودم و من در آن مدرسه درس میخواندم. اما این دعواها من را از درس دور کرد و من نتوانستم درس بخوانم.



در روز که من این اتفاق را دیدم، من در کلاس اول دبستان بودم. من در آن مدرسه درس میخواندم. اما این دعواها من را از درس دور کرد و من نتوانستم درس بخوانم. من در آن زمان در کلاس اول دبستان بودم و من در آن مدرسه درس میخواندم. اما این دعواها من را از درس دور کرد و من نتوانستم درس بخوانم.

# هر وین دروای همه در دهان تو

## شناسنامه زندانی

### این هفته

اسد علی  
تصمیمات ۱۲ سال ششم درس خواند  
وضع خواراکی، ۱۲ ساله و طلاق داد  
حاصل یک پچه  
محکومیت: چهار بار مع شش ماه  
نیم زندانی شده بار پنجم محکومیت  
سال  
ساز: سرقت، خرید و فروش مواد مخدر



اسد علی  
تصمیمات ۱۲ سال ششم درس خواند  
وضع خواراکی، ۱۲ ساله و طلاق داد  
حاصل یک پچه  
محکومیت: چهار بار مع شش ماه  
نیم زندانی شده بار پنجم محکومیت  
سال  
ساز: سرقت، خرید و فروش مواد مخدر

فرار کردن من مستلزم ندم و دردم  
کلاتری و در زندان رطاب و مادرم خبر  
دادن او رفت حضانت کرد و آزاد نمود  
مادرم خیلی ناراحت بود و گریه کرد  
انسانا کرد گفت اگر دست در گردی  
برای کار پیدا میکنم من که تو نخواستی  
ترک کردی برده تصمیم گرفتم که زندان  
مادرم در زندانها تمام کارها کرد  
مشغول ندم و دور همه چیز رو خط  
کشیدم  
مدنی گشت، پرکور رزم محل سابق  
که رطاب و سینه با هم رفتند مشغول  
و پچه ها گلن بریم همه بگیریم و رفتیم  
مشغول شدیم کور مادرم او طرفت کرد  
پچه ها من گلن تو بدین حال من بیگنت  
پر رنگا رسید و داد و مال کرد و گفت  
تو سگم رطاب میکنی و رطاب میکنی  
تک کار کردی و رطاب حلوش کردی و  
پدرم گفت کیگ من قدرای بیای خود  
ماندم...  
من کیگ خودم نمیدانم روزا رستم  
کار کشا در قهوه، خود میخوامید یا که  
پرکور مادرم آمدید اونجا گفت یا خود  
زنگی خودی چه که دوست کردی، رستم  
گفت حالا که نمیتونی خرجی خودی  
من میخ خودم که افلا سر کوکت من  
بای تو در پیورم  
قول کردم و برستم خود پرورش رزم  
یر واگر تو تا که چه قدر دانم زن رو

پسری داشت که من هم در پیور و ادانش  
مرضی بود، ما با هم دوست شدیم حامی  
هشتمه ما رو نصیحت میکرد که زندان  
واگر تو بیای عاقبت ندانم، روزگار من  
پیدا شد  
مادرم برای اینکه من حرف من  
تصمیم گرفت برای زن بگیرم که زن  
بار رطاب خلاصه من و مرضی هشتمه ما  
هم دویدیم مرضی رو رفتی داشت اسم  
مسلم و اسم چهار تائی هشتمه ما  
دویدیم مسلم کارمند بود اسمش نامنت  
پرکور رفت بریو حق رطاب من که از اونجا  
گفت بریج اسمفان از اسمفان تراز  
بالاخره و شرفر سر در آوردیم  
وقتی فرزندم دیدم مرضی و اسم  
چتر مزین، مسلم همه ای از جیب تر  
گرفته مادرم به مرضی اسمیل رو یک  
لتره کرد و در ریختن رو دوری در آورد  
و کبودن من برسدیم چه مسلم گفت  
همه درهه یا یک دو باکتی من یک  
پرک کشیدم سالم پیخورم، اما با چشم  
یک یک یک یک طوری شد که دیگر  
حالم پیخورم و کیف داشت  
رگ کشتم هر روز من هر روز مسلم  
میآمد من و مرضی اسمیل هر روز  
میخیدیم و بیگنتی و بعد دنبال کار  
میکردیم، ما با هم یک روز خیلی غار  
بودیم تر خرابای تو خیاون میشد  
کشتم کشتم ماورین کشتم انمن اونا

برند  
بجرا  
کشتر  
کشم  
همین  
بکش

# هفته ای یکبار درهای زندان بروی نویسنده داستانهای واقعی مجله

# پدرم برای زردی سه دانه آنج

## شناسنامه زندانی

### این هفته:

نام: حسن  
محل تولد: تهران  
سن: ۱۸ سال  
جرم: سرقت و جیب بری  
سابقه محکومیت: ۵ بار  
جمع یکسال - با زندان  
پلاکلیف  
وضع تحصیلی: تا چهار  
ابتدائی خوانده



بمس کارکنی  
قول کردم نصف او رفت میدون  
توسن، خوشبختی که ابرامم بد نه بود  
من بحرامت واسلام رفتیم و رفت  
جیب عقب رفتیم و عقارتی کرد و سوار  
مادرم ما رو مصروف داد و من هم مصروف  
خواراکی و حبس رفتی پیش علی که  
جنابرو فرودتیم فرار منم که بود که

واسم جیب پریم شش سرش واسلام  
جیب عقب رو مزین کشی نیسی با اگر  
جیب جیب و خواراکنی زین من  
پلوچوسام جیب بریش سرف کارد  
بیکرد  
بیکال باونیا کار کردم و پس دست  
واسلام تازیکو چه خاک گفتن خود  
کارکنی، مراقبت حسین اون روز که  
بیکردم روزی توین بود واسفان  
هفت بعد پریم هفت روز کردیم  
بیکردم روزی توین بود واسفان  
سولات خریدم و اولدم تزهون رطم خود  
بیکردم روزی توین بود واسفان  
بیکال اونجا بودی، ولات نقدی و  
پس لات میخوام  
رطم فرودگاه مهرآباد اونجا کار  
میکردم جیب برای سه دانه ای دره  
سراسر کردم که با سنگ مدرم من دانستم  
جیب عقب جیب روزیم که شمشک از آن  
بشست نیسیه شد و با مهرگفت و  
موزگرتی  
میرانده افطال به جیل روز حسنی  
عازل خوردن و بریت میگویم شد  
اردم حسنی دانستم اسم پرکور توکیه  
ملی بود روز اونجا دیدمش گفت من  
جیب عقب رفتیم توین بود واسفان  
میرانده افطال به جیل روز حسنی  
عازل خوردن و بریت میگویم شد  
اردم حسنی دانستم اسم پرکور توکیه  
ملی بود روز اونجا دیدمش گفت من  
جیب عقب رفتیم توین بود واسفان  
میرانده افطال به جیل روز حسنی  
عازل خوردن و بریت میگویم شد  
اردم حسنی دانستم اسم پرکور توکیه  
ملی بود روز اونجا دیدمش گفت من  
جیب عقب رفتیم توین بود واسفان

دوشابه روز حبس بود با ازامم کرد  
یکساعت هفتا فرزندم و رطم دم  
گازاز گفتن یک جوری سوار اوموس  
میشم و از تزهون میره یک زن و مرد  
مخراستن سوار شن، جمدون و ججه  
دانستن کمک کردم و برانسنو مردم بالا  
مردی زین صفالی نازکو شوهر منم  
بعد من پشت سروان زن و در شمشک  
ناکر روز خال کرد با ازانامتن و لبط  
نخواست، من که نه اونجا کردیم  
توسن ترواه واسلامید باخسوریم  
موزین سرور خوشتون و آغاز دان  
توسن به اسفان رسیدیم من رطم کار  
خیابون خواراکی و حبس راه افغان توین  
پریمیم دم یک وگ که کشی افغان  
آرستت تازیکو چه خاک گفتن خود  
واسلام تازیکو چه خاک گفتن خود  
پس یکجاگاری گفتن فریم و کسی رو  
خواراکی رسید کار میکنی گفتن او  
پس پیش اون کار کردیم هرروز جد  
تا چه پس و سال میایدن پیش او  
و با هم با هم میگردیم، هرروز چه او  
گازازای صاحب دو هستی کاراگون  
جیب بر پرکور بریمیم اما یکجاگون  
گفت میخوام پول دارشیم گفتن او  
گفت باارنگارک اینا جیب میگوین  
من قبول کردم و فراریان با ازامم  
رطم پس بار دادن که پس سنده واسلام  
که خط کشید... پس دست سینی وقتی  
میخاون جیب کسی روزین من کار طرف

# اولین قدم بسوی فساد و تباهی بخطار یک واقعه کوچک شروع میشود و شاید پدر حسن هم نمیدانست چه میکند و دارد فرزندش را به چاه راهی سوق میدهد.

دوستانش بخورد کرد اونا اینورودور  
میرفتن، حقش که اونا به مادرم گفت این  
که ندانان تر افغانی  
پدرم گفت: ما دانستیم!  
اون سر گفت: ای میخاری بلایانی  
اینورودور!  
پدرم روزی که رفت گفت: نشیدی  
چون فرزندم وروانه خودت دوست  
پنداری!  
من گریه کردم پدرم گفت ای دنبال  
مک میبازی میخورم؟ من فحش روزم  
روزه دارم، نگفتیم چه رطم خود  
روزه دارم اونجا پول سبب کاش اون ازان  
رو یک بیکردم و خریدم روزی مادرم  
با هم فریم کردیم، پنجاه باکت با هم  
خریدم و با هم میخوریم، با هم  
بیکردم اون عمر ۱۱ ساله بودم و کم  
کم ولاته میشدم، از غریزه اومدم خیابون  
لاسه را، پرکور سرکوبه تهران حال  
میخوریم، یک رطم میدم و برای موزگرت  
و در غریه، سوزی توین زین ما میخوردم  
کنکم ز و بعد توین زین جسم کرد

پدرم برای زردی سه دانه آنجیر سوار  
بیکردم روزی توین بود واسفان  
سولات خریدم و اولدم تزهون رطم خود  
بیکردم روزی توین بود واسفان  
بیکال اونجا بودی، ولات نقدی و  
پس لات میخوام  
رطم فرودگاه مهرآباد اونجا کار  
میکردم جیب برای سه دانه ای دره  
سراسر کردم که با سنگ مدرم من دانستم  
جیب عقب جیب روزیم که شمشک از آن  
بشست نیسیه شد و با مهرگفت و  
موزگرتی  
میرانده افطال به جیل روز حسنی  
عازل خوردن و بریت میگویم شد  
اردم حسنی دانستم اسم پرکور توکیه  
ملی بود روز اونجا دیدمش گفت من  
جیب عقب رفتیم توین بود واسفان  
میرانده افطال به جیل روز حسنی  
عازل خوردن و بریت میگویم شد  
اردم حسنی دانستم اسم پرکور توکیه  
ملی بود روز اونجا دیدمش گفت من  
جیب عقب رفتیم توین بود واسفان



# فیود، مادر همه دردها بود!

آقای سالور ایست سرگذشت دردناک من



بوم بیمارستان رفتیم بیمارستان صاحب یک بچه شده بودیم راستش گریه کردم که چرا سیزدهم مثل باباهای دیگر باقیم ندم گفت علی سیزدهمی ترک کن، یا عیبه کنش دنبال دلگویی ترو اگری مشکل تو همین هروئین من حرفی عارم یا عیبه بدم راست گیبه همه رفقایم رو ترک کردم روزها مرفتم سر کار بعد بر میگشتم خونه دوا رو هم تو خونه میکشیدم که کم ترنگم شکل خوبی میگرفت چه بگشاله شده بود تا اینکه از یک جای دیگه بلا بارل شد عیوی زدم سرافک کرده بودم و زخانی بود ازاد شد لود خونه ما، پرکور زدم خونه دیدم یک مری شسته تعجب کردم

رفقا در جاده بو شهر اتومبیل را نگهداشتند و مشغول هروئین کشی شدند پرسیدم این چیست گفتند دوا ی همه دردها ولی آن مادر همه دردهای من بود!

رضیع من فستخام دامگه کش که او هم قول کرد با ما بیماری اعصاب فرستادم بیمارستان ۲۵ روز بستری بودم دلم برای زن و بچم لک زده بود فلن زدم زدم لود هشی قول دادم که ترک میکنم و دیگه دنبال هروئین و کارای دیگر نمیرم از بیمارستان مرخص شدم و او هم خونه و رنگی او همی و شروع کردم تا که باز سرنگه عسوی زدم تا استنش محمد بود بیجا شد من ازین بیخام نطقه چند گفت کافه رستوران ازمی و شریک هستم و بعد گفت زود با ما بیستیم بانان کار داریم سحر زود با هم رفتیم در کافه رستورانی رو با کرد چند بچه و کسی رو داشت و فر کوا صندوق را را کرد و چند تا کاشف و داشت و رفتیم اسلایون و کسی ها رو فرستاد صد تومان بهم داد من رفتم زدم گفتن چی شد، گفت مال خورنده ادرای کردیم من حضا نمفهمد که بعد ازده که رفتیم سال زندون بودم و اون روز که رفتم و کسی ها رو رو داشتیم خبر شستم اما

بقیه در صفحه ۵۰

## جوانان گشوده میشود-

## تنظیم از بس سالور

# انجیر مرا از خانه بیرون کرد!

وقتی پدرم مرا از خانه بیرون کرد در میدان فوزیه و جلو سینما کفش پاک میکردم و خرج در می آوردم و بعد ناگهان سر از زندان در آوردم...



آقای سالور، بار آخری که زندان افتادم مخصوصا خودم را گیر انداختم تا اعتبارم را ترک کنم

بود قرار شد واسه اون کار کنم برام بی بی ای کلمی خونه مرفتم و پادوم سر بزمم تا از ترس باهام خونه میومدم محمد

یاد از هم جدا بشیا اورفت و من تنها شدم و چند روزی تنها کار کردم بی بی بری میگردم تا که با محمد علی آشنا شدم، محمد علی مال خر

atige.ir  
مرحوبان عزیزان  
کلیه وقت سالی  
سازمان تنظیم  
مردم پرکور گفت  
حسن من سیرام روز یکم و مردمی تکلیف

غیر از مردم رفتن بیرون گمگم خونه مری که چند دفعه با فیزی رفت و بدم هروئین و تریاک کشیده بودیم به اون مرد کشتم کسی که من از اونها هستم هوش اول دادم عرضی مری مال بدمم میدم اون برونه چهار روز اونها بوم طرف وسیله یکی از رفقای به فیزی خورادم فیزی اوید یک کاره هم فستخام بود من فرار کردم و رفتم طرف کلاتری اونم اوید طرفی کلاتری به پاسان بیست گفتن این دنایم افتاده بیچاره سوخته! هرودی این روگرفتم و رفتم بیمارستان خونه میسون کردن نایب رسد فیزی التماسی بکردم و میگفت اگر یکی من تورو محمد کردم زخانی منب بعد نهادیم کرد و گفت اویدم بیرون میکشتن رفتم پیش امیر نگهبان و گفتن نکلیت ندارم هر دو سون روزم کردن و اویدم بیرون گفتن فیزی حضا عطا الله اومدم مری رنگت من رفتم دنبال کاراز بیگم یکسفر هرازمین درم مقداری هروئین خریدم و رفتم اسفهان رفتم دروازه دولت اونها آشنا زیاد

بقیه در صفحه ۵۰

# تسوع شاعرها

## گل بیخ باش زمستان را

سد فصل، بر از پاییز است  
از غصه سنگین.

اما شیرین  
زدگی لریز است  
و ده جبهه دلگیر است موسیقی باد  
و چه دنگر دلگرمی است صدباری برگ  
خیز بر ستر باغ  
به عبادت برویم.  
من ای دوست، گلای وام بده  
دست گرمی، خردی.

لخندید  
جلوه کن، جلوه کن، آری انبساط  
گل بیخ باش زمستان را  
و ده جبهه طلیبت زمان  
چه گزیده است حضور، سرما  
رزوی باد، چه وهر انگیز است  
با من و تو، چه بیگانه است اندوه  
من ای دوست، گلای وام بده.

بارکن بسمه را،  
- سوز چار

تازه من برخیزد باسی  
تا که نشسته اسید برآه  
تا که این کوهی تازم فاصله ها  
لحظه ای لمس کند فصل آفتاب ها را  
سینه کاشانی - تهران

## دو چشمت رنگ دلگیر..

تو این عاشق دلخسته من  
که بیانی ز راهی دور و تاریک  
دو چشمت رنگ دلگرم زمستان  
نگاهت، کز ره راهی تنگ و باریک  
بخود میگویم: آری، اوسته آری  
همان دیوانه مغرور و سرکش

دو دستش شط مواج تواریش  
تشنه جوی من نشان آتش  
سدایت بر قصاید میسازد  
دلش یک لحظه میلرز میسازد  
نگاهش میدود تا قلب بزم  
چه می بیند، چه می بیند

سکوت نشسته ها از بلند سنگ  
طیبتن های قلبی بی آمانت  
بروی میخوانی، ای پیشین شوق  
میان ناگ باروری جزوات  
ترا ای رفته تا غمگ خوشی

بروی سینه غمگ میفشارم  
بگیر از من تمام مهر  
دو دستم را به پشت میسازم  
سینه غمگ را به کوه  
- سوز چار

atige.ir  
دو چشمت رنگ دلگیر..  
مجلسه رزمی اسکوتی - تهران  
مهرگان \* صفحه 20 \* سال یازدهم

## همه زندگی یک صدف خالی بود..

مردی اوزار مرشدبود  
مردی اوزارای ز نای بنیره ها میشنود  
من تمام من فریادگان مرشد  
هستم سیم گران بود دوری فشان  
هستم باس یک پریشی بی معنی - در بهت سکوت  
هستم هیچ بود



من گران تر از آفتبشه باد  
مردی درها غم میزند چون زوردها  
و صدایم را در بهت و سکوت  
و مثل یک ماهی، تا نفس مرا میزنم  
همه زندگی یک صدف خالی بود  
که کسی آنرا از ساحل بی میزاید  
هستم هیچ بود



من میان بنده مرشد  
و صدایم را میروم گشتگی سرگران  
تازم تمام بلند شب میروم در باریکی  
و صدایم را در وحشت سرگردانی میلرز  
و صدایم را میفهمید  
درزایی که همه هستی من هیچ بود  
نورام میفهمیدی

من درون شما مرشد  
بهاران گل اختر، مثل یک با  
بهاران پریشی بی باس  
دلم مثل کسی بیگانه  
- بی همراه  
من ترا در شب فریادگان من جسم  
و صدایم را در بنیره ها میلرز  
و صدایم را از آشنای شنیدن را میفهمید  
و صدایم را میفهمید  
و صدایم را که به هزاره کتابت میگفت  
نورام میفهمیدی آری

بشد این بنجر،  
- من اوزارهای میخوانم  
همه خدا دیوار فاصله هست  
درزایی که تمام هستی میبده است  
نورصدایم را،  
- تازم من

نورام میفهمی؟  
اگر نیک روی - تهران

## این شاعران جوان تر...

### محمد حاجی زاده «پیونده»



عکس شاعر همجان صفحه ادب و هنر امروز  
را میبیند. شاید بعضی ها تصور کنند که این  
عکس تازه ای باشد از قبول برابری، در این  
سیاهی سیاهی، که غلبی تهران و وجودی گرم و  
پرهور دارد. از شاعر جوان کرمان، اما محمد حاجی  
زاده است که با نام مستعار پیونده شعرهای او را در  
صفحات گروه های امروز مطالعه جوانان، بارها  
خوانده اند. صفا با نام رفته، گویند که محمد  
زاده شاعری دارد که مثل خودش خوب و صمیمی  
است تمام محمد حاجی زاده و بنام مستخر  
نوعی است. و توی خودش او را معرفی خواهیم  
کرد - کلام را دست محمد جان خیم  
درصورت هر روزی باد بست و هفت دروازه  
کوهایی از راه دور دروستی و مریضه در  
جوانی کرمان تولید نمند تحصیلات خود را  
در تهران و باغ و کرمان پایان رسانم درصالح  
حاضر در کرمان دروازه ادبی، به کار اشتغال دارم  
در همین حال، حرفه اوزار با دست خواهم کرد -  
و تاحالا که مطلع علم میشود شاید خست کرده  
باشم - مبارک است در خانواده ما، اکثر اگر هم  
شاعر باشند روم شاعرهای ای داره و پوزده را در  
کوچکترین مسخره نظر من یکی از بهترین  
شاعران جوان حاضر است - بارنی بازی دیگه  
محمد جان - و آخرین درصالح ما، دو علاوه  
مخاله هم خوب شعر میسازد و در انتظار دستن  
بر اینر دیده فرادارم. پس غرضم احمد و  
محمد هستی هم شاعران خوبی هستند  
ولی عودم را در آنچه که نگاه، بخصوص در  
مجلسه جوانان چاپ میرسد نظر است که آقای

خاطی من دارم - را بخاطر حرف کنی -  
آزمایی لاکسک و رهی، تهران، خاور و  
حافظ عشق روزوز و در دوران فرج و احوال  
تاک را از آفتاب بلند اگر چه دلم دور هست  
ولی بیشتر به آثار شاعران جوان مثل عباس  
صافی، شورش، فیلی خان، نغمه موسیقی و نیز  
پلاخرضا ظفری، و دردمند محمد حاجی زاده علاوه  
برای شعر را از شاعر جوان بی نامی شاعر  
باید بداند بیشتر و اگر چه بیشتر عاشق فرج  
اوردن را در آری تم شعرهای صدایم شعر شاعری  
که در حضورم در زبان میرسد باشد و رساندن روشن  
استوار با آرزوی موفقیت برای همه شما، و همه  
شاعران عزیز...  
کرمان - صفحه راهبردی - محمد حاجی زاده  
پیونده  
ابهم سبوی از آثار محمد جان

### شکوه رویش

### گل در سکوتی

مرا دینی و ایمان مگر تو؟  
تاقی، نیشم -  
جان مگرتو؟  
نشلی میفهمد آستانه دل را  
سبحان چه، وقتی کتی که در  
تتم میلرز تو غایب تو کی نگاهت  
پریشان طره، کوهایی مگرتو؟  
گرفتی ازمن، ای نازگویی را  
ز باغ لال، ز باغی میخواستی  
سوی کویم از این ویرانه ط  
چشمه ساقه غمهای میخواستی  
ز خاطر میزانی غمها را مگرتو؟  
صدای برف و بارانی مگرتو؟  
سکوه رویش گل تو سکوی  
نوی ای کویهای مگرتو  
باغ آرزوم میخواستی  
بام بهرانی مگرتو؟  
چهار بر گل گشته من  
سای سرکالی مگرتو؟  
فراغت تو من از روی تورا  
بب مهربان کرمانی مگرتو؟  
محمد حاجی زاده پیونده - کرمان

# غزل امروز

## دوست میدارم ترا

چشمه را از آفتاب، دوست میدارم ترا  
غلبه های خالی شعر ای، دوست میدارم ترا  
مادر ای چشم و چراغ چشمه نگاه تو نارنگ  
در وجودم آفتابی، دوست میدارم ترا  
ای بهشت جوادانی زیر پای آرزمان  
چون لاله پاک ای، دوست میدارم ترا  
این تو هستی در تمام لحظه های زندگی  
سوی دودم میشتایی دوست میدارم ترا  
نور شعر سبز ایمان تو نگاه جباری است  
در من اینکه بازتای دوست میدارم ترا  
با زبان بی زبان، میگم تقدیس تو  
با حساب بی حسابی، دوست میدارم ترا

با خلوص بی زبانی روستایی، سانه وار  
ای همیشه جاودانه، دوست میدارم ترا  
در تمام واژه های کز پشیمان فرال  
خارفاکه، شاعرانه، دوست میدارم ترا  
در خیال، کودکانه بخورده مهر تو  
با خیالی کودکانه، دوست میدارم ترا  
نیش نغمه با طین کام تو خواهد شد  
نشایت هر ترانه، دوست میدارم ترا  
صداقت، شاعرانه ماندگاری تو بیگانه  
ای وسیع میگردد، دوست میدارم ترا  
اسکندر آزادی بیگانه، کرمانشاه

## مرا بگذار و بگذر

من برگ بایتم مرا بگذار و بگذر  
از قصه لریزه مرا بگذار و بگذر  
در یک غروب سوز بایتمی سرانجام  
از نشانه میریزه مرا بگذار و بگذر  
چون قصه های غربت و تنهایی و مریه  
طنخ و غم انگیز مرا بگذار و بگذر  
افتادم از سنگینی مرا غم تو  
بگذار بریزیم مرا بگذار و بگذر  
هرگز زبدم رنگ نشانی بی تو، غم نیست  
با غم گلایزه مرا بگذار و بگذر  
بایتم شعر من رسیده، بگذر و بگذر  
از نشانه میریزه مرا بگذار و بگذر  
محمد رضا واحدیان - قم

## آفتابی، همیشه

## باروری

در خیالمن سینه سحر  
مهری، ز سوزی غمگین  
چلمبراع نشانی تاریکی  
آفتابی، همیشه باروری  
در کلام طراقت سستی  
و واژه روانشناسی تو  
غزل حافظی، به لوح کمال  
رویش و بهار شکفتگی  
جاری تکرار قصه عشق  
جاری آرزو میسر دوست  
در نشانی طاعت مکتب  
شاکتکار امانت خدی  
تا در آینه خیالی تری  
مروغ آفتبشه را تو باغ و بری  
محمد رضا نوزادیان - تهران

## هنر وادبیات امروز

زیر نظر  
علیرضا طباطبائی

### ای تو مضمون تشنگ هر کتاب

ای رهنه در زلال شعر من  
ای سریر شعر را کرده بین  
ای تو شعر باغ سرخ لاله ها  
عطر مستی آور آلاله ها  
ای تو عریان در زلال جوینار  
مست شعر نترن های بهار  
ای تو مضمون تشنگ هر کتاب  
ای تو مفهوم طلوع آفتاب  
واژه ها، آصفون وصف نام تو  
جمله ها درمانده ای اندام تو  
\*\*\*  
ای تو فریاد سکوت لحظه ها  
ای تو در خاموشی نشیمن صدا  
ای تو در جلیغراغ شهر شب  
برگشت سوزان، نغمه‌های شب  
دست گرمت را بدستام بسیار  
در هجوم فصل سرد بی بهار  
دست سردم تشنه ای دستان توست  
سردی‌ام را جا بدار، تابستان توست

\*\*\*  
ای تو من، من تو، و ما نتهارین  
ای تو با من مثل باران بارین  
ای تو سوزنده ترین خورشید من  
طلعت روح مرا آتش بر من  
از فراز قله کوه سکوت  
بازگرد از پشت آتیه سکوت

\*\*\*  
آه... ای تو عشق من، امید من  
آه... ای تو ماه من، خورشید من  
بی تو رفتن گریه های رنگینکست  
بی تو ماندن، آفتابهای رنگینکست  
کوشش فلاحی - آبادان

### شرح تنهائی من

وقتی که غم می‌داد و تو دل تمام می‌شد  
شرح تنهائی من مثل به قصه شکیبه  
شرح این شهر غریب در دل و بگی بگم  
به هر کسی گل تنهائی و غم تو چه جیبه  
با بگی می بخوره، می خورم و گواز دروا  
کی میاد لونه اشکی بی تو گلای رنگینه  
کی میاد غروب بخوری تشنگ من بنده  
تو جانی...  
- اینکه چشمان بهشت روی زمینها

دل می‌گه به شب دروغ بر بادون بازم  
تو جیبونی آخرین حرفه دل من همیشه  
به چیزی حس که تو باید همیشه ثابت باشه  
شده بی تو رنگینه...

\*\*\*  
مخاطب: عزیزان... صفحه ۲۱... سال یازدهم  
نویسنده: علیرضا - همدان

## شعر امروز

### اسب چالاکم کو؟

فرهنگیان کترین لطفه ای ندیده عشق  
نسی امی کو؟  
ناروزه عطر هوای دریا درخشا

\*\*\*  
به کسی از دریا می‌آید  
چشم و لب و دست منظر است  
که مرا تشنگی شزاران سوزاندهست  
تو بگر تا بوزه با چشمان امی  
که مرا می‌کازد این تابستان، بدری

\*\*\*  
فره می‌آید و می‌رسد  
رازها را،  
- او را دیدی؟

\*\*\*  
و نگاهم پاسخ می‌گوید  
نه کسی نگفته زین صبرا  
که هوای دریا،

\*\*\*  
در آویزانش باشد  
از همین شزار سرخ عطش  
از همین جاده گریزی باید  
تفسیر آیه

\*\*\*  
اسب چالاکم کو؟  
فاتیح سرخ حرمی سفر -  
- در دل من میراند  
- او من خواهد رفت  
عفتن نیست در این جفته آبی؟  
عفتن نیست در این آواز درونی؟  
غلامرضا فهیمی - رشت

### در انتظار

### آمدن آن مرد

\*\*\*  
مادر ورگ بر من میگفت  
در قصه های خوب، زمستان ها  
برونه های برف، فریب می‌ریخت  
بر شامه های ناز گلستان ها

\*\*\*  
سکنت، پشت کوه نبود آن دور  
آکاشی به رنگ ای هریا بود  
فر پشت پلک پتیره های آن  
خفته به بند دفتر زیا بود

\*\*\*  
در انتظار آمدن آن مرد  
چشمان آسمانی او خیره  
در آسمان باور او اما  
خورشید عشق روشن او تیره

\*\*\*  
در یک غروب غصه باران  
آمد سوزان و دلفراک از دست  
آن کنگسوار کوه دلاور هم  
بر چشم آسمانی او دل بسته

\*\*\*  
سینه شب است و سایه آن دختر  
افشاده در نگاه درویشوار  
سردار از تصور نشواید  
مادرورگ خفته و من، بدار

\*\*\*  
آهسته می‌گم که شود روزی  
خوشی را بکار آرم  
برای همه دردمند محرومش  
باران نرم بوسه فرو آرم

\*\*\*  
مسعود مسعودی - تهران



دوبیتی ها...  
تزشم و سوزباران ششالی  
دل انگیزی، سرآیند شور و حالی  
به ناله‌باری قلب با من باران  
که می‌سوزد دلم از خشکسالی

\*\*\*  
تو پاکتی چون زلال چشمه ساران  
ناله‌باری، صبح باران بهاران  
با ما با هم به‌خرابم مشتاقانه  
پروژه به‌خرابی ز سوزباران

\*\*\*  
تو شعری، جوشن هرچشمه ساری  
شکوه سبزه‌زاران بهاری  
با که مغانه بی تو در آفتابم  
هوای لطفه های به‌باری

\*\*\*  
ایتر اکسیر - آصفاب

\*\*\*  
محمد جواد بهایی

# ملاقات بامشاورین ما

## ملاقات بامشاورین ما

### مشاور ادبی

علیرضا طباطبائی

دوستی که باستان در زیر می آید  
آثاری در قلمرو شعر و نثر دریافت داشتیم  
میادیرم می دوست با مطالعه بیشتر،  
قلمرو آفرینش آثار خوب موفق شد قلمرویی  
شود بزرگترین رقیفه هر هنرمند و هر شاعر  
خلق آثاری است که باید تصویر زنده باشد  
کنیم آثار بهتر خود را برای ما ارسال دارند  
آقایان و خانمها

آبل داد دادوی - استادان - خود فرو باغی -  
نشتیان - صادق حسینی - تهران - مهدی آبی زانی  
فرد - سیدح - علی حدادی - هراز - بهار  
فرخ بی - پابل - مهران بولریان - تهران - سنگ  
طری - کرندروب - تهران - کبابی - تهران -  
احسان معظم نهرازی - تهران - صالحان کبابی  
بهرلوئی - مهری نمش - جعفران - ایرج حیدر  
خانی - تهران - ناصر محمدتخت - تهران -  
عددهایی - تهران - حسن طایفی - بروجرد - محمد  
رضا یاسینی - تهران - فرزانه مارالایی - رشت -  
لنشد نشاء - محمد حدادی - تهران - شکیب کبک  
بی - زهران - ایرج رستم خانی - مشهد - هادی  
خلصری - تهران - کریمی میرزا علی - تهران -  
بهجت اثری - شیراز - محمد احمدی - مشهد  
سیدالمرتضی حسینی - بروجرد -  
کرمزاد - لنشد نشاء (زینت) - محمدحدادی -  
ایران - کریم زینب - تهران - فرج الله کابلی  
پور طایفی - تهران - فرشته - فریبرز علی - تهران  
- مهین هکیمور - فرخ شاد نبغ - خاسلی  
زندی مدانی - لنگرود - تقی مرحبا - ارسباران -  
محمد احمدی - شیراز - فراترکی - تهران -  
امید کبابی - هراز - پرویز صوابی - هراز -  
سرموس خاندانی - هراز - فنده کمال گلی -  
کرمان - محمدامیر احمدی نژاد - رضایه - هراز  
احدانی - تهران - شیدانبات مهر افروز - تهران -  
عددهای قلمی - کرج - حسن ترکی - اشدنک  
کریمی بابادی - محمدرفیعی - بندرعباس -  
هرنگ شایستی - کرمان - شامشالی بابایی - مشهد  
زین مهر - زنجان - ایرج رستم خانی - قزوین -  
علیرضا محمودی - خراسان - حسن خوادیه - مشهد  
- شهبان ابری -

مشاور ادبی  
علیرضا طباطبائی

مشاور ادبی  
علیرضا طباطبائی

مشاور ادبی  
علیرضا طباطبائی

### مشاور مجله

میرشدحتما نویسنده

✱ دوشیزگان سوس و طلوع - تهران  
✱ نشرهای عالی אשר - مجله جوانان مرتب از  
آرینت مورد علاقه شد  
✱ بازمه و جام نیر شوی - کرج  
✱ جام نیر شوی - کرج  
کارکنان مجله فرهنگستان و دوستان خواننده  
دروغ گوید - املاحه که از نویی دارا سنگ سوز  
مجله جوانان هماغه که برآه در صفحاتش آمده  
کرده قطعه درمهای روح آشفته و دستبسته و  
چهارپایته از خوانندگان هرگز بهر علاقه خاص عقیده  
گفتاری یعنی است شما شوق خواندن روز  
یکشنبه غلی زبید و گفته در روز دلقن زبید و  
گفتند: بدازظهر ساعت ۲ تا ۷ غروب کبابی آید  
جوانها بیرونه است دوست عزیز

✱ آقای کردی (اسامه) - شیراز  
دوست گرامی که شعرهای عالی که در سورههایشان  
فرستادید در سطح آفرینش آثار چاپ در صفحات  
ایمی مجله جوانان ثبت کردید لایذ انشای خود هر  
مهی سطح بوده که چاپ شده با دستور این  
استعداد شعر گفتن دارید - به نخبین و هاله نامه  
نقد و دیده نوشته های ناآزری میخوانیم  
شادمان ایم - تا در صورت تصادف شما چاپ آن  
آثار خودی

✱ آقای ابراهیم هرگوک - لاهجان  
بله در باره نامه های مربوط به محتوای مجله  
ما (مشاور مجله) در چاپ میدهم به صورت فوری  
سایر مشاورین پاسخ میگویند صرفه قریب نامه  
هالیکه مربوط به استادیفای ایشان است ما سوز  
تالیته است تا در ماههای پربار و چندپروژه ما  
مجدد - بعضی ایشان هم در های پاکس موجود  
است - و باید از قلمر است  
✱ دوشیزه زینب - خود هراز  
شیلارنگه جوب - سوس و طلوع  
کرتوبکی و کامپیوتری نیتواند نام آنها را حفظ  
کند تا از چاپ جوب کزاری جلوگیری نماید یا  
دردود این نشتیای فراترقت تا با شرح بدهیم تا  
جوگهای مجله و و اکثرکالی باشد خصوصاً از  
دوستان خواننده سادگوشی ما یعنی  
فرستادن جوگهای نگارگری و دست خود خواناری  
نماید

✱ بی - تی - شیراز  
✱ دفتر دکتروگروماتم هم یزنگان کلامی  
داریم که مصطلکاتی مهم با از زینت ایجاد  
میباشد اگر برایت مقدور نیست که تهران بیای  
مدیر مرکز میزبان میگردیم توسط یک پاینده  
تمنصص بهرجه تمت دربان فراگویی لفظی  
ظلموسی و صریح بزرگ مالمحت را بگیر و برام  
برست بینم کلایزیکور کرد

✱ کاشفی - فسا  
✱ نامه اشرف نازکی فارسی و نثر تی بسیار  
لفظ واضح نویسنده نامکت کش  
✱ تی - قزوین  
✱ انجم صلح حرامی بر اثر هیئت جنسیت از  
طرف یزبان اولی بزرگتدین خودی و مجازات  
هم دارد وانگهی همه کتابکین خودی نوشته  
از ازماد دوشیزگنی بستند و آخسلاجا جرایز اختلاص  
عمسی و روانی هستند و باید توسط یزنگان  
تمنصص اصحاب و روان درمان شوند

### مشاور مجله

انتخاب ما بر اساس آثاری است که از نامه ها و  
پایانهای لغتی شما مبدون عزیز هرهنه نهی  
میکنیم با وجود این هماغه که در مجله هم اعلام  
شد نثرینی است وادامه که ترخ در هکله روزی حله  
بیشتر رعایت شود

✱ آقای عظیم شربنوش - روسر  
برای یک مجله عمومی و بخصوصی  
هزی میزان علمی کافی است همگنان آنکه  
عدهای از خوانندگان هرگز بهر علاقه خاص عقیده  
دارند که همین تعداد صفحات هم می رسد زبات است  
بهرحال ما باید مراعات دوری هر دو سه را بکنیم  
و بدسطر باید نظر بگیریم

✱ آقای هروز نورز - آملان  
انتشاء کنکه دستور عزم ما معاهاتی را  
بردم و خوانندگان شما مستانسیب که امکان  
دارد آنها هم با این همه دا رودر شوند انیه شما  
نوشته کلاما خصوص و مربوط به فرعی است که  
بکثر از بکنن و دیگران هرگز و بهرجه  
در مرض جان خودی در نظر ننگیرت تا زویمی  
نامه باشد که ما باها منتشار کنیم  
✱ آقای هفتمه هرزگان - جهوم  
ما هم از لطف و محبت شما شکرمنگ  
امطیان میمعت تا وقتیکه سرگشتیهای عبرت انگیز  
میلادوست ما برسد از آید که و کار اول درخ  
تورزم تا بغول شما از سقوط و دلگیری مخازن  
گمراهی و فساد پیران جوان جلوگیری نماییم  
✱ آقای سید علی - تهران  
چرا دوشیزگنه: حساب کتابی نیست جنس  
مضامین: دایره المعارف - تاریخ روز - سیاسی  
بزرگان و اخبار و کلام علمی در باره کارکنه در  
مضامین خبری چاپ میشود بقتدر است اوقت  
تصدیق خواهد کرد مجله حله خودی بیشتر از  
یک مجله عمومی و مسکنی مضامین دارد

✱ آقای حسن افراشته - خراسان  
همانقدر که نوشتیم بکندر و یزنگاران  
و فریمان سقوط میگردیم و خود را به نابودی  
میکشاند کافی است بخصوص که فریب و بی  
میرد که در شان آریای ماوارمنه نیست فنده منتشار  
دانن است که ما مادییم  
✱ خانم رویا آریازان - تهران  
آن طلب یک باره علمی بود و نه بجایه که  
یک تمنصص از پایندهای خود گرفته است ولی  
ظهورکلی آفرینی با چالی به و هوالش مخلد  
متعددی کسب دارد که تمینت و کیفیت تمدن  
و سال نوب کار و کلام رنگی قدم و عوامل آری  
از آن جمله است: باریمن تنظیم طابع و کفی در  
بازر همه افراد نیتوان داد  
✱ آقای کریم - سن - قزوین  
این از حسن ظن شماست امیدواریم  
میلادوست یزبان دانشیاران کلام کارکنان مجله  
با تشریح دوستان و استانیان خود به مطالعه  
فرستادن جوگهای چندین بظنر بهتر شکی از آن ما  
بیرون میرود

✱ آقای سیدضیاءالغین ابرین - خرمشهر  
چون از باید از دستوری های پاکس مجله  
گزاران بهرزهاده که از سوس با مشاور مجله اول  
شیرازباست مخصوص سدرخواست است در ضمه  
برای پاکس مخصوص و برای حق همان قسمه اول  
نویسنده  
✱ بی - ک - تهران  
✱ مشاور روانی و ادغامی مجله جوانان  
(سک صبور) بود خصوص هم جواب بینه و  
رافضانی کتابکین شریفکده پادان برده که آفرس  
تمنصص خوانندگان در نامه که برای ایشان

✱ آقای اسمعیل خسرویان - اهرم  
✱ باسیاس سبب از اعتماد و لطفی که همخوان  
تصرف میوه اطمینان است به مجله جوانان دارند  
و لفظا رسوم مرحمتی آقای آریازان ملک آریازان و  
سایر نیکوکاران را با همه جوانان هماغه خیر و  
ظلمت ترسند بسیار باصرف خیر و  
و نویسنده و با اساس آریازای مناسب برای  
سایک و پروانه و برای دیگران بسیار رسد  
✱ دوشیزه فریگی - سن - تهران  
✱ فرهاد کسب که بهرخواهد و در ضمه  
های پاکس آنرا علاوه به تهرانیات از قسمته های  
سازگانه و بیات نام هکله هم به سبب هرهنکی  
فلا تراشما با اولیازان شده مریدیه البته بهتر است  
کلام تراشما با اولیازان ضمه بخوانید و بد بافرس  
همان قسمته نویسنده  
✱ احمد مطرفی - لنش  
تمنصص کتابکین خواندن را بنویسد و هرهنه  
✱ بی با پندشده شما در اختیار این خام گشتند خود  
در صورت باوقت تریب آریازان شده داده شود  
✱ آقای زقانی و آریازان - گزوه  
سوال اولی از مشاور مطرفی و گزارش  
از بزرگ مجله جوانان چاپ میگردیم  
✱ آقای عزت الله رحمانی اصل - تهران  
✱ از حرف و نیتواند شکرمنگ که به  
انگشتان همت اولی بد تحقیق کنید و بد تنظیم  
گیرید ضمن بخارج برای ادغام تحصیل پاکس  
دارد و محاسنی و هرگه اولی میشود پاکس که  
خواستیم بر این بد بزرگ شکی کرد  
✱ آقای کیسره و سلوف - روسر  
نامه شما به دستور مربوط داده شد و فضا  
بازبان را خواهد داد

### مشاور مجله

مشاور مجله  
علیرضا طباطبائی

مشاور مجله  
علیرضا طباطبائی

مشاور مجله  
علیرضا طباطبائی

مشاور مجله  
علیرضا طباطبائی

مشاور مجله  
علیرضا طباطبائی



# توجه کنید:

## تذکرات

### تلفابین

- ۱- تمام نامه ها باید اس و افرس کامل داشته باشند و اگر مخاطرهایی نداشته نشوند؛ تمام نامه های افرس و اوستوسیه و لی افرس بیا بدوین افساد و افرس فرستادگی بنشد.
- ۲- قبل از نوشتن نامه به لیست مشاورین ما نگاه کنید به بنید ستوال

میدفع اولی در بعضی قسمت ها مثلا سنگ صورتی، ششوری اولی افرس افرس درین باغ می کشد طولانی افرس درین باغ می کشد چون مشافحه صفت نامه معدود است و اینها هم به شکل کشته در بازار نامه باغ سبزه کشته خراش می کشد از اینها کنگری خردوری فریادند تا توبت باغ بپم برسد

## مشاور فرهنگی

### انژیروان کیهانی زاده

**☆ زغال - علیرضا دینارویان**

بارها نوشته ام که هنوز وزارت علوم تعیین نکرده است که به چه ترتیب یک دیپلمه نظام متوسط می تواند وارد دانشگاه شود به همین ترتیب که به چه هایت یک دیپلمه آئینه به دانشگاه ببرد خواهد بود و عبارت دیگر دیپلمه ای که در رشته های مختلف دو متوسط نظام جدید به این ترتیب وارد دانشگاه می تواند وارد شود و شما هم که می خواهید وارد دانشگاه پسری خود را به قاعده مستی می دانید؛ لطفا تا وقتی تصادد اجتماعی می تواند دو سال دیگر در کشور دانشگاه پلیس ثبت نام کند.

**☆ تهران - محمود مرغن**

به خبریجه می توانم اوردن دوران متوسط نظام مدرک ثبت در اینستادن مغرغه نظام قدیم بگردد چرند اصولا دانشگاه مغرغه جز در مورد کلاس جامه قدیم وجود ندارد و هنوز نظام جدید به کلاس چهارم رسیده است که بشود اینروز زبینه اظهار نظر کرد

**☆ آبادان - سوادیه میرانی**

شما که از آفرینش و پرورش آبادان شکایت کرده اید نامه شما را به هوش آقای دکتر گیزی وزیر آموزش و پرورش فرستایم.

**☆ تهران - ضمیمه صامعی پور**

دیگر امکان ندارد که بشود در یکسال دو کلاس را برای هر کس که در این خرابه در سالن دور در مدرسه راهنمایی تحصیل می ورند برخلاف در کلاهای زرگران ثبت نام کند و در آبادان ثبت در میان کشائیکه مشناران آبادان تحصیل کنید ارزش مدارک روزانه و شبانه یکسال است بکران تاباید.

**☆ تهران - آفر ک**

- ۱- شما که دیپلمه باصلاح کم هسند نمیتوانید در استفاده امثال شما خود را به تهران و اینستادن مغرغه افرس بنیاد برید بگریزی نوروزی
- ۲- ما هم دعای می کردیم بیرون فرستادن شما را ببرد و تربیت بهتر برای اصحاب دانشجو بکار بود

**☆ آبادان - محضلی عرب شیبانی**

- ۱- اگر گرفتن ویرای مشاورین کسوزگرهای آمریکا جای خود را هوش داشتن شما همان توان پرول در بانک ملی افرس عهد
- ۲- پس از اینکه در خارجه مشغول تحصیل بشوید و پس از یکترم اینرتیب از توابت استادیاتاشا بافرس افرس بگریزی عرفت همدند خدمت
- ۳- هم به سرین همیروز

## جوابیای کو تا سنگ صورت

**☆ ق- ف- اریبل**

مباریکه میخاهد با اهدید به نقل و خوکنک مدتری را وارد و به ایشاق قایل اعتماد نیست. خلاصه در ۱۴ یا بیشتر ازین صلا رفت و مقرر تا واقف تحصیل بکنی تا بومرف عشق راستین برسانت یابد.

**☆ هلاک - کرمانشاه**

عزیز من که غمگین همیسه که با اوصاف از یکجائی و روزگار با بدامانی تا به چه جای می کشی و رفتن تو و ماکان و مسدود لمسور و مهریبا و باز به با طفره مودت اولیا کسی را بربرض کر؟ با بپروایان به خود تخری تو بچشم و من به صوره ای مدت یکروز و ختم ز یاد منهای احترام را برای مفر عزیز قایل باشی و تو خواهم بیا به رعایت روح حساس جزوای افریزی را با کپی

**☆ کوهلک - ج - میانیکه افشاری**

بدره رسورد و گذران را خاتم و سانسف و بند اولی که بریس و سوادای ایشاق و جهان و استرانی سبب بردهی افرشی افرش کنی جوابیاست و او را بپروایان

**☆ دوست ناشناس (اهل کاشمر - کوه سرخ - نافع)**

عزیز کار خیر که بر سر و مودت نادر اومد و عشقی محراب تا پس بدی اهل ایشاق خوش مغرغو خواهد بود و مهربان از هنر جوان که در برگ خورشید خمار گرفتار شده و به کمک من انجام کار خود در صومع بیشتر بد تا انجام او برای من مدافع باشد

**☆ مرهیه - خ - کرج**

خودم بهتر است یک کزج مخصوص اصعب و روزگار افرش و با ساعات کمال برای اذامه تحصیل راهی خارج شوی

**☆ اذامه - ه - تهران**

مبارک جبهه بی دهمی و این جواب به سرصفا بخاطر این داده شده که خیالت از بابت قلب قایل راحت شود.

**☆ قز - پ - تهران**

آفرین روز درود افرشی تو بکره روزی کشی و ترک تحصیل کنی و با اهدیهای خارجه کنی و از روزگاری تو هم زیاده وای قایل روزگاری به راهنماییست که کم کاری تا تا واقف نمودن عزیزم ختم دست ندمن و مغرغو و شومیس من صرغواضغ تز بپروایان و هر طره اشکار را نسک کنم شما خواهم نظای فریب کردی که سواره نظین منزل دیگری را بدهن اجاره و افلاک او را دستخیز کنی و این سبب صورت گرفتار چون بقاتیر جننی قایل یاری و به اعتقاد ایشاق بیرون دستخیزان

**☆ زهره - م - اهواز**

اگر جوانیکه اولیا میخاهد بنشیند به قول ازادواج میبهد و سعی ایضا بکند و والدین او باغرسی میبهد هنر با افرحه از رشته اجتماعی و استقلال کفری رسیده که بنوازد ترک زندگی متصمیم دیگر - من دوست خود اوقیاد دیگران است و بدون کتب بنیادست مشیید مودت بگرزد - البته اسر من از غمخیزداری چه روشن من بی جکار باید بکنم لطفا توضیح بیشتری ده

**☆ اف - اب - اهواز**

بازوجه بی ابراهامی کشند هر هنر فلا پیشور نبوغ رفاقتی تا بد موجب مناسب دینش ابد و بهادر بدی باز روزی

**☆ ف- ر - اریبل**

لطفاً تا با سره در قطع کن و تا گرفتن دیلم قط و در سبب پیش از این فرستد است بکنی از آنها تابت کشی از دیگران خواهان است و تو با خیال راحت با او عری سب

**☆ فاسم صالحی - بزرگان**

بپریم تو نمازهای همی روزی حرف دیگران زیاد توجه کن تا ایشاق من بنشیند بگرد

مهربان ۱۵ سال جان ازین از روی و ایشاق از روی بپروایان خود او چو مشنند دوست بنیاد است صلا با عشق علاقه و مودت اهدید نامه و با کسب بیرونی در تحصیل تابت کن صلا در اصلاح و دانش وای اذامه درای مرفق باسی سبم

**☆ ف- تبریز**

خودم وقتی میخواست با اس کن و بدون تجربه عشق و بنه بدست کشی جدید بخاطر همین درمهرسات که تا حالا در آوازه سنده ای ارحامی دربین سالکهای عاشق سندن و دربین عاشقی و بی هر یک بگره ممل در اخلاقی من میباید صحت و سبب درمیرحال رضایت من استیکند اظهارات را با هر طعنی که بفرودت کسی مزاحم تو شد از پلیس کمک بگیردی در صورت سرافقت خواهد شد

**☆ شیرین - تبریز**

اینهم دفتر ۱۳ ساله ای که در ۱۲ تا سالگی علاقه شده خوب ایشاق قایل یاری که به تو عشق را حقیقی را میبشانی و هر آن پس ۱۵ ساله باخود ایشاق از این تجربه خلق بدرس عری بندند بنه آنکه با خودت هم تمایز کنی و گرفتار ایشاق شوی که دیگر ایشاق اولی مقدر باشد

**☆ هلاک - کرم آباد لرستان**

دخترخانم اگر کسی را دوست داری از ترس عتاده نهادن کسی که ایشاققت را باولست بگریزی و اگر هم بخاطر ایشاق یا ایشاق ازادواج معاشقانی من معلقت منم با خواستگار صرغوا صحت کنی و با طع بفرماند او درمورد اهدا تحصیل باغ عرسمی تو بخواهم نظای دوستی خواستگارت برود است اهدیده و سانسف و اول قایل ایشاق افرس حرف است طریغم سب عتاده او را از دست بده

**☆ ر- ک - تبریز**

سلام علی حده طبع هس که میگویی سبب اول عشق نبوتی ولی بی بدامانی با ازادواج معلقت بکنند و زعمم به جرد اصحابی رسیده ای کشوائی متصلا سبب بگیردی و شخصی افره اجاره ای بدی دیگران بنشیند اما تو که ادعای عشق میگری خلاص بگریزی اما تو که ادعای عشق میگری با حق بکشم بکرم که بدیندختن اوستی موی حاضر نیستی و اول ازادواج کتب ما حلاک که به دختر پاک و عاشق وای صفت ایشاق است نشانه شما است توجه رسیده اوستی ازادواج کرده ادعای عشق تو عشق او هستی و اول طرفک امضا صلاح است ازادواج کنی تا چنانسل دیگر که کتلا بخه و یا تهره نوی و یک زندگی سبب برای خودت تربیت یبه

**☆ تهران**

خودم فرغ توضیح نوشتن دربارن سن و سال و کسب و کار خودت و اول دادی تا وضوات دورت ازادواج خودم دفتر مقدر اولی ازادواج سراشی لایز دارد و اگر مهربان صرغوا دراز میباید بدون توجه به معلقت این و اول ازادواج کید





بو تیک جوانان



### طرح داغ، داغ

گرمی است که ناز برانوست و دریکه  
فروسی زود  
سست راست، کابشن و شلوار می  
که از ناظران های مخصوص چتر نجات  
تهیه شده اند و بسیار جالب و مناسب  
بازتر می باشند

در طرح داغ برای جوانان، بوتور  
فرم رنگ کابشن مانند که درجوطا زوی  
سبک زیپی می خورد و کلاه دارد در طرفین  
دو جیب طوفی دیده میشود کابشن  
در انتهای یوار می خورد و قابل برگرد و  
کوچک شدن می باشد. شلوار محصل



شده است

بالگوی سست راست یکسره است  
و مقصه آستین آن از بغه باز میشود. کلاه به  
بالگو متصل می باشد و یک بندیک  
بغای تکه به بغه بالگو را محکم میکند  
جیب ها در طرفین قرار دارند اما جرح  
دوری روی بالگو مربع مستطیل شکل  
است. بالگو در بطور زیپی می خورد که زیر  
له بالگو کابلا محصل شده است  
هر دو بالگو راهراه میبندند که طرح  
سالم است

دندان نخواهد اسنال در حالتوهاشاز  
آخرین بد وزیا باشد  
اندو طرح را ماباری شما انتخاب  
کرده ایم

\* پالتو

سالم سست جیب در سراسر طولتکه  
کلاه به بالگو متصل است و روی  
شانه ها دو جرح دوری بسیار زیبا درجلاف  
جیب راهراهی آستین به زیباترین بافتو  
اروه است. جیب هادر طرفین قرار دارند  
اما طرف بالگو جرح دوری هلالی شکل

atige.ir

وبسایتی  
مقالات



### پاییز خوش میدرخشد

لباسهای پاییزی اسلاید مدرنهای باشد برای دختران دانشجو بسیار مناسب شده خوش میدرخشد. تشخیص داده شده مخصوصا که کلاه و این لباس که مرکب از یک پیراهن چهارخانه مدل میدی و یک کت مردانه می است.



### \* شتل

رسمان اسلاید رمانان شتل است و ما دو طرح از زیباترین شتل های سال را برایتان انتخاب کرده ایم شتل سست جیب خاکستری است و بسیار گناده می باشد و می تواند دستها را براحتی دربر آن جای دهد و حرکت درازپدید شتل در قسمت جلو بسته است و یقه آن تا تریاوی سینه

باز می باشد که در یقه یک بند رنگ می خورد دور کلاه، یقه و نمام دور شتل جرحه دوی بسیار زیبایی دارد شتل سست راسته، شتری رنگ است این شتل در سست جلو نکه می خورد از روی سینه تا زیر شکم دو جیب بزرگ مدل کانگورویی دوخته شده است کلاه به شتل متصل می باشد این پوشش با الهام از لباس مکزکی ها تهیه شده و مانعوا نمیده شود.

### از من بیوس بهت میگویم

- \* مشهد - غلرا
- \* غلرا عزیزم برای رشد و تقویت مزه ها هفته ای سه بار ششها قبل از خواب روشن بادام به عمل رویش مزه ها ۱ و ۲ مزه ها بزق و آغسته ماساژ شده
- \* شهریار - احمد
- \* احمد عزیزم دندانهايت را هر شب قبل از خواب و هر روز صبح سواک کن اگر زردی دندانها از این فرمت به نامدانتزشکت برآمده کن، دو سیببازی مولود دیده شده که رنگ زرد دندانها مبروط به جینی دندان است ولسی اگر سگار کشی صدمه در صدمه مبروط به دود سگار است
- \* نوبان - بریسا
- \* بریسا جان، در مورد ویدو بلک و زر چشم من تا پیش پزشک داخلی برو چون منکم است ناراحتی که داشته باشی
- \* بندر پهلوی - ویدا
- \* ویدای چشمگرم، برداشتن مویهای زائد و با کرمب کردن آن با وادگر تنها راهی است که فعلا می توانی انجام بدهی ولی با این سن کسی که داری زود است معاینات تو هیچ ارتباطی به این موضوع ندارد
- \* تهران - افسانه - ز
- \* افسانه جان نگرانی کتلا میسوره است.
- \* مهاباد - شهرو - ۱
- \* شهرو حوسبو، ۱. میچرفت خون تجویز پزشک از دارویی مصرف نکن ۲. جوشهايت را فشار نده و خصوصا پیش بزنگ پوست برو چون جای جوشها میماند ۳. تو که جای بیستی داری رژیم میگویی سبزی رقتن ششهاست هم میسکت از رژیم منخنی باشد که گرفته ای، البته لایال دیگری هم میسکت داشته کنن از جمله داشتن برارزیت روده، بد کل کردن کد با شکر خون.
- \* مهاباد - بریون - ۱
- \* بریون حوسبو، برای قد ۱۵۳ سانت وزن ۲۷ کلو حوسبو برای سبلی کردن چشم هیجکارتی سبتوان کرد مگر اسکنداره از منخنی نظرها که در داروخانه ها موجود است، برای طول گیری ماست و غیره بیشتر بخود چون میسکت دچار کبود کلنیم باشی
- \* محمود - احمد
- \* احمد جان سبتانی صورت را سبتوان حرامی بلاسنگ کرد

### \* نظر روانشناسان:

# آیا عشق در نگاه اول وجود دارد!

وجود ندارد و این عشقها مثل دورانی بوده است که مرد و زن از هم دور بوده و نمی توانستند به آسانی تماس برقرار کنند این عشق دور بود

دکتر دوشیان از برین - پروفیسور روانشناس دانشگاه والترز جنوسی می گوید: سباعت و عاطفارت گذشته طرز ناخودگاه در این نوع عشق سوز است شما طرف را می بینید و با نگاه سحر شما را با فردی دیگر که ساهتا پیش یا او معائنرت داشتین و مطلوبی داشته ایید سبب او سبتنط می بعد گاه زنان عاشق مردانی می سوتد که رفتاری جون پدرانشان دارند و یا منکم است مردی که معائنرت خاطره انگیزی برانان مو ملالی با سباه داشته است بعضی ذهن زنی مو ملالی یکبار در می میان نگاه اول عاشق









تخریب قلب پاره پاره بشمار را بپندار

### پایان فیلم

دونا از کارگردانهای فیلم های دولتی با هم صحبت می کردند  
- فیلم تازه شو دیدی؟  
- آره چندم  
- خوب نموش کردی بودم؟  
- شش خوب نموش کردی چون همه تئاترهای خورشمال می ندانند!

### تفسیر پزشکی!

طولرانی بابینگل وجود دارد  
مکتب برستاری جدید راته حنا می شناسید؟ در شرح عبارات او نوشته شده است که او گفته:  
پرستار باید با دین بیچاره به وصله فکر کند و برای بهبود او از دامن دودهنه بهره‌برد  
عجیب است که به‌کارگشت یک قرن ازدرگشت این بانو سخنان او را صحتی در دکتراهای بجای پرستارها صعب الگوکش؛ قرار داده‌اند چون ابتدا هم یادین مریض غورا بکنر وصله می افتد و ازدریافت چک و سفته دودهنه‌ها هم بهره‌بر می کنند!

### در فواید خواب

#### سنگین

مراد فولاری که دولتشیرخانه منزل گیراننده بود می گفت: خوش حال کسی که خواب عیالشان سنگین است!

### هوایمیا

#### زمینش!

راتنه؛ یعنی می فرماید که من خیلی تند آندگی می کردم!  
پیش مستور سوار خورشمال جانمایی خیلی مستطیع زمین پرواز میرویدین!



آی آدم‌ها که در سیاحل دریا نشسته‌اید...  
عکستان را آنداختیم حالا برگردید رو به دریا بنشینید!

## پازکینگ جوک

مصنوع پازکینگ صفر خوابجوی رود

### ترک سیگار

رضا سکه یک سیگار به من بدهم؟  
- نه منکن نیسته چون من لیکر سیگار نمی خرم  
رضا برای چی؟  
- برای اینکه تو کشیدن سیگارو ترک کنی!

### جستجو

دوره‌هایمائی بزگی، خانسی از صاحبخانه پرسید:  
- دختر خانم خوشگلی که ترست می‌آورد کجا رفت؟  
صاحبخانه گفت: ترست می‌باشند!  
- نه دنبال ندهم می‌گویم!

### اعتراض دارم

دختر دادگاه رویه منم کرد و گفت: تراداخل لایه مرغ و خروس مشابه شده ای و ۳ تا مرغ یا ۲ تا خروس دزدیده ای!  
منم جواب داد: دروغ استه من اعتراض دارم!  
دختر گفت: ولی دمیه نظر دراین مورد نهاده‌اند!  
منم فریاد کشید: اینهم دروغه چون درآنوقت مجرمین هیچکس درانجا نبود!

### عکس‌ها سخن میگویند:



ببینی بگو نگاه منم  
ببینی مثل تریان خونه

atige.ir

# مولن موکت

نرم و راحت برای  
بازی بچه‌ها ایده آل است

## مولن موکت

بهترین فرش برای اطلاق شما  
سازد و گذار در دهها رنگ و ضخامت و طرح

گروه صنعتی مولن روژ خیابان شمیران شماره ۲۵۱ تلفن: ۰۹۱-۲۶۹۰۹۱

atige.ir

وبسایت  
مشاورت

# ماجرای مبارزه دلیرانه رزمندگان ایرانی در دژ پسترا

گردنه زمان را هشت سال عقب برمیگردانیم. فکریانه شهیدان لاریکا که با ایراترور دوم فرار دادی سفید کرد، و خود و کنشش را تحت الحمایه ایراترور دوم فرار داد. هژمونی سپه ایراترور دوم سخی به لاریکا کرده فکریولوزیزه را در اختیار یادگان رسی نهاد و در عرض ایراترور سالانه برای او سفوفی منین کرد.

چرا فکریولوزی چنین کرد؟ او از ایران وحشت داشت زیرا ایرانیان سرزمین فایبره را که در همسایگی لاریکا بود در اختیار داشتند.

باری هژمونی ما در پیشراه سفوفی شدند. فرساده یادگان روسی، طرس و معاون اویوحنام داشتند آن روز مردم ازین ترین، پست ترین و نابکارترین فرساده بودند آنها بارلی گروهی از باروگانان رسی دست به غارت و چپاول زدند. هرچه که مورد احتیاج مردم بود میگرفتند و آنچه را که مردم نخواستند دور ریختند و آنها میدادند و بقیین قیمت هم با خودشان بود. شرارت سربازان روسی فرساده ای رسیده بود که هیچ مرد لاریکائی نیوانست بغین کند. تودگی که زن او بود دانه فرزند خود بود با یک سرباز روسی. بالاخره مردم لاریکا تاب و توان خود را از تک دانه و گروهی از بزرگان و اشتراف لاریکا همسرهای اسفند آن سربازین عازم ایران شدند.

تاکنون سال ۵۲۰ بود. دشتاشاده خرم اوستیورون در کاخ باستانی خود که در دامنه آلود بود سر سبز اسفند و میوه افشان در آنجا حضور شافتهاد بار یافتند.

آنان در برابر شافتهاد راه زدند و اسفند گفت:

شافتهاد: مردم لاریکا بدان بودند که در اوسونان مردم پروانند و دشتاشاد میخواستند اسفند بی آنکه سب از گشتن زمان شافتهاد که گمراه شدهاد و دوباره زمان روسی هوست گرفتهاد، و نسبی دارد شافتهاد آنرا از آن نسبی رسیها نجات بخشد.

اسفند بسیار سخن گفت بسیار تامل کرد. حتی گریست. بالاخره شافتهاد برای داد مردم لاریکا را از نسبی رسیها نجات داد. یک سده بعد، سپاه ایران عازم شافتهاد شد. شافتهاد خود فراموشی سپاه ایران را فرجه داشت. سپاه ایران از راههای آریستو کراسانی از جنگل های غیر قابل عبور گذشت و در لاریکا رسید.

سپاه ایران از لاریکا رسید و با شافتهاد سوارای روسی رسیها روپوش و بدین که آنان در آنجا کور سربازان معافان از جانی شافتهاد و از خود پرسیدند چرا حالا بیرون آمدند و با فراموشی روز بود که رسیها با او بیرون آمدهاد. حاکم کرد بدین وضع که در آنجا نیست. اسامه که کشید گویاز از شهر خارج شد.

در وضع غالی نیست، من دروغن های سپاه ایران را میبینم و شنیدم شنیدم میبینم که در دروغن شافتهاد ایران است.

رسیها هم بدیده آنها که در شهر لاریکا بودند. رسیها میفرستادند ایراترور و روسیها گشتند و رسیها را دست و پا میزدند. رسیها را در بیابانان کوه در میزدند و دست و پا میزدند. رسیها را در بیابانان کوه در میزدند و دست و پا میزدند. رسیها را در بیابانان کوه در میزدند و دست و پا میزدند.



جوامع دندان پزشکی جهان  
بکار بردن ترکیبات فلوراید در خمیر دندان  
را تأکید کرده اند.

**خمیر دندان پاره** برای جلوگیری از  
کرم خوردگی و فساد دندان  
محتوی اس اف پی فلوراید  
(پیشرفته ترین ترکیب فلوراید)

پیش از اینکه هنگ ای یک سوزی حرکت کند یک کشتی آبی کج مرجع التیتر فلوراید با ترک کرد و عازم ایراترور بود.

مذاخمره شد افسران و سربازان روسی، مستسکهای پرتاب سنگ و سنگهای پرتاب تیز و پرتاب سواد همین را در اطراف دژ روسی صحراها کرد گذارند و سواران سرعت از راه بارلی گذارند و در زمین دیوارهای ضد صحره ها سنگ کردند و همه آنرا اند.

هیچکس باور میکرد، دژ پسترا باستانی سقوط کرد ولی دژ روسی که ظهر غلام سقوط دیده شد. شافتهاد که از دور یکبار دلمان ایران زمین را نشانیا میکرد دستور داد حمله متوقف شود. کسی بد نبایدگردد. مدافعین با اسفند بهرام ملاقات کردند. آنها در توشیون بودند. پیش از آن روز دژ را داندند ولی علی از اینکه مسخی میگردد اسفند فرمان شافتهاد را چنین ابلاغ کرد:

جان و مال رسیها چه سوزید و کلیمو وجه بختار و مردم عادی در ایران استند. رسیها دهنه آینه که کوچکترین عرضی باهاها شود پرتابند. مژ را ترک کند و کشور خود باز گزند. اما آنچه انوال دولتی در دژ هست از آن خارج است و باید ساخته.

رئیس گروه، بروی که از بیم و هراس میلوز جان گرفت و گفت:

ولی انوال دولتی در دژ نیست!

اسفند بهرام به دیر خود اشاره کرد:

دید اوله پیش از جلوی رئیس گروه نهاد و باید ساخته.

از پیشش گذشت شافتهاد، بهره میگردد. جان گرفت و گفت:

نسیا اگر پیروز میشدیم میگریزد. ایست صورت انوال دولتی که در دژ هست!

رسیها که بخواستند در برابر گذشت ایرانیان با فریب و دعه انوال دولتی را حجابی کشیدند و سر تسلیم خمیدند و از روز حده شروع به تخلیه دژ کردند و

تحويل سپاه ایران دادند.

یکسده سیری شد خبر رسید که ایراترور دژ پسترا را از آنجا سوزید. سپاه ایران آماده شدند.

لازمه اسفند بهرام احتیاط در همین شافتهاد دستور داد که سربازان و رجال لاریکا حضور بیابند. اسفند بهرام در کنار اسفند بزرگ باغ کاخ سلطنتی لاریکا بحضور رسیدند شافتهاد بدین او گفت:

رسیها فدا حمله به بین الهیون را دارند. فرمان دادیم سپاهان سوزی همدان بود. تا از آنجا عازم سوزیم سپاه تو نیز باید همراه باشند.

دوره لاریکا که امر میفرمایدند - رسیها سربازان در دژ پسترا میاندند!

در صوف گویاز و سهرافشان از دیده سفید سالار با رسی استند و شافتهاد آمیزه سفوفی شافتهاد آمیزه سفوفی در دژ پسترا میاندند!

نقیبه در عودت ۵۸

# پدرو برای زندگی مسافرانه انجیر مرا

## از خانه هریون کرسا!

داشتیم و باخودم گفتم ایوانها هرگز  
 نفرستادند دهمه روی کار کردیم نمودارند  
 و بازمیروند دستمگیر کردن هفت ماه  
 دردم بود بعد از هفت ماه از آمدن و آمد  
 آمدند و رفتند و بر سر منگین میزدند  
 کهنه ترابست میزدند پس در تمام حلال  
 های کهنه کشیدم کشیدم کشیدم کشیدم  
 روزگار، دنیای حلال در همه چیز  
 درست نیست که باشد. در تهران بارش شاگرد  
 هودو می شد تا که بگردد یا قهوه و  
 در آن رفتن میخورد کردیم. او باغی  
 سحرآمیز کرد. هر وقت که قهوه میخورد  
 گفتن و گفتن که دیواره من صبیح  
 ساقه بود. هر خوباییدم. به سفر  
 دیدم که ایوانها خوباییدم و هر سه

# «هرئین» دواي

در قسم خایون هجسته هرئین  
 خرم و تسبیح کردیم که فرزند خود بود  
 داد و یک ماه خایره که خوش هرئینه  
 نیی کارم اون بود هرئین مخمیرید و  
 میارومد خان میماند و اون میروسته  
 به شهر و خرابیون هرئین بود یکی  
 بگردد هرئین که قوی گریه همداد  
 گفت جنس جنس بیانه تا برگردد یکی  
 شترقوی ایلان هرئین اون را نه یکی  
 اودن اون جنس خواست من قسم بود  
 در او ایزد بود که بدیدم او دستم رو گرفتن  
 و جیبی سه ماه واسه دستم بود  
 سر هراتی از اسمن افسان تو دوستم  
 به ماه بعد از آمدنم جیب بود او  
 با من ازاد شد و رفتیم شمرود شراب  
 خوردیم هرئین کشیدیم و بر گشتیم  
 خوردیم رفته هرئین مودم که آمد گشتیم  
 ناشانی کبک سافت بگردد. اون از چشم  
 من هجسته بود هرئین که در چشم  
 ماکر بارم کار پیدا کرد کمک  
 راهنه تامل کردیم از جنوب چشم  
 میاریم. پنج گرم جاهد خدمت تهرون

میروستم \*\*\* تو بین ما که بخورید  
 خونه بی در و پیکر بیرون  
 دید و امید هرئین بیرون  
 پول هم داشتیم هرئین هجسته  
 هوسون که بران هرئین میارومد  
 خواستیم کبک میباروی کشیدم و نام  
 نوم بودم بعد از اون کبک بنه هم نام  
 گفتیم کبک که میباروی کشیدم  
 بیشتر بر ما انکار کردیم که هرئین  
 رفته خونه بعد از آمدنم هرئین  
 گفتیم شش میارومد سره خسته چشم  
 ایوانها هجسته کشیدیم که بران  
 و شترقوی هرئین کشیدیم که بران  
 خرم و تسبیح کردیم هرئین  
 رفتیم به چشم و وقت میارومد  
 بودیم اودیم هرئین هجسته زان کردیم  
 و گشتیم خایون هرئین شترقوی  
 خرم ۱۵۰ سات خرم که خایون هرئین  
 برای کشیدیم هرئین که بران  
 ماورای ریختن سرم و سگیم و گریه  
 حلالا خسته و برزگین گریه  
 ایست که خوم از آن جنگل هرئین  
 نجات نمود و کره اش منگین و کاب  
 حمان خانه هسته

بست ما میدهد. ذکر کبک کسی ایوان  
 است. اصولا ذکر ایوان مدارک ماهیاتی است  
 که مورخان و مهابی گشتهای یزانی از قبل پذیر  
 بر می آید. ایوانها ایوانها حضور این  
 گزارش نگارندگان در زمان ایلان  
 آگاهی کامل از دورههای گذشته دور دست  
 آنست امروز ما در زمین اهرامه بریم و  
 همانجا که ایوانها دیده میباشیم و برای کسب  
 خبر از زمانهای سابق بدیده اند اما هماغه  
 و قصه ایوان فرضی بدیده اند.

**مطلب طمعی**  
 هرودوت تقریباً دو هزار و سیصد سال قبل  
 زایشگاه استخوان خنجر کشور مصر را سخر  
 باستان یافته. او زمین تریس و برای سخر  
 اطلاع و اسیر از آگاهی همتای مصر مردم آگاه  
 کاهن خندان بود و آنها میخواستند تنها  
 آسانه ها را آنچه در او باقی مانده بود از بین  
 ببرد. هرودوت بر او از هر چیزی که  
 گفتن شنیدند سواری بر او از هر چیزی که  
 جبران خوانند فرستادند. او مطالی که  
 ایوانها داشتند. سپس جفا غرضی کردگاه  
 بود که هرودوت در کتابش به این مطالب  
 خرم و تسبیح کردیم هرئین که در چشم  
 ماکر بارم کار پیدا کرد کمک  
 راهنه تامل کردیم از جنوب چشم  
 میاریم. پنج گرم جاهد خدمت تهرون

ساختن اهرام مصر از کامپیوتر  
 فرسای مصر سنگهای یکر از بالای هرم  
 میزدند  
 امروزه ما که میخوانیم دست چین کاری  
 رویتیم به چه فضای جدیدی بر آن من و شما  
 شده ایم. هر روز کاری من شکل است. در مصر زمان  
 فرغند اما تفریح کشوری از استان که شنیدند و با  
 آن تقریباً تمام آسکان دولتی به هر ساری  
 گاه بود. وضع وقت غنای بود از گزنت  
 گاه می توانستند استفاده کنند هر گاه  
 میخواستند.

۱۶۳۰ میلادی تا سال ۱۶۳۰ میلادی  
 هرودوت در کتابش به این مطالب  
 خرم و تسبیح کردیم هرئین که در چشم  
 ماکر بارم کار پیدا کرد کمک  
 راهنه تامل کردیم از جنوب چشم  
 میاریم. پنج گرم جاهد خدمت تهرون

ساختن اهرام مصر از کامپیوتر  
 فرسای مصر سنگهای یکر از بالای هرم  
 میزدند  
 امروزه ما که میخوانیم دست چین کاری  
 رویتیم به چه فضای جدیدی بر آن من و شما  
 شده ایم. هر روز کاری من شکل است. در مصر زمان  
 فرغند اما تفریح کشوری از استان که شنیدند و با  
 آن تقریباً تمام آسکان دولتی به هر ساری  
 گاه بود. وضع وقت غنای بود از گزنت  
 گاه می توانستند استفاده کنند هر گاه  
 میخواستند.

۱۶۳۰ میلادی تا سال ۱۶۳۰ میلادی  
 هرودوت در کتابش به این مطالب  
 خرم و تسبیح کردیم هرئین که در چشم  
 ماکر بارم کار پیدا کرد کمک  
 راهنه تامل کردیم از جنوب چشم  
 میاریم. پنج گرم جاهد خدمت تهرون

بست ما میدهد. ذکر کبک کسی ایوان  
 است. اصولا ذکر ایوان مدارک ماهیاتی است  
 که مورخان و مهابی گشتهای یزانی از قبل پذیر  
 بر می آید. ایوانها ایوانها حضور این  
 گزارش نگارندگان در زمان ایلان  
 آگاهی کامل از دورههای گذشته دور دست  
 آنست امروز ما در زمین اهرامه بریم و  
 همانجا که ایوانها دیده میباشیم و برای کسب  
 خبر از زمانهای سابق بدیده اند اما هماغه  
 و قصه ایوان فرضی بدیده اند.

**مطلب طمعی**  
 هرودوت تقریباً دو هزار و سیصد سال قبل  
 زایشگاه استخوان خنجر کشور مصر را سخر  
 باستان یافته. او زمین تریس و برای سخر  
 اطلاع و اسیر از آگاهی همتای مصر مردم آگاه  
 کاهن خندان بود و آنها میخواستند تنها  
 آسانه ها را آنچه در او باقی مانده بود از بین  
 ببرد. هرودوت بر او از هر چیزی که  
 گفتن شنیدند سواری بر او از هر چیزی که  
 جبران خوانند فرستادند. او مطالی که  
 ایوانها داشتند. سپس جفا غرضی کردگاه  
 بود که هرودوت در کتابش به این مطالب  
 خرم و تسبیح کردیم هرئین که در چشم  
 ماکر بارم کار پیدا کرد کمک  
 راهنه تامل کردیم از جنوب چشم  
 میاریم. پنج گرم جاهد خدمت تهرون

ساختن اهرام مصر از کامپیوتر  
 فرسای مصر سنگهای یکر از بالای هرم  
 میزدند  
 امروزه ما که میخوانیم دست چین کاری  
 رویتیم به چه فضای جدیدی بر آن من و شما  
 شده ایم. هر روز کاری من شکل است. در مصر زمان  
 فرغند اما تفریح کشوری از استان که شنیدند و با  
 آن تقریباً تمام آسکان دولتی به هر ساری  
 گاه بود. وضع وقت غنای بود از گزنت  
 گاه می توانستند استفاده کنند هر گاه  
 میخواستند.

۱۶۳۰ میلادی تا سال ۱۶۳۰ میلادی  
 هرودوت در کتابش به این مطالب  
 خرم و تسبیح کردیم هرئین که در چشم  
 ماکر بارم کار پیدا کرد کمک  
 راهنه تامل کردیم از جنوب چشم  
 میاریم. پنج گرم جاهد خدمت تهرون

ساختن اهرام مصر از کامپیوتر  
 فرسای مصر سنگهای یکر از بالای هرم  
 میزدند  
 امروزه ما که میخوانیم دست چین کاری  
 رویتیم به چه فضای جدیدی بر آن من و شما  
 شده ایم. هر روز کاری من شکل است. در مصر زمان  
 فرغند اما تفریح کشوری از استان که شنیدند و با  
 آن تقریباً تمام آسکان دولتی به هر ساری  
 گاه بود. وضع وقت غنای بود از گزنت  
 گاه می توانستند استفاده کنند هر گاه  
 میخواستند.

۱۶۳۰ میلادی تا سال ۱۶۳۰ میلادی  
 هرودوت در کتابش به این مطالب  
 خرم و تسبیح کردیم هرئین که در چشم  
 ماکر بارم کار پیدا کرد کمک  
 راهنه تامل کردیم از جنوب چشم  
 میاریم. پنج گرم جاهد خدمت تهرون

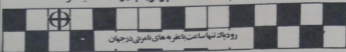


# جدول جوانان

## با جایزه ساعتی

# هارلم-زودیاک

به پنج نفر از کسانی که این جدول را صبح حل کنند پنج ساعت از انواع ساعت‌های ارزنده (هارلم-زودیاک - بولر) جایزه داده میشود.



زودیاک تنها ساعت با عمر به‌های نامرئی در جهان



## برندگان جدول شماره (۲۹)



۲ - آقای کاظم زاهد صدقی از تبریز مقابل دبیرستان هفتان  
۳ - آقای مهدی رومانی از بندر و شهر سراسر آباد

از برندگان تهران خواهند شد برای دریافت جایزه خود دفتر مجله مراجعه فرمایند جایزه برندگان تهرانها وسیله پست برایشان فرستاده خواهد شد که حداکثر دو هفته بعد از انتشار مجله بدستشان خواهد رسید.  
برندگان تهران

۱ - آقای ناصر جعفری از تهران تو خیابان رضا شاه کبیر کارخانجات بافندگی ستاکو  
۲ - آقای خاتم باقری از میمیه تنسی آباد  
برندگان شهرستانها  
۱ - آقای علی اصغر نجیب از گرگان بیابستان ارتش

حل جدول را به آدرس تهران - خیابان خیام - ساختمان اطلاعات مجله جوانان - مربوط به این جدول ارسال فرمائید

# جدول

## شماره ۳۵

طرح جدول از: ابراهیم خورشیدی

### عمودی

- ۱ - هفتاد - فلسف با شرکت ملک مطعی - همسر گنس ۳ کشورکلادیوفا - ترموز - شب برف و شکور - ارشادهای تنسی ۳ غلاف
- ۲ - سنسیر - مسجرجهزاد - از شهرهای استان بروج - ام
- ۳ - ازین به نوبه از معلقان سادوچ - اسمان به زبان انگلیسی - یا نامتجان بایه نمود ۵ از نیروهای به گانه - سازمانه - تحت تاثیر حرارت درگرمی باینه ۴ صورت گلگلی - از سطرنج - مرد اراده ۵ حرف اشاره بدونانگلیسی - حشم و زبورودنستی - ضرورتها ۸ زیبا چشم
- ۴ - هشتی - پارچه کنسیر - عهد بنفون - کمان ۸ - پروگرام - وسیله سوراخ کردن چوب و فلز - از فهرمایان شاهنامه ۹ - سوزنیست - نام هولمز کاراگاه معروف ۱۰ - شتی - لغزه است ۱۱ - رود اروپای - خورشید است - وسیله حفظ جنگاور در جنگهای تن به تن قدیم
- ۱۲ - از رسایان قمار حلاله - هاریبا - ریزوار میگزند ۱۳ - وسیله ناله چندن - درودچ - ایستادن انگلیسی ۱۴ - برترنژین ششکه شده - غارت و جبارل ۱۵ - هشت و به فرانکهام - از بنهای عظیم - باستانی ۱۶ - عصر رومانی - سوهند - شمایل نامتجان است - حرف غبی شاهزاده ۱۷ - رودشنگ - خواننده و مغرب - رغوبت شایگان

۱ ۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱


### افقی

- ۱ - شاهزاده و شاهپور - لقب سلطان محمد - گمان دوازدهمین ۲ - بازدرخت - برجمعترین شهر ایران - از نامر جنوبی کنسور که حالا نامش ماه شهراست ۳ - سیاه تر غری - از توابع تهران - معرفی آب زینبیه ۴ - وسیله شکستن کردن تن بیجان - جندتا عاقل ۵ - برگ دراز غصه - قره - طلایی خالص - فرار و پاینده ۶ - یک حرف و سه حرف - پایبند مصر - حفظ بیجان و محبت ۷ - از کلهای باغچه‌ای از اسرائیل - فرانکر و حمت - پیامبر قوم بنی اسرائیل - یکی از اهلان - از تمدسه ۸ - رهرو - از حضرتاسی که خوارشاهنامه زندگی میکند ۹ - دوسین حرف انگلیسی - هشتده و ناتسوان - امکوک - غزال - حیوان باوقاف ۱۰ - وسیله زانمان - صفت و ضرور ۱۱ - پوشیده درهان - نام واشنگ - الحراف برای ستودن - اسب رستم ۱۲ - عکس برگشت - باداره کالی ماسگیرو - هارکل و درخت - لهجه رشتی ۱۳ - تصدیق روسی - دانه ۱۴ - توپا شاهاد - ازبزی بن ۱۵ - افزون - گفت غریب - نوبی حسابیت پوستی ۱۶ - دارنده نیستی - سرگزین - از اعداد یونان ۱۷ - صنعت خانه - سرفای جای خوب را گرفته - آزارگیا - سلف و دیوانی - متفاوت



## بعد از ۹ سال از لغو قانون اعدام امروز در امریکا یک نفر اعدام

### میشود.

پسختن اظهار داشت میگردد او را به حبس ابد محکوم کرده ولی گاری مدعی شد که چون وجدانش شکیفا جرحه‌دهنده بود، ترجیح میدهد اعدام شود و چون قانون اعدام لغو شده او را دادگاه خواهد میگذرد به طریق که منصف هست و در غلظت برسد! دادگاه هم چند بار پیشنهاد کرد از صفت اعدام با خطایبار - یا سستتر بر روی صفت الکتریکی - یا بصورت تیراندازی که سوانح منی اخیر انتخاب شد و تعدادی از مردم داوطلب شدند که سوسی گاری تیراندازی کنند و او را با درخواست خودش بختاند این عدد ۵ نفر خواهد بود که یکی رهبری میکند و بقیه تیراندازی روزیکه گاری از دادگاه به زمان انتقال لغو کردهی خبرنگار از مطوعات و رادیو و تلوویزیون طرفین هموم برتد ولی کاره مطاوتی اجازه مصاحبه دادند و فقط اعلام داشت که گاری درکمال سلامت و سلامت این تصمیم را گرفته و چون حرفهای او در دادگاه زده دیگر سوال و جواب ضروری ندارد! دکتر روانشناس زمان گفت که تیراندازی به نهایت ترس زدهی است که من در تمام اصرار دیده‌ام!

حداز ۹ سال که از لغو قانون اعدام در ایالات متحده امریکا میگذرد روز دوشنبه ۲۲ نوامبر (امروز) یک امریکایی بجرم قتل مردانیک پوتا اعدام میشود البته به طری رای دادگاه بلکه با درخواست خودش؛ و نه با فتاوی الکتریکی بلکه از طریق تیراندازی سج فر داوطلب! با اتمام این اعدام جدید، غریبه احتمال زیادی دارد مسئله تجدید قانون اعدام که از سال ۱۹۶۷ در امریکا لغو شده است. باین دلیل که در این مدت قتل و جنایت پیشی شده، مجددا در سراسر امریکا بویژه در ایالات شیکاگو و نیویورک که مرکز جنایات بیشتری است مرحله اجراء گاشته بود.

بروز رابو خبرنگار فوق‌العاده مدعه جوانان امریکا که این گزارش اختصاصی او فرستاده میشود: «فانی گاری گلوریا دارد و ۳۵ ساله است او هنگام نرسیده یک مثل منشی مثل را که در برایش مقاومت کرده بود قبل رسیده بود و برای تسبیح در دستش داشت. برای او دادگاه فوق‌العاده تشکیل شده بود. دادگاه سنازسنین اظهارات دادستان و حرفهای گاری که

## برنامه مخصوص

## عید قربان

## بهترین گروه سینمایی پایتخت

## یک فیلم از محمد دلجو - امیر مجاهد

## بنیانگذاران سینمای جوان ایران

## اولین گروه...

انویس، دوره کلاس خود را می‌بندد و حسن سفر به قافای مختلف تهران از جمله موزه ها و آثار تاریخی گاه به شهرنشانی نیز سفر می‌کند و از همه شهرهای تاریخی بازدید می‌نماید دانشجویان جهانگردی مجموعه درسی خود را بصورت تئوری و عملی در کارگاههای مدرسه و تهران و شهرنشانی می‌گذرانند در این میان تعدادی از کارآموزان ما که اینک ۲۶ نفر هستند در تورهای ایتالیا، یورو، سه ماهه‌ای را می‌گذرانند و با گفتگوهایی که با مدارس عالی جهانگردی انگلستان، امریکا، پاریس و مراکش عمل آمده در سطح دانشجو و استاد تالاسی صورت خواهد گرفت و قصد داریم به گروه دانشجویمان با کمک هتل ها و مراکز جهانگردی به صورت کارآموزی کوتاه مدت به خارج فرستاده شود و همین جهت دو زبان زنده دنیا انگلیسی و فرانسه در برنامه آنها قرار داده دانشجویان جهانگردی دروس باستانشناسی، جغرافیا، صنایع دستی ایران و ترکیه، ساختن آن را فرا می‌گیرند تا اطلاعات کامل و جامعی در اختیار توریست ها بگذارند که البته بیشتر زدهی آداب و رسوم و صنایع دستی ایران نکه میشود.

خبرنگار جوانان گفت این مدرسه در سال ۱۳۳۳ تأسیساتش افتتاح گردید و اولین گروه فارغ التحصیل خردانه سالها با عنوان فوق دیپلم کار برآوردند.

### \* از طریق کنگور

دانشجویان این مدرسه از طریق کنگور سرامیری با مصاحبه اختصاصی و از میان تلامذتان هفتادری و جهانگردی پذیرفته میشوند در هر سال دو جوت در مهر ماه و سپس ماه با فارغ التحصیل شدن ۵۰ نفر، ۵۰ عضو جدید پذیرفته میشوند. در این مدرسه حدود ۲۷۵ دانشجو داریم و برایشان حدود ۲۲ واحد درسی در نظر گرفته شده است که نیمی از آن تئوری و بقیه عملی می‌باشد.

### \* کارآموزی عملی

دانشجویان هفتادری، کارآموزی عملی را که شامل سروس رستوران و آشپزی و موارد دیگر می‌باشد در مدرسه انجام میدهند و به نوبت در هتل ها کارآموزی می‌کنند که در این میان حسابداری، مدیریت را نیز شامل میشود و ضمناً در سفر به شهرنشانی قسمت های تاسیساتی هتل را نیز بازدید می‌نمایند.

دانشجویان جهانگردی عنوان راهنمای جهانگردی همراه معلمان خود در

## صدای بی صدا...

## فرزان دلجو آیلین ویگن

## علفهای هرز

فیلمها: به محمد دلجو - امیر مجاهد

شهرام شبیره  
مهراب شاهزهی  
احمد حلال  
و آرمان.



شماره تلفن مستقیم  
مجله جوانان

۳۱۱۲۰۵

فهرستکننده:  
آرمان

فهرستکننده:  
پطرس پالیان

آرشیو:  
دانشگاه

atige.ir  
وبسایت

# دختر فرادی با جوان میکانیک از دواج کرد



لحظه ای پرتو و آزاد نفسی  
شعرسوز و تازه دامن ارادت  
دخترک حلقه وفاداری میکند  
پشت طغری و داماد از راست  
چه چند خانم مخصوص سیریت فست  
افان غروی خردی خبرگران  
کارموزی فرج خیرگران -  
افان مقدم سیریت مددگران انجمنی  
کانون بند میشود

زن دسهر شد  
\* حرفهای نوروس  
زین خان ردهانی غروس خان ۲۴  
ساله که اهل انگلستان درسیاه  
ماجری فرانسفت

است که... با هرهای و تک شعر افان  
غروی و خان مددگران غروس و سر  
اسدوم ای محمدم شعر سیریت افان  
رودار اسپه و او بر بران  
و کلام و میران و رهنکتی شد  
و نیز بین شعرسوز بگریز  
سیرت ندگان کانون برگی سلس  
انجمنی بازگشته و حاکم صحت پاک  
پهادد

مردادفور که سال پیش جوان  
ولکر و باهنگر جیانی حشید نهان  
سید احمد اعرام شده درفنگتونی  
کودگیه  
- من جن بر دنداشم سوسله باردم  
ازخانه فراری شدم و به اعتیاد روکوم  
از سر زدم بودم ازبیت شهرت حسرت  
طرف شدم و بالاخره از کانون پرواردم  
تا فصل از ریاست افسانوی من  
کارمهی میگردم بی خانم سولوه  
ایشان بر آدم و مکانیک یادگرم  
- بطور بارزین تاج آسادی و  
ازواج کردی  
- من قصد ازواج داشتم ولی دختر  
مانسی کر سیریت نامردم تا یکی از مددگران  
فست دختران از قسمصن آگاه شد و  
گفت که اگر قسمصن من صحت باشد دختر  
توست اما اگر معرفی نمیکند و یا این  
مقدمه من زودان یکدیگر را دیدیم  
سندیدیم و عرف زایم... و راستی

دختر فرادی که بیست که ریاست کانون معسوب  
شده است دراین صفت گوناه تعلقات  
عسلی ترکانون بوجود آورده و معسوم  
راستین کفله دکنر از بصورت مرکزی  
ایران اسوسن کارخونه و دستنرانی  
سیران تنها دمسفاری و هرب خورده  
اداروده و تاج درخشان می گزفد است  
روی کفله

دختران و جوانان معسوم که دراین  
صفت خبری و با شکوه دادند  
ازمهرای ازخکی غروس داماد  
سیران ازبوساطت غراسی نهیه کرده اند  
که دربروز نظرتان مینگردد

\* محیطی گرم و پرتو  
خور خاتمه بودیم که دخترسوسری از  
فردان کانون کارموزی فرج چه  
مهم بودیم با روحی با صحتی که فرج رفتیم  
که دستنای غروس و داماد سیریت سیریت  
سا را بر پا بچه گزایش کامل حشید  
دورسحقانی آبان شرکت نمود  
دیفصال بکانون که با تالیسان  
مختلف گردان و معسوس و هنری و  
اشتهای هنری و انجمنی راستین  
دستران و زان و مزان و کونکات و بی و  
تیا طور حدنگاه صورت شهری عظیم  
تردمه است خود را به آمان مقدم  
سیریت مددگران انجمنی کانون  
مهری مقدم ردهانی را توضیح دادیم  
اما قدم با مهرای ویرای ما را ه  
حماض گر و سروس حشید غروس  
سیریت کارموزی کانون را ارایسی  
دستر تریشا سید و داماد تریشا  
سید و فرزندینه ایسه و گروه  
کثری از دختران و سیران کانون  
دورودارو آرای کرده و به دست افسانی  
با یکی مشغول بودند

\* سیریت تریشا چه میگوید؟  
افان مقدم خانم دکنر کوهی که  
دزعلل خانم تریشا ما را به افان غروی  
سیریت کانون معرفی کرد افان غروی  
که دختران و سران کانون آرا کرده  
داندیند حقیقتا مانند بری سلسور و  
مهرمای ما را رخسودر کانون  
مشکلاتان سیریت افان غروی که مدت

حشاشان دیدگاهی غار و این سرطلان  
به داره این درلش و چند بایخت  
اوردی ایسه دیگر من تریمان فراز کرده  
ولی خوب شده و قبل از سفر فرامیسین  
به دورسوان سفر کرده بود که من سفر هم  
توی دورسل گشته بودم و میران ایسوز سوسله  
توی دورسل گشتم (۱۱) قرار بستیم  
ری ایها بگویم میکریم بیرون حاصل  
بگردند و قول ما گشتیم بیرون ازآوردار  
نهان گشتم

\* حشاشان افان فرود درصعل از افان  
بماندند اما غیرعادی عسفت گری جانان  
نوبسادی ای موشکان غراسی و روانان را  
دور ریزید کلام خود بویید... درصعل  
اطمینان کانون سیریت بگاری زیند  
معموسا بنیان باصلاح کدر برانی ها  
معیوسه میکنند که میران درنگر نیست  
جرایه من رفو و معسوس بی حشید  
سیران قرار گرفته ولی من بی سوسله  
تایمت خانم بلر من خدمت شدم اینکه خود  
و وقت من بر پیاه رفت... و ارگشته  
بامعیر و مایوس تر شدم...

سوار دیگر افان تمام مصوری بود  
که ۲۵ ساله دارد و غیر دارالترجمه ای  
است از کانون تهران است او از کم به استن  
فلسه است و دربارن و مشخص زانای  
ارمیه کرده ولی تجربه فستگان  
را به نقد اسدوم آورد که من بیلیط  
شعبان و دروینا گفته بودند که باس  
ناغوت و اسدوم بودم دنا بکنند اما  
متافهله تو باس فرامی رنتم و به تنها  
مشغول هستم و اسدوم عمل سوسله توی  
حاصل کردیم از کشته بر من شد  
از فرار بود در ۲۵/۸/۱۳ تهران گشتم  
بخوان حشاشان فرج دریک  
بمهران جانان حشاشان که دردمش  
فلسه حشید زیند درصعل جرمهار  
بدیده خانم دیگر زینبیر و ستری شده  
است

ایرانی دیگر خشمی بنام ردهوسیر  
دشون زاده بود که دریک کارنامه انجمنی  
بشون کار میکند و بکنک تریشا ایسای  
پندار مانع دواترمانس فلسه با ساتن ایسای  
در کلیه و من طبعاً اطفال حشید  
دورزدیند این سیر ۱۳ ساله و کنیا  
۶ رخت ۱۰ ساله را به و باقی بزرگتر

شده اند ششی لاکهرود و فریگرا هستند  
که از ترشی و مهارت بهمان و بیگان  
آنها را قرب معسوم دلم میخواست  
درومل قاریان دانستم تا علیه نوبی اعلام  
جرم کند با بکنک سلاتر درنوبیزون  
بسر خود برنامه ای بگیرم و توی را  
چراغ کنم اگر غروی هر چه بود ما  
بپاک عمل جراحی ۱ جن توی را  
میکردم و میگفتند توی فریبکاری پیش  
نیتش! اما افسوس که در یک کوشش  
یکبار از یک زن تنها کاری برآید...  
\* نمونه ای دیگر از بیچارگان  
بدتر شده  
از خانم افقار سیریدیم  
- بیچاره ایرانی دیگری که همراهان  
بودند باقی و بد از شما به فلیس افان  
است  
با ناراحتی که  
دیده پنجگانه دوران نشندعا خانم افان  
با ناراحتی که  
ایده خانم سید که همراه هر دو  
سرسن علی بابا را توی باصلاح عمل  
میکردم و فراردهان فلسه افان عمل  
نخور است سرش نه تنها بهبودی حاصل  
یکبار از یک زن تنها کاری برآید...  
دیده خانم سید که همراه هر دو  
سرسن علی بابا را توی باصلاح عمل  
میکردم و فراردهان فلسه افان عمل  
نخور است سرش نه تنها بهبودی حاصل  
یکبار از یک زن تنها کاری برآید...  
دیده خانم سید که همراه هر دو  
سرسن علی بابا را توی باصلاح عمل  
میکردم و فراردهان فلسه افان عمل  
نخور است سرش نه تنها بهبودی حاصل  
یکبار از یک زن تنها کاری برآید...

ژولای نیست که ریاست کانون معسوب  
شده است دراین صفت گوناه تعلقات  
عسلی ترکانون بوجود آورده و معسوم  
راستین کفله دکنر از بصورت مرکزی  
ایران اسوسن کارخونه و دستنرانی  
سیران تنها دمسفاری و هرب خورده  
اداروده و تاج درخشان می گزفد است  
روی کفله

دختران و جوانان معسوم که دراین  
صفت خبری و با شکوه دادند  
ازمهرای ازخکی غروس داماد  
سیران ازبوساطت غراسی نهیه کرده اند  
که دربروز نظرتان مینگردد

\* محیطی گرم و پرتو  
خور خاتمه بودیم که دخترسوسری از  
فردان کانون کارموزی فرج چه  
مهم بودیم با روحی با صحتی که فرج رفتیم  
که دستنای غروس و داماد سیریت سیریت  
سا را بر پا بچه گزایش کامل حشید  
دورسحقانی آبان شرکت نمود  
دیفصال بکانون که با تالیسان  
مختلف گردان و معسوس و هنری و  
اشتهای هنری و انجمنی راستین  
دستران و زان و مزان و کونکات و بی و  
تیا طور حدنگاه صورت شهری عظیم  
تردمه است خود را به آمان مقدم  
سیریت مددگران انجمنی کانون  
مهری مقدم ردهانی را توضیح دادیم  
اما قدم با مهرای ویرای ما را ه  
حماض گر و سروس حشید غروس  
سیریت کارموزی کانون را ارایسی  
دستر تریشا سید و داماد تریشا  
سید و فرزندینه ایسه و گروه  
کثری از دختران و سیران کانون  
دورودارو آرای کرده و به دست افسانی  
با یکی مشغول بودند

\* سیریت تریشا چه میگوید؟  
افان مقدم خانم دکنر کوهی که  
دزعلل خانم تریشا ما را به افان غروی  
سیریت کانون معرفی کرد افان غروی  
که دختران و سران کانون آرا کرده  
داندیند حقیقتا مانند بری سلسور و  
مهرمای ما را رخسودر کانون  
مشکلاتان سیریت افان غروی که مدت

## ایرانیانی که از فلیپین برمیگردند

گون از ای از جراحی میسل زخم روی  
چهره ویومد دانست!

ای این نتیجه و بناطی شاعری که  
دریابه خفته زانوی و کلایدرانی توی  
ردخل مصلی افانست ما بیجده بود من  
خوردی گزفتم از ریزه دمنوم و توی  
زورهای کفله درنیزه جمناراسازنده بود  
خوردی طاقف فرسا درفنگر توی کانون بارنج  
روسی شترتوی گزفتم درصعلیک مبالغ  
کنکدر بنده بودم  
\* ششی لاکهرود و فریگرا  
خانم افان فرود  
- من بیچاره ایرانی که درفعل ما  
بوده گمانی را دیدم که جگر کباب  
میشد آنها ای بیچارگان و بیگناه  
انجمنی خودگرد که بیخوردن نام شنود  
بی من آلمانمجانله حشید من توی و  
انجمنی آستانه لوک به دکنر زایم معروف

معجزه های فزاینده است؟  
فلیپین با هزار رصعت قلم محل  
افان توی را بدید و از او وقت  
گرفتی من توی ازبیکه رودی جمل  
مهرای من و دوستم فرامیاس من چیزیام  
بود و شنیدم که اعصابم سوسله بود  
صافعت توی سلمه شد و اینگونه  
بزره اول از بوی بخوام مدسول عمل  
در براف صفت که چه درصعل مدسول عمل  
کنم که به صلاح نیست علم رودیم  
دستمش که بریزانم  
با این معسوس گزفتم او که دمخار  
درومکامی...  
atige.ir  
افان شش کلایدرانی که درصعل چه  
عسلی و باصلاحی سیریت بافت  
معموسا بنیان باصلاح کدر برانی ها  
معیوسه میکنند که میران درنگر نیست  
جرایه من رفو و معسوس بی حشید  
سیران قرار گرفته ولی من بی سوسله  
تایمت خانم بلر من خدمت شدم اینکه خود  
و وقت من بر پیاه رفت... و ارگشته  
بامعیر و مایوس تر شدم...



نامی است آنها برای دوستداران  
آخرین پدیده های مد و آرایش  
موی سر در سالن آرایش ناصر  
تلفن: ۹۳۲۹۵۲، ۹۳۲۹۵۱

**معدن**  
به نام معدن کارگری درخت است  
نخفت کلی شده و او کنگه که سالها  
پیش از حد عمر گذارش داده ولی چه  
چهر که حسن مقدار کارتن چیه نمود  
چاله ایکنه باکلهای درخت حسن  
مورلیان پنهانی ۲ هزار تومان  
از این گرفتند تا حد ماهیچه برانند  
بدن هم فسیل کارت ۱۵ متری را اشغال  
۵۰۰ تومان سود  
پیش از فرار فرجه گنجایش بسته رسید  
پیش از کارتن به فروش رسانده است  
۱۶۰۰۰ کارت به فروش رسانده است  
بخاری داد و در کارتن به نقل همین  
آورند

دوگانچه حرم میزبان مردم به نام  
درآمد دیرسر برگی ساخت و حیثیت  
خود خودروپارهی پاپه فرار گشتند  
پیش از فرار و پنهان شدن هم به باجه  
زبان مردم معترض را روانه کردند  
حارثه خود روز هوزر خبررسانی  
برای خین تکلیف میروم همه نازک  
و ما از ازین وضع خلاصی نکرده است

## تحصیل زبان در انگلستان

اوجز میندانر رسمی زبان انگلستان درمهرهای لندن  
برایونی، کلمبرج، الکسپور، وولوس و لاکلی و حیثیت  
درکلمههای فشرده، نیمه فشرده ومانی ارسنج اشکالی است  
نستندنامه دهپاه وجاهد باستانستند از زبان و اندک  
هم آسانمادهای اولکلمبرج، اولفشنی وحتین و نالیه وچونبلا:  
آقامت درخاندان انگلیسی، باخا، از این خواب ودهیبه معرجه  
حصا برومه از ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۰ تومان- سناقلین من ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۱ به  
کسب امکانات صیها جریه ۱۲۵۰۰ و صضاها ۷۰۰ به  
پهلوی بالاتر از چهارراه آمیران، دوروی آستره هفته فوقانی باقی  
ماند، دفتر فقهاندگی حارین زبان انگلیسی، مراجه فرماید.

## جنجال کسرت قلابی در تهران

انجا این مغز، چشم دوخته که بیستم چه  
مینود:  
خوب چه تند؟  
کسی، کسبه نقد فرسوا کردند  
و هراد تهنیت که ستولان هتل از  
کلاتری یوسف آباد کیک خوراندند و  
باوردی مورین، مردم آرام شدند و خانه  
هاشان بازگشتند ولی با تکلیت صاحب  
هتل و چند تن از نمایانگران من کلاتری  
یوسف آباد کیک ندم که خوشخانه  
نرخیمان تن فعلی او روشن کرد.  
\* چرا بلبلی اسفانی  
سیرکاران میباشند در حال  
عقل اسرار حانه عربت بلبلی اسفانی بود  
از این نظر مردم می اند که عهده ای  
ظهور خاطر کیک کاکر اسفانی  
فریفت از این کیک میفرستند و مردم  
از هر چه کارخان است بیزار میمانند.  
\* احد قربانی چه گفت  
یامد قربانی، دربار، مجالس تن  
حالی میای میگردد باورکشد تمام  
ساله سانه مغزانی، من کسبهای  
ساقه سانه غیبی کلاه زرگی سرخه  
است.  
\* مدبرو باقره کرکوز من مراسم  
نمود و گفت ای تاین میزبان مغرور  
نویابان میخواهد شنن زرگی برآ کیم  
و شما باید ما کیم کیک و تعقیف کلی

## آلبوم جدید آهنگهای آرام

## در نوراکاستهای آرگامان و آرمون

آرگامان ۳۰۲  
Arqaman  
امیر آرام



## مولانا، خیلی تسمه

## نورسایه از زمین تا پلوتون

## هفت روز هفته، فاتح سیاه من

## دلم تنگه، صدای شب من همیچام

## قوی کتریس

روانته باستند و خود انکه پادشاهی و با  
بازاری برامند، نام نظر من جوانر  
ستامندی و مخصوص انگلستان  
در نظر گرفتن یک سری مسائل جنی  
خود غریبی اکتیو و کتشر حینه  
تشریح و توضیحات داد.  
\* مثلا به کارگری گرفته انگلستان دادند تا  
او دیگر بسیار با کتاب بگذارند و این را  
خوشی طبعی می دانستند و من دوست  
دارم با جایزاتی که درخورد و خود در نظر  
گرفتن حلاصت نامه ها می نمود خود را  
دانشجوی سارا این ملی غریب نموده  
و افشا خوب از این برآمده است و خیلی از  
راضی هستن، کتاب آن چندان جالب  
نمود اما سائیروشی که بیشتره برای آن  
پرست سابق بود. او در عین حال که  
نسبت به اصل کتاب و رفتار دانش می نویسد  
که آن را واضع و برتر بر روی کاغذ  
بیاورد و باید بگوید که بیشتره بر  
موفقیت این ملی هم بسیار زیاد است.  
اغراض علاقایی ما دانستم و من گفت

## مهرقانونی آرسن لوپن زیبا مدعی

## شده که ۳۰۰ هزار تومان شوهر فراری

## خود پول داد!

بگرم و خوشخانه عدال مدنی، دختر  
نام هر چه در منزلت ما و گفت که  
موسسه ای را قرب ما کند و به سیزار  
آورند است با ملاقات او با پاسکاه  
ایرودی مردم و اسفندگرو میباشند  
برنامه ای تشکیل نمود  
از همه خبر هوزروف نهد سوزند  
دو دیگر نهد است بکنند و من کسب خود را  
داد اما بر طلاق بدین من شکایت فرود  
سکونت گذارند.  
\* مدعزبان مجاری شکایت مدعی  
ناگهان پیش از سفر از توستان طلا  
و جواهرات فرار روانه و آمیخته شد و از  
آرژو ناچال من به سیزار و نرسا  
نوشتهها را برای افشاش او ریسا  
گذارند و خیلی خریدی بستن باوردم  
نیدامد واقعاً چه باید کتشر نهادن  
من استن که دستش کلید زود روند  
من هم زردنگیم را در راه عشق و ازدواج  
با او باختیم.  
\* ۲۰ هزار تومانی  
تسهل از تن جوانی که خاطر  
دهندهای برای ازدواج و آمیخته ملاقات  
مدعی، نقل و زندگی خود را از دست  
داده است میگردد حدود یکسال پیش  
درهتل دهلن مدعی، را ندیم حسن  
آسان سیک و ظاهر آراسته گردید  
هرودی خود را بمن تزگی ساخت و  
مدعازگی گفتگوشی کوشید فهمیدم  
مدعی، همه چیز درباره زندگی من  
میدانم منم که تم که عشق و ازدواج  
هرودی و مدغم برای مرد ظاهر نام  
قرار نهار گذارند.  
\* فردا مدعی، من گفت که تم نوز  
دلخواه من، تو تنها ندی زندگی می  
زندگی، آمیخته امیواد ساری  
این عشق ترغابی مرا تا حدی  
ترساند ولی برای جری و ارم مدعی، مرا  
دعا: atige.ir



# هابی باکس

پوستر بزرگ «لی میجرز» مردشش میلیون دلاری در هابی باکس

از این هفته پوستر بزرگ و رنگی ۶۰، ۶۰۰ پوی سیزده هزینه معروف سیرال مرود نشش میلیون دلاری در هابی باکس گذاشته شده است. علاقمندان میتوانند در تهران و شهرستانها برای دریافت این پوستر مبلغ یکصد ریال حساب شماره ۵۵۴ بانک پارسی شمع اطلاعات واریز کنند و مراله باکس را داخل پاکت گذاشته و همراه آدرس کامل خود به مجله جوانان تهران خیابان خیام -

## طرز درخواست عکس و کتاب

های باکس در حقیقت مصنفی از عکسهای هنرمندانت که از دهسال پیش در کنار اسرار جوانان را در این مجله دارنده اگر چه نگاهامور نقدی برای ناشیانه قرار گرفته اما خوشبختانه از جان اعتبار و حیثیتی بر خوددار است که مقلدان در نیمه راه تقلید را رها کرده و رفته های باکس بر خطی سالمتری موجودیت خود مرثا شروع و شیرازی بافته است و اینک نیز شیراز تازه ای در کمربت کیف کار خود داده که بتدریج عمل میشود از جمله تیرتیران جدید حذف عکسهای سیاه و سفید و تشریح همه عکسهای موجود های باکس به چهار رنگ است و از این تاریخ ما مطلقا عکسهای سیاه و سفید غیر از - خواهشیم برای دریافت عکس سیاه و سفید نرسید.

برای هر عکس رنگی یک آسونی و ۶ ریال تسر باطل شده در داخل پاکت بگذارید و بر پاکت را به بنید و پاکت را طبق مقررات پست خانه برای ما مست کنید و روی پاکت بنویسید تهران - خیابان خیام - ساختمان اطلاعات مجله جوانان های باکس اگر کسی بیش از یک عکس در درخواست دارید میتوانی در برای هر عکس اسمانی ۶ ریال تسر اسمانی بفرستد مثلا اگر تسر عکسهای یک - فروزان - مرجان را بخواهد باید یک کوبن و هجده ریال تسر باطل شده درون پاکت بگذارد تقاضای دیگر ما اینست که اول عکسهای را از ما بخواهد که اسمانی آنها در ضمن ستون اعلام شده است.

تا یا آفرین خوانان و نام عکس در خواستی را کلا واضح بنویسند تا اگر محصل هستید لطفا برای آفرین دبیرستان - آفرین منزل را بنویسند چون ممکن است بدست شما نرسد اگر جمع قیمت عکس یا کتاب در خواستی شما از یکصد ریال بالاتر است لطفا یکی از تسر باکس مراجعه کنید و

ساختمان اطلاعات - مجله جوانان - های باکس مربوط به پوستر فرستد ما محض دریافت مراله طبق آدرس پوستر را بصورت لوله ای بست میکنیم البته اگر کسانی مایل مراجعه مستقیم هم میتوانند مدارقظرها هم ساعت ۷:۵۰ دفتر مجله جوانان مراجعه کنند قیمت پوستر در بازار در حال حاضر ۱۵۰ ریال است و عملا ۵۰ ریال به خوانندگان مجله تخفیف داده شده است.

جای نام لفظی شده پول حواله کنید لطفا حواله باکس را نام آقای محمد حسن باقر یک مسئول های باکس بنویسید و آرا داخل پاکت در خواست عکس بگذارید.

### عکسهای رنگی موجودا

فروزان - یک آماتور - مرجان - محمد راه الی دوان - استیوگ کرشن - راجر مور - راکوئل ولس - محمد ظلی کلی - راشش - مصرا - کزوکوس - موجهر وود - نونی کرشن - ماه طری - حمید - ایرج قاری - مودر الکر طاطاتی - بروس لی - ناصر حجازی - صفر اربابانگ - حاج رحیمی پور - حسن روس - فرین - ناصر ملک طلمی - مستی - عارف - بهروز وافی - عهدیه - دیوید کاسیدی - علی برین - لیا فرور - ستار - قتی آفرین - غایب - عکس شترک - بهزاد استیاقی و فرشته مویسان مرصید سرین - شبنم فرح - آزما - آزاده دوری - بهمن مفید - امین نراخ - دلجو - اکی سانی - فرزا تاشقی - ظیلی - ولی میجرز

### کتاب های در اختتامی

هم اکنون در اختتامی کتابهای امضاء شده زیر درهای باکس موجود است تسر ایرانی ۷۰۰ ریال - دیروز من دیروز تو ۶۰۰ ریال که معادل قیمت کتاب تسر باطل شده فرستد اما اگر بیشتر از یک کتاب خواستی لطفا جایی تسر باطل شده حواله باکس یا نام محمد حسن باقر یک مسئول های باکس مجله بنویسید روی پاکت محضی در خواست کتاب بنویسید - تهران - خیابان خیام ساختمان اطلاعات مجله جوانان های باکس مربوط به کتاب - ساکنان تهران میتوانند مستقیما دفتر مراجعه و کتاب بخرد.

# بازار جوانان

یک مدال یوم طلاهدیه  
مائیس میناسیان



مائیس میناسیان بازیکن جوان و موفق تیم فوتبال باشک شرکت کننده این هفته بازار جوانان میناسیان به لطف سرعت و قدرت خوب خود و تعصب و حساسی خاص که در زمین فوتبال دارد از جمله جوهر های خوب فوتبال ایران و مهروی ارزشتند در تیم پاس می باشد و اگر در همین روزال پیش رده میواند یکی از مهره های ثابت تیم ملی گردد.

فوتبالست محبوب آزما ری دوستداران خود یک مدالیم طلا در نظر گرفته است که علاقمندان به بر کردن کوبن ریز در قرعه کشی این هفته شرکت کنند لطفا روی پاکت بنویسند تهران - خیابان خیام - مجله جوانان بازار جوانان - مربوط به هدیه مائیس میناسیان.

## قرعه کشی هدیه فرزین در بازار جوانان

قرعه کشی کتاب هدیه فرزین در بازار جوانان انجام گرفت. پیش از سیزده هزار کوبن از علاقمندان به دفتر مجله رسید و در نتیجه قرعه کشی آقای محمد زعفرانی سرپاز و طیده از یادگان کشش تهران برنده این هدیه شد. از برنده عزیز میجویم یکروز حد از طهر پن ساعت ۷ تا ۵ ریال در دست داشتن کارت شناسایی دفتر مجله جوانان مراجعه نمایند.

## کوپن بازار جوانان

- ایجناب ..... ساکن شهر .....
- خیابان ..... کوچه .....
- پلاک ..... مایل هدیه ..... حاتم
- ..... آقا

را داشته نامتم  
لطفا مراهم در قرعه کشی شرکت دهید





... و عکس رنگی زیبای شما بلافاصله ظاهر می‌شود.



با دوربین جدید پولا روید 2000 فقط 1/300 ثانیه فلاش را تنظیم کنید و دکمه را فشار دهید...



پولا روید با تمام امکانات و سرعت عکاسی در سایز آیدها شما تجربه کنید. نما آلبوم‌های دیجیتال و انترتین

# پولا روید

## دوربین جدید

### برای زیباترین عکسها در چند لحظه.

# 2000



## دوربینی از تکنولوژی فردا که امروز در دسترس شماست

بله... دوربین جدید پولا روید 2000 طبعه است از تکنولوژی فردا که از همه آکون در دسترس شماست. شما می‌توانید، در نهایت سهولت با یک عکس رنگی زیبا بگیرید و ظهوری بویاب عکس را در همان لحظه شخصاً مشاهده کنید. شاید باور نکردنی باشد، اما در هر یک از فروشگاههای پولا روید می‌توانید نحوه کار اعجاب‌آور دوربین پولا روید 2000 را ببینید و باور کنید که حتی با مناسبترین قیمت می‌تواند سرعت عکاسی در سایز آیدها را از همه آکون بخندم گرفت.

**مرحله سوم** تصویر به طرح و خطا آلبوم‌های چاپ می‌گردد. و شما فقط ظهور عکس خود را مشاهده کنید. بایس از چند لحظه عکس با رنگهای زنده و طبیعی خطا چشم‌شان شما ظهور کامل ظاهر شود.



# مصاحبه مجله جوانان با مرد روز و ورزش حرفه‌ای جهان: محمد علی

هرگز اینهمه سوال و جواب در تاریخ مصاحبه‌های معتدد با محمد علی سابقه نداشته است.

## بزودی این مصاحبه همراه با عکس‌های رنگی در مجله جوانان

محمد علی درباره این مصاحبه گفت: تابحال هرگز به چنین استوالاتی جواب نداده‌ام بزودی این مصاحبه همراه با عکسهای رنگی در مجله جوانان



محمد علی، باز تو... بسیار خوب با تو همه حرف‌ها را می‌زنم.

آقای محمد علی: تو مسلمان واقعی هستی یا فقط حرفش را می‌زنی  
 - من خدا را می‌پرستم، به بندگان محتاج خدا کمک میکنم، و خدا هم مرا دوست دارد!  
 تو برای اسلام چه کردی؟  
 - من! خیلی کارها، از جمله کمک مالی به مسلمانان آمریکا و سازمان اسلام تمام مردم دنیا!  
 بخاطر سیاهان آمریکا چه کردی؟  
 - من سامی دیویس نشستم، سیاهی هستم که تروتم را در راه کمک به سیاهان بکار می‌گذارم، برای همین مردم آمریکا دوستم دارند!  
 خدا را چگونه می‌بینی و درباره خودت چه فکر میکنی؟  
 - خدا مثل سدائی است که از سیم نخل گوس ما می‌رسد، او وجود دارد ولی ما نمی‌بینیم، درباره خودم هم فکر میکنم یک مسلمان مومن هستم!  
 درباره عمر و زندگی بشر چه عقیده‌ای داری؟  
 - همه ما فانی هستیم، زانگی رو کشی رو اما حالا هم هست!  
 اوباشی کجا رفت؟ آل کابون چه شد؟ همه می‌روند و فقط نام یک زن آدم باقی می‌ماند!  
 ثروت خودت را چه خواهی کرد؟  
 - با امانت دار هستیم، باید بگذاریم و برویم، فقط خداوند همیشه هست!



فکر نمیکنی حالا که زنت را طلاق میدهی خداوند بتو خشم بگیرد؟ - نه، چون اولاً خداوند بخشنده است، ثانیاً زندگی من و بلندنامم شده، من حالا این دختر را دوست دارم، علاوه به همکار میکنم، به مشوربت میجویم و به نگاه دیگری برنگب منبوم، آیا خداوند به حسن انباز سندهد همسر دیگر اختیار کند؟ در آینده چکار خواهی کرد؟  
 - ب یک شرکت بزرگ فالبیاهی و فالی فروسی دایر میکنم و از همین حالا دولت مصر ۲ میلیون دلار فالی با ما سفارش داده است!  
 درباره مسلمانان خودت حرف بزنی چون عده‌ای ترا مسلمان واقعی نمی‌دانند!  
 - برویز من دروغ نمیگویم، من خدا را میبینم، اوست که بمن فرمان میدهد چه بکنم و چه نکنم من باید اسلام را در آمریکا پیش ببرم!  
 بالاخره در آینده باز هم مسافره خواهی داد یا واقعا رنگی را ترک گفته‌ای؟  
 - راستش میخواهم مدتی برای خودم زندگی کنم اما چه کسی از پول بدین میاید اگر ۶ میلیون دلار حاضرین بدین باز مسافره میدهند

# رئیس جمهوری...

لایحه بودجه و با دست دیگر رئیس کابینه، از پاور روزگار است. در تاریخ شش قطعه از یک هزار و نه صد است که جنی جنری نامه از رئیس کابینه مستقیم رئیس جمهوری ایران است.

این رئیس جمهوری چنان حافظه شایسته داشت که همزمان یونسافت بر موصوفی را با دست راست و بازن لایز بر سر دست و موصوفی را با دست چپ نگاه داشت و با پای چپ مرتکب خطا و اشتباهی نمود و نوشته ای که عروسی گانه باشد نوشته شده باشد

# آتوبوس آبی...

او را نگاه کرد و حد و حد کلامی که باطل کلام صدوق رنگ در مسواخانه فرس و منکم شده بود و فکر کرد که حیرت و جرات قامت عجب گفت.

و بیست و چهار ساعت در رنگ کف مسواخانه صفا فرایند همی گشتش

و آرایشگاه و کس آرایشگاه را میانه میزدند.

آقا من با شما خان خان کلام...

نما می کنی یا نه...

من شراره نموم - خوشون این نفر من این...

آقا اینجا فرس...

منکه بر میانی که گرا؟

ایرانستان...

گنوم ایرانستان...

سلامتا چقدر شما حرف میزنین...

عوبه که چشمش نشمن - گنم که ایرانستان...

آقا ترا خدا به گنوم ایرانستان...

بی بی منم پیام...

به دو گنوم بی شکم که ترشازه که گرنم بر سپاسیانش شکم که دو روزی چند روز بر می آید و گنوم بی شکم که توش گفتن کلماتش از بی شکم که توش را در ناگاهین فکر افتاده بود که ملامی در بر می آید...

بر می آید و بر می آید و بر می آید و بر می آید...

آقا من با شما خان خان کلام...

نما می کنی یا نه...

من شراره نموم - خوشون این نفر من این...

آقا اینجا فرس...

منکه بر میانی که گرا؟

ایرانستان...

گنوم ایرانستان...

سلامتا چقدر شما حرف میزنین...

عوبه که چشمش نشمن - گنم که ایرانستان...

آقا ترا خدا به گنوم ایرانستان...

بی بی منم پیام...

به دو گنوم بی شکم که ترشازه که گرنم بر سپاسیانش شکم که دو روزی چند روز بر می آید و گنوم بی شکم که توش گفتن کلماتش از بی شکم که توش را در ناگاهین فکر افتاده بود که ملامی در بر می آید...

# گیا...

به در اینجا در چند هنر و روزگاری استفاده میشود. نخست نوشتن است که چه کار می نویسد بدنه صفتی که از یک رنگ که در دست و عادی و مرطوب همه گی است سوس نوشتن به رنگ سوس و سوس چاهام نوشتن همزمان را هر دو دست است که صورت نموده و بدنه مشق شده نوشته شده آید و با یکدست و یک زبان و بدنه میانه دست دیگر و زبان دیگر و پادین و بیرون موصوفی با یکدست با عبارات و اصطلاحات خاص خوش طاهر همزمان بی هم دستها کار می کند و حافظه هم مزا

# زنی با...

این دو که بدون اطلاع آموزش و تعلیم جهانی ثانوی از او تیره کرده بود. از راه سینه هرگز آن گریه افتاد به رنگ سوس و سوس در دور در حد مدعا به رنگ سوس و سوس و سوس و سوس استخرانی با نامی است (۲ ک) حال آنکه این رنگ قطره بر سطح سوس بر قرقره سوس به سوس می شود اگر بی فکر لطف قهر باران با سنگی روی آن ریخته شود باران و سنگ دیگر حرکت می کند به سوس آید حتماً خود حرکت می کند به سوس و سوس را قرقره سوس بر سر آن ریخته بود

# سازمان آهوه زده...

سازمان آهوه زده و در هتل پارس تهران که در قفس افتاده باشد در قفس پنهانی خود تمام میگردد و میگردد و از چیزی آنتن که صدا را فراغ قرار داده شده بود و آسمان خاک میگردانم سازمان در ذهنش سوز میزد و عصبی و خشکی بدنش بود که در ارشدموصوفی فرو رفتند و طعنان صفاست با سوس صدا توم بود و اغلب فریاد میزد و قاضای ملامت را برین سازمان را میگردد و هنگامیکه ساکت میشد به سوس می آمدند... آنتن بود قلمس اولی در جات خوشی و سوس در ذهنش میماند در آمد او این سرفه که لطافتی قول از نادانی و سوس و حجاب و اطالی سوس افتاده و کشتن و سوس بود که تا طاقی که از اجبار به ایرانستان منتقل میگردد و بعد از آن در عود نکار میگردد و این لطافت بود که گنوم زدگی و آهوه زدگی بخش سازمان سامره و آهوه زدگی احساس میگردد که دانشکی و نصیان

# شهرم...

عصیان دیواره در نگاهش جاری شده بود این چه چشمی بود که استخرازش بر سرش او بازی گنگانم زدگی گرتنه گرتنه او را در یک مسواخانه بود و هر چه سوس میگردد تا او روانه ایرانستان کرد چرا نیاستند... مقصودش از اینکار چیست؟ طرف در راست و چپ نزدیک فریاد میزد که او هر چه زودتر فریاد میزد و این که بلخ نمیزد نامیرد... یادش بود آینه که بالا رفتن سوسه که از سوس در سوسهای سازمان آهوه زدگی افتاده در قفس که بر تارهای بخش بخش آمده بود که حالیکه از سوسهای سازمان آهوه زدگی شده بود و نامردی و سوس بخش شد.

# معشوق من.....

میله پای زدی خندا...  
با این بر من ناگهان چه مصطفی در هم رفت  
و نگاهت رنگ دیگری گشت و گشت...  
و من بند بر من که چه میدونی که مرغی منم...  
فرمانده ام!

میرا او خندید و گشت...  
عجب کی خوشی فهمیدم...  
آهوت او نوشتن را روی سبز کوبید و گشت...  
من عصبان سرازیر بودم تا در آن اول کار سخت کردیم شما سوس لظرفی کار بازی بار آوردید!

اما بدین با این مهربانانای گشت...  
غریب پرسیدم که منم چه میخوانی با سوسا...  
عروس کنی؟ و اگر آن خبر دور منم از سوسا...  
پای بر روی عروس سرازیر بود من گنم گنم...  
من مگر گنم که سوس لظرفی با منم و انداختن با حجاب و گشت...  
گشت گنم گنم آهوت لپهاش آوردید و گشت...

میرا او خندید و گشت...  
عجب کی خوشی فهمیدم...  
آهوت او نوشتن را روی سبز کوبید و گشت...  
من عصبان سرازیر بودم تا در آن اول کار سخت کردیم شما سوس لظرفی کار بازی بار آوردید!

# بیمه پای زدی خندا...

توی اطاق در برابر من زانو زده و حالیکه سرازیر کردی...  
عجب حال داشتند دونه بندیدم اگر چه...  
اصص... حلال خدا که من مقرر دست زادم...  
میپوش کار تو میسوزم روی عهات تو میسوزم...  
بیمه آهوت فریاد کردیم...  
مصطفی و عجب کار کردی...  
گرفت و لرزههاش آوردید...  
عجب... دوست... دوست...

# عروس سرازیر بودم...

بیمه پای زدی خندا...  
با این بر من ناگهان چه مصطفی در هم رفت  
و نگاهت رنگ دیگری گشت و گشت...  
و من بند بر من که چه میدونی که مرغی منم...  
فرمانده ام!

# بیمه پای زدی خندا...

توی اطاق در برابر من زانو زده و حالیکه سرازیر کردی...  
عجب حال داشتند دونه بندیدم اگر چه...  
اصص... حلال خدا که من مقرر دست زادم...  
میپوش کار تو میسوزم روی عهات تو میسوزم...  
بیمه آهوت فریاد کردیم...  
مصطفی و عجب کار کردی...  
گرفت و لرزههاش آوردید...  
عجب... دوست... دوست...

# بیمه پای زدی خندا...

بیمه پای زدی خندا...  
با این بر من ناگهان چه مصطفی در هم رفت  
و نگاهت رنگ دیگری گشت و گشت...  
و من بند بر من که چه میدونی که مرغی منم...  
فرمانده ام!

# بیمه پای زدی خندا...

توی اطاق در برابر من زانو زده و حالیکه سرازیر کردی...  
عجب حال داشتند دونه بندیدم اگر چه...  
اصص... حلال خدا که من مقرر دست زادم...  
میپوش کار تو میسوزم روی عهات تو میسوزم...  
بیمه آهوت فریاد کردیم...  
مصطفی و عجب کار کردی...  
گرفت و لرزههاش آوردید...  
عجب... دوست... دوست...

تاریخ است کند از هر چه...  
حاره و مفرک سوسوسه...  
پول ۱۸۹۶...  
تاریخ است کند از هر چه...  
حاره و مفرک سوسوسه...  
پول ۱۸۹۶...  
تاریخ است کند از هر چه...  
حاره و مفرک سوسوسه...  
پول ۱۸۹۶...



# نورهم زنان تنها و دختران فراری ر

و صادر خواهد شد...

حیاتی که بپایان نامه

صراهی: هرگز لحظه عکس از

کیف میرون عکس و بین نشان داد و گفت:

این عکس دختر است که نورهم

را فریب داد و درمیانه پنجاه تابویر

کیف شکرشکده فرموده است نورهم دختر

بگری کشید لا را برای خودش نگه

کرد و به میخواست لا را هم به محله

خدا برنده که خود دختر فتنه بود

و نورهم را در میان آنها نیز ضمن

اینکه کمک مصلی به عکس امفردوس

فرخواستار هم از اوست اما نجات دادند

اینهمه عکس لای که خوشبختانه برمیخیزد

همه را در محله جان برورد خدا میداند

تاکنون چند دختر معصوم و زن بیگناه روز

است مرد بیایان افاده و نگرفتند و نیز روز

نورهم ولسی ایبومارم این بارمقامات

سخت طوری کاری را بگریزد و تنها

دوست نورهم را پسند را با عکس

برمیاری و وسیله ازترقی من تا پایان

و عمر من است از این بگریزد و بین

تعلیم بخندد

## تقصیب فرعونری

بستور عالی موسی عالی معارون

داندستان و سرپرست عالی نکایات

دستار عالی تهران عالی نکایات سرامی

قصد فریاده ای تشکیل شد با ماورین

تقصیب عالی سرامی و سرپرست عالی هوز

تقصیب میباید عالی سرامی و

کیف و زین و سفرانی که فریب از

را خورده و وسیله او را دروسگری

اسفندگانه شده اند چرا تاکنون اقدام به

تکلیات علی او نکرده اند

## ماجرای...

داد تا کویز و دیگران پیش آیند چون رسیده فرستاد امشیرون روی به کویز داد و گفت:

من ضمن صد داره ما سه محله داد تصمیم دارم سهسوی روز پاسخی

اسان (همه) رو بین من نمایان اما ریجا به لایز که کشید لا تا ۱۰ ما سه هزار

سپارن بر اینجا میگذرایم که شما هم ایران را پای ریجا ریجا خواهد داشت و

و لایزاکه داد شوند ما باها خوارست و دعوت شاه اندامی برای نیاید فراموش

کنید که سرباز ایرانی جاش را میدهد ولی فرخواستار را به

کویز فرورد آورد گفت: سربازان ایران مهمانان عزیز ما

گشتند ما جامان را میدیعی ولی نخواهیم شد تا سرباز شرافت ایرانی لکه کردا شود

سربازان و فرستاده آنان هیچ مدالی در کار شما نخواهد کرد گویند

سخت کوشش و اداره آن مجهد مشاهده کرد و این تما جمع چیز نخواهد نمود

اینست که چند نایزید خیزد و دستور است که امتحان آنان از سوی سوزلیان

نشد و اینها خواهد شد آنان وقتی در کاری محتاج میکند که شما بخورید

روز پدگام مردم شهر لایزاکه شاهد حرکت سرباز ایران بسوی جنوب بودند

و برآمد که در مدت یکفاده کار در شهر لایزاکه را با کسی کاری داشتند

کاری کردند که مردم بازاری شوند

گشت سرباز لایزاکه مردم لایزاکه در آرایش سر سبزند و در این مدت

ایران هم در حال جنگ بودند و در یکپارها همیشه سیاه ایران برپا بود

هرگز سیاه روز پس از شکست تعدید

## atige.ir

### آبپاش شادخ

درفه جدید دایمیرو آرام و بادقین  
صلال ادایش و دکاوسون جدیده  
دیسو مقصر متخصص وزینه زده شما  
مشاوره تخصصی

مدیریت بازاریابی  
آروس جبهه - یوسف آباد ناصح صاحبان  
وزارت بهادری تلفن - ۴۴۳۰۹

راده نژاده رسها هرگز رفتار گفته را  
تکرار میکند

طنین ای مسورتی را انجام داد و  
گوشه همسرداری لایزاکه نیز بسوی  
عظیم تمایل شد و اداسگی خود را  
درحله حدت با شفاخته لایزاکه کرد

حمله به فل بنظر اعلام نمود

ازمسی این دستور داد که گفتن فرار  
سرباز و یک هزار محقق شد

و بعضی از سربازان را برهنه سربازی  
چون مام (ادیسویس) مام لایزاکه کرد

(گرمای) که خود نه هفتاد چند هزار سرباز  
کشد

مناصب

در طبق سلیقه و ادخواه خورش میزند در آن  
زمانها فضانوردان قدیم روزی بیست و هفت  
بودند به نوبه که معلوماتی را که با خود آورده  
نشاهی ادایی بیگانه کرد

رقعی خیل در جنگ ده جانی به اروپا و  
افرا و سایر نقاط کشور جدید ماسخل از

جزیروانی و نای و باقیون سیاه تریکی بود  
اما قبل از آن خمشک بیاورید چند کشور

مسالک شرق و غربید کجما حامل بارهای از  
آفتا کرد همیشه رویای مصره جرای عربی به

مشترکات و اشتدانشان از همسر عربی به  
سرزمین عربی و نشان بود به علاوه در کشور گمانی

قدیم شرقی بنگاهی عینکه او از فضای روزگار  
برحس داشتند و یکی از سربازان معمری

برحسب یک اتفاق ایامی در ترکیسین  
کشتادان دوران نایف و کله دیده هم

تصویری آورد این سربازان نشان شفاخته را  
بخدمت آورد این سربازان نشان شفاخته را

برحسب در به چاه در نیای اشتدانشی سرامی که  
مهمترین کردید هر کارکنند و هر مقدی

در خاک مرموق کبار بزرگی شد است  
در تریه زمین تا او است

هری چون بیرون و بر از طوط تصویر  
بصر تناسی ارشد و اختیاری نداشت قبل از

آنکه در پی استادن اردون اهرام قدم به  
اوردهای نداد و تنگ آید بکنارهای آمد

به تاریخچه تکف معاصرین میبرازید  
بدانکه کف قدما در طوط و مصلین در

پرونی این کشف کرد و روشند فرسوخ  
سرامی اهرام اهرام اهرامی بیگید

ادامه دارد

جوانان ۰۹ ۰۹ ۰۹ سال بازمه

## شامیو سر صحت

نیده شده از سدره مورد کثیرا و روغن ترکیب

فروش شده ها - تلفن ۶۳۹۱۶

در ساختمان

بزرگ چند هم میبازند تا طوری که مانع شینا و

کشای خود برانند

و گروهی دیگر فرضیه اترانه ای منی کنند که

اگر در مقابل آن سبک مبارزه ای باور ایبری آنها

با خطا کرده اند

در سال ۱۸۶۵ میلادی محقق و دانشمندی

دانشمند بی موسوم به جیازان باوری اسپینت که

تخصصش بر روی اسرار و رمز پاسخی همهای

اسرار مصر کبار میگردد علاوه بر چند محله کتابی

که نگار در این نوشته اندامه بود کتاباتی تحت

عنوان بیخبر مدرم هرگز و در کار و کار و در

هر چیزش برهنه ساخته که در خلال روزی

های این در کتاب پر از اسرار حضرت انگریز

و دیگر دانشمندان و راهزنی هندی و معمری اسرار

اسرار را با یکدیگر و با معاد خواهد دید که در

اسرار تا چه اندازه کشیدی او را اعیان انگیز

تخصصش کتف طوطی کله غنل مطالعه که

برای هر اونی توضیح میداد مثل ساخته شد آنها

با خصوص هدف از ساختمان هم خورش را

عینی خلاصه میکند

در هر چیزی به این اندازه ساخته شده

است که یک سیستم روز و این متفکر ثابت و

دانشی برای تمام اینها تریج بیهای بنگارند

و راه خود و ظریف هم بزرگ براساس

عقل و خورش و با توجه به میزان چکالی با وزن

تخصصش زمین زمین شده است

که در طوطی که برای این ساختمان هم بزرگ

کشیدی کردید است اداری (فردا و سراسر)

در طوطی که در طوطی که در طوطی که

در طوطی که در طوطی که در طوطی که

در طوطی که در طوطی که در طوطی که

در طوطی که در طوطی که در طوطی که

# ورزشی جوانان

## زیر نظر کامبیز اعتمادی

### چشم انداز مسابقات این هفته

## آیا بانک ملی باز هم میتواند؟

### پر سپولیس امتیاز بگیرد؟

آیا تیمی ها برای پیروزی بر شهباز امتحادی می شوند؟

پاس سپولیس و تاج هم مدعی اصلی فهرمان جام تخت جمشید روز بیست و هفتم دزفولان با هریان خود دیدار میکنند. پاس که پیش از یگرگان و فهرمان امید دارد روز روز در میان خود بهر چه میباید برده باشد رفت و بود تیم خودی کل قبول کرده و حالا دورانی هم در شرایط بهتر از گذشته قرار دارد که می آید شنبه ضمن اینکه ایتیار پاس به جوری که می آید پیروزی است ولی برای تیمی حتی یک نتیجه مساوی هم فاجع کشته نظر میسرند. سایر تیمها با هاست و حرف به حرف برزی دارد اما باید قانع نشاند چه در طول بازی یک خط حمله پرتیرنگ و سرپرست مهاجمی کل های احتمالی پاس باشد اما در عوض خط دفاعی نیز استوار و لازم از بازی و پاس میزند و با توجه بازی نیز خط حمله خود سپولیس را در تنگ قرار دهد در مجموع بازی اگر پیروزی را می برد و با هر دو طرف ۹۰ دقیقه سرپا حمله کند و پیروزی خواهد بود ولی این دادن یعنی بیست که پاس از ضد حمله بازی سرخ ملوان غافل شود.

روز جمعه نخست پرسپولیس برای بانک ملی هدف ازلی میکند برای بانک ملی یک امتیاز از این دیدار حائز اهمیت است و میزبان در فای این نیز میزبان است اگر پرسپولیس همچون دیدار رجب برای بانک ملی ظاهر شود یک نتیجه مساوی درواز انتقار نیست اما پرسپولیس با کیفیت بازی یافته و بخصوص برای رفتن با مدعیان فهرمانی به پیروزی اشیا دارد. برای سرپیختن مشکل اصلی سخت کوشی مرفی می باشد باکنی ها با چنگ و دندان از دروازه خود حراست میکند و حاضر نیست به اشیا باج بدهد. در مقابل فغانی بانک ملی حضور دورنگان مصعب و فتاداک چون ایستاد و زدن نام و خطاها را چون تیر میزدن مهاجمان پرسپولیس خواهد بود و اینجاست که پاس سپولیس باید توانایی پیروی و عزیزی با شلیک های سنگین محضری امید داشته باشد نظر فغانی کلید محضری درواز است تا همکارهای پرسپولیس است ولی این کلید به نقل سه درواز بانک ملی می خورد و به طوفان تیر در این روز مقابل شهباز قرار میگردد. دیدار فانی این دو یکی از زایندهین مسابقات جام پد که با ساعت ۲ از پیروز خانم پیروز است ولی این اشیا هم حرفی در فغانی است ولی شهاب هم اسان تسلیم نمی شود و باید نتیجه انتظار داشته باشد و اینجاست که در بازی بانک و همنانگ

# \* فوتبال جام تخت جمشید

## atige.ir

# پاس در صدر جدول

## صنعت نفت با دو گل تاج را شکست داد

### در سد دارانی متوقف گردید



این صحنه بعد از گل پاس بانک کرد بازیکنان اوسلمو که گل را درست رساندند. سید نظری داور، سید صفا محمود اوردند و مری نیز مدد خود ساختن آنها را ندادی می باشد.

سابقات فوتبال بیست و ششمین روز جام تخت جمشید با دیدار بانک ملی و دوباهان در استادیوم لایحه آغاز گردید. در نیمه نخست بانک ملی صاحب یک برتری نسبی بود اما توانست از برتری خود سود جوید و این نیمه بدون نتیجه سپری شد. نیمه دوم با بانک ملی بهتر شروع کرد و در فاق ۵۲ و ۶۵ توسط خطری برزی زان دو گل خورد دروازه حرف های داد بد از گل دوم بانک ملی در بهل احتیاط بود رفت و دوباهان دروازه میدان را بدست گرفت اما حاصل حملات فشرده اشیاها تنها یک گل بود که توسط تاجی شیر رسید و بازی با نتیجه دوریک سپرد بانک ملی غلظت یافت.

پاس - اوسلمو در دومین دیدار این روز پاس و اوسلمو مقابل



سید پرتکان به پایان رسید. تکراره حسین، سید پرتکان، علی محمدی غلظت یافته و رار حسینی را در مقابل پاس به یک دروازه بان فهرمانی سپرد و او کرد. کارن گالستان نیز در فینال گره محضری رضوان ملانی را پیش رو داشت که به پیروزی رسید و به مقام چهارم رسید.

## قهرمان قایق رانی

مصلحتی تری یکی از مجهزهای دوستان ورزش قایق رانی ایران می باشد. تری که ۱۷ سال دارد و درجه اول تریوری دریایی است در مسابقات قایق رانی جام تخت جمشید کروز و عصر نیم ملی ایران می باشد. تری در مسابقات اشتیاق جوانان در رشته قایق رانی افرادی به مثال لاست پات و ملا خود در بازی مسابقات دوره بد امسال میزبان تا از این عنوان خود دفاع کند. در مسابقات تری که در فینال پنج مسابقه قهرمانی کتور روی سکوی نخست دست در میان

دوره مسابقات در المپیاد جهانی این مسابقات در مسابقات المپیاد جهانی رشته شناخته شده است. قهرمانان المپیاد جهانی در المپیاد جهانی رشته شناخته شده است. قهرمانان المپیاد جهانی در المپیاد جهانی رشته شناخته شده است.

## خبرهای کوتاه

فهرمانی دوره مسابقات در المپیاد جهانی رشته شناخته شده است. قهرمانان المپیاد جهانی در المپیاد جهانی رشته شناخته شده است. قهرمانان المپیاد جهانی در المپیاد جهانی رشته شناخته شده است.

# تنها شد

دو هفته بعد و در یک پاتلی بسود پاس اعلام کرد که بروی بازی اش رسیده و نتیجه دو بر صفر تا پایان این نیمه پایدار ماند.

روزهای گذشته بود نیم حلاتی داشتند ولی دیگر در بازی با مینامی شکست خورد و در بازی با مینامی شکست خورد.

روز جمعه در ورزشگاه اریاهر باختت ها و پاتلی بازی مقابل هم قرار گرفته در نیمه اول هوا طوفان برفی نسی تر است راهی به دروازه حرفه یابد و این سبب ناهماهنگی مهاجمان هما در یک قطر به حلقه فوجیت با استفاده از آن بودند این مشکل در نیمه دوم نیز گریبانگ ها بود ولی سرانجام شاهر طبعی هافبک و کار این نیمه موسی به حل آن کمک کرد و درسی یک پاس خوب از غوربندی تنها گل ساخته را بشمارد. همین رفتن هما با پیروزی یک بر صفر از میدان خارج شد.

## پرسپولیس - دارائی

بعد از این روز با پرسپولیس و دارائی برگزار کردند پرسپولیس گریجه از غیبت دو هفته از کسز نگران بود ولی در عوض بازگشت داد کان یاحدی سرخوشها را تسکین میداد هر چند که باز در یک دفعه با یک پاس خوب از دروازه حریف در وقت درازی هم در آن روز قلیح خود را در وقت دفاع خود دریغ دارد بود تا دو دفاعی خود را از پیروزی بختن ضمن این قلیح خود را در زمان تهاجم هم هدفکار تمام میانی نیم خود بود.

طول نیمه دوم در وقت دوم یک بازی متعادل داشتند و در بیشتر اوقات بوب در میانه میدان سرگردان بود و این مورد هر دو نیمه صاحب چند موقعیت خوب بود که برتی ماند و دروازه ای گشوده نشد. در نیمه دوم پرسپولیس اشتباهی بیشتری در میدان آمد و از آنجا حلات خوبی گریبان گرفت اما هیچگاه توانست از موفقیت‌های خوب خود سود برد و علیرغم برتری در این نیمه سرانجام شادابی طول گل را از بیفت. برین ترتیب پرسپولیس اختلاف یک امتیاز داشت بر پاس اریاهر گرفت و پاس در صفر جدول تنها شد.

## در شهرنساها

در امدان صنعت نفت نیمه رده آخر جدول بریزان تاج تهران بود که موفق شد حریف سرشناس خود را با دو گل شکست دهد. در این مسابقه میانه بازی یک گل مغرور ازرادت گردید و بر اعزاز نیز نیرو یابمین نتیجه ملوان را شکست داد.

# آیا از ککلسوی عکسهای رنگی هنر پیشگان بزرگ جهانی راضی هستید؟

دربان شماره منور ککلسوی رنگی عکسهای هنرمندان مشهور جهانی را تقدیم خوانندگان عزیز خود می کند. خوشبختانه اینکار حلقه جوانان ایران را نیز در بر می گیرد. ما قرار گرفته ایم تا در این زمینه با شما همکار باشیم. اگر نظرات عموم آگاهان را می شنویم می توانیم به شما کمک کنیم تا در این زمینه با ما همکاری کنید. اگر نظرات شما را می شنویم می توانیم به شما کمک کنیم تا در این زمینه با ما همکاری کنید.

# از اینجا و آنجا... روی خط خصوصی ورزش

## رشیدی و ازدواج!



تقدیم که طی یکی از روزهای همین هفته منصور رشیدی دو روزنامه سرشناس تیم فوتبال تاج با سفر مرفه قدم نمیدانند. البته این نخستین بار نیست که رشیدی تصمیم به ازدواج میگیرد ولی اینطور که میگویند تصمیم او از این طبعی است و بر روی رشیدی در این مورد اطلاع نداشتند. بعد از این مسئله را محضی نگاهانته و به جهت خیلی بر روی رشیدی در این مورد اطلاع نداشتند. بعد از این مسئله را محضی نگاهانته و به جهت خیلی بر روی رشیدی در این مورد اطلاع نداشتند.

## دزد ورزش دوست!



هفته گذشته بعد از دیدار پرسپولیس و صنعت نفت که پرسپولیس با تنها یک محضرا ضلعی پیروز شد خضرتری به همراه چند تن از دوستانش با یک گروه سرخود و سرتواری رفتند ولی در اوقات ناگهان متوجه شدند که در بازی از سوی یک دزد ورزش دوستی که در ماشینش بود روی صندوق اقدانه است. حجاب اینکه خضرتری بخدار بازید یک وقتش متوجه شد که این مدود به هزار تومان موجودی آن تیم سصد تومان کم است گویا رده که به ماشین خضرتری مسترد رده، یک دزد ورزش دوست بوده که در این کارت شناسایی خضرتری بردارمل یک پول قطع مبلغ کمی برداشت کرده است!

## گرافروشی!

دو جریان مسابقات برین با اسب که در محصوره ورزشی اریاهر برگزار گردید تکرید

## حسام هنر پیشه میشود!



گویا این روزها فیلم سازان وطنی بیشتر به اقتضای کار چهره های ورزشی فیلم های ابرامی علاقه نشان میدهند چه سبک زیباییهای که حتی قبل از این تصور رسیدی مطرح شد درهفته گذشته نیز سلمان حسام فرمان برتای دیک ایران به بازی در یک فیلم سینمایی دعوت شد. البته حسام برای بازی در این فیلم را ابعاد اولی با دووم نیمه کرده که هنوز در فیلم او به او پاسخی نداده شده است ولی اگر حسام برطرفه شود زودی او را روی رده سینما خواهیم دید.

## غیبت بازی



غیبت حسن نظری هافبک تیم فوتبال تاج درجده سابقه اخیر این تیم نسبت به تدا شامیای دوربود او روح پایه و گنگه نود که نظری عمدا و بخاطر اختلاف با روسین حاضر نیست به میدان برود حتی این میانه با سبب سبب گردید تا گروهی از طرفداران این تیم به خانه نظری برود و او را در خواست کنند تا بازی را برین اراکار نگارده و به میدان برود اما اینطور که نظری می گفت غیبت او تنها بخاطر خرابی دیدگی و کتس آمدن عضله پا می باشد و با غلب دیگری درین بین است و خیلی زود او را در کنار روسین درج تاج خواهیم دید.

## قهر «دادگان»

پیش از دیدار پرسپولیس و صنعت نفت هنگامیکه مرئی تیم در فتنگان اسامی بازیکنان را قرائت میکرد نام محمد دادگان در جمع ذخیره ها

برده شد و مرئی به وقت که لازم است در این بازی اسراحت کند وانی میگوید راست نیست پرسپولیس که گویا به نسی به مراجع سازگار نیست با دلخوری رنگی از ترک کرد و حاضر نشد در جمع ذخیره ها بماند. حسام یکی از بازیکن پرسپولیس دادگان فراموش کرده که حضور پرسپولیس استانی را هاد کرده تا به او میدان دهد و حالا که از او خواسته میشود تا در یک بازی ذخیره باشد اینطور دلخور میشود.

## لطف فدراسیون فوتبال



علیرضا چهار محالی هافبک تیم فوتبال تراکتور سازی تبریز بعد از گذشت از نیم خود حالا قادر شده و یکی از تیمهای نهرای پیوندها به برای امداد تحصیل و امان سفر کند اما آنچه اکنون موجب گرانگاری شده است مسئله دریافت رخصتنامه می باشد که دوین مورد چهار محالی به لطف فدراسیون فوتبال ایدوار است و سرگود. در این زمینه حسامی فوتسالها بود. حتما به هم در این باره بازی خواهد کرد خوب شاید هم فدراسیون فوتبال این گرانگاری چهارمحالی را رفع سازد.

## شادی میناسیان

تقدیم که لوف سفر نیمه ملی مسابقات بازیکنان به هگ تکب سبب شادی میناسیان دادگان جوان و محبوب تیم فوتبال تاج گردیده است. البته اینکه چرا این مسئله باید موجب صورت ظاهر میناسیان گردید معلوم نیست. لایه جواب این سؤال را باید از یکی از بازیکنان تیم سگالین تهران ایران شنید. در حال حاضر پایه دید این عضو تیم ملی هم از رفیق به این سفر میخواست است یا به جواب این پرسش نیندازد. روشنگر بعضی از مسائل جوانان

## آشتی با سلمانی!



بالاخره بعد از مدت ها استیصال راجحی دور چهره موفق تیم فوتبال پرسپولیس با سلمانی خود آشتی کرد و موهامی بلند و ریش سیاه خود را بدست چینی سلمانی سپرد.

انتظار برای اولین بارجه ناصح سعید روزی در ده روزم نکتین یافت وعزاز دیگر یکی خود نهمدم اعان الله من رسول مکر خود خود میوم تا یک کارگر حرام که سوسه اید سوخته دروهمازل سعید بود سرسخته گرد ماروان کارگزارصاحبکارشک کاشف خوشبخت وازبیرافکش - و ک دوست من با اتمسداد وایزمامری ودرهرمانست - امسداد مسته برای دوست سرسخته فرود کرده همرازان کارگرا که واهما جری در سعید رنگین ساخته بود با همین پدا نصحت کرده ام دوست طهاران جرای مراثشوی نامزد که محضر رضای خداوند وپسرای ایضامان تبریک درواضعتی سعید رضای رضائی کاشف ومنهم عیان فی پدا فوری روز کاشف مومدا را در نوری است از پیر پدا کاشف و سعید را با نام «پداولی» به ملت ایران عرضه کردم که

**غری درواه باشد؛**  
بر عکس غری درمشکلات است  
حقیقت اینست که دراهم اولی کارکده  
سرمهاوراده ای دیو دریا وپورسایف  
فرار میگردد  
لرودی ایسر!  
داروی معالجه سعیدوار  
مستایبکست  
عزیز ای سرمد ولی مالک سعید  
هم پدا است سنها پداوی رفیق که با  
کار صعفر پیابری را ازبیران میروید ولی  
داروی معالجه سعیدوا صعبه است  
بارد درصنوع ضروروز سه روز  
روز دروهمازل - نه روزوهز در ده - نه  
روز هرروز دواتوه روز هم روزی یکی  
روضا صندا مصرف شود  
چرا این درواها را تب وهرها  
نگردند  
ایضاد ولی چه خیری دهم که  
ازبیاها پسند  
چطور مگر؟ حالا باید زدگی شما

ملکک محسوب میشود تحلیل میکند  
وعداغالی رفا وپاشش را برای آنکه  
زندانه دراهم غری درواه  
مخوم به یکی کل خدمت کرده ام تحلیل  
شده است که هیچ هم خلق بگفته است  
وایضاد وپداولی دیگر خصملاصحت  
یک ستوان دیگر بگفته است  
چیست و به شغل انتقال داشته  
داره!  
به نطفه ناکلاس جنج انتهای بی  
منطقه کار که در ایضادام ازبیران  
بنازنده اختار بی رسیده طروفوهوا  
فاتا بوده اقدام همه ازبیران صاحب  
القاب خسدرکلمه وصدالتمالک بودند  
وعداغالی من تاپی اقلطه نراشته وده  
که درروز مویه وده وفصلی مشعر  
ازبیا من رسیده است

**این زن که برای امیدها کفند!**

این زن که برای امیدها کفند  
کاشانه ای معلوم شده رنگش شاد  
مگردد بگلزار او رسمش برتر و پاد  
کجا حسدنا گشت هر دو مرده ای که  
شهرت من شده گشت هر دو مرده ای که  
طلای نامده گشت او چاودا گشت که  
بکند در فریب ساسی و کانی از بوی  
شهرت در غیب و تفسا شد  
گرچه بگویند کرد  
این عکس را که در ایران بگردان  
زند میوه میشود بیست از حب سبزه  
کرم و دریم دانسرا که کسیر این روز  
دارد است! او در کشور من راه  
این موافقت نمیکند که سیرین بی  
بازدارد!  
شکایت این زن برای رسدنی  
تحقیق از نهمرس نکلاستی  
فرسانند

**چه سخت پشانی میکند!**  
عذر بخورم جن دراهه!  
عزرا رسولی ۲۰ ساله میگردد  
من و نهمرس منوجه خیری  
هرای ازبیران جنج ازبیران  
هرای ازبیران جنج ازبیران  
که چه همه درایت مذمت ازبیران  
داشتند با تو چه سید پدا میوم  
روها علیه طریقت گشتند و کشف ایضاد  
کنگت جی کاشف جی اعانه نامه  
رای ازبیران محدم جن کاشف من اعانه نامه  
میکند و این که من مقلص سیرین و ز  
خداوند کاشف با ایضاد با هرشب نکند و حال را  
انتیب بدست مرایا میکند و کشف میکند  
مدراکله با ا تسقی و علاقه ازبیران  
کرمیم و پیم نوری دادم که با نابای در  
است و بیکنگر وفادار است  
درراهی زنی که نهمرس موهافه ای از  
ازبیران که تحقیق کرم و دار با شامته

**این سیزه از چه چیز نهمرس خوشش آمده**

این سیزه از چه چیز نهمرس خوشش آمده  
که عاشقش شده و با هم فرار کردند  
شکایت این زن که کلاری محمل  
فرسانند که تحت رسدنی فرار کرد  
عزیزای سعید میمنتش!  
خاس ضروری ۲۲ ساله درواها فرار  
همرس خوشش گشت!  
دروهوا کنگد پشی کاشف در طلای  
خوم را که احتاج به سعید داشت  
دادم که به ملاطفت سعید تا تعبیر کند  
ولی قبل از اینکه سعید برسد که غری در  
زردن کرد سعید از پدا بستن من چه جا  
گشتند ولی اثری ازبیران عیدیم و ج  
سعید میگردم بسوا به نظر تمام شده  
کرمین شد ازرا و روانست و نهمرس کاشف من  
موهافه ای جان عاودوم که نزد کرمین  
بدر پیدا کند و نهمرس کرمین  
خانه کم شده و ساری باید از خومدم

**این زن که با نهمرس دوست است!**

این زن که با نهمرس دوست است!  
زمن که نهمرس جرای مدی بداندته بود  
سامعی بد گذرن بد را من سیرین یاد  
گشت که چون علاقه زانی با داشته  
همش فرسانند که ماروم کرمین بد را فرزند  
و از ابرو نهانش کرمین در از فرین  
چلوگری کرد!  
من موقعی را از خنده و سگوت بگل  
کدم و نظر من فعید تمام شده بود  
فراموش گردیده بخنده باید شد و پیام  
پدا فرسانند که چون میرسد پدا باید  
کاشف است و از ابرو و رسوایش کشف باهمرا  
گشته است  
موقعی درخلیچه هم جا را کاشف  
از ازی از اید پدا از طریق مطه  
چاوانخواهم به خندگی بگویم عیدیم  
دوست دارم کشف خودی کرمین عیدیم  
ترا بزرگ که خانه یی تا عریک شده و

**روجنش: این روزها هرکس بی پرورونی دارد در ارائه کسبی بی پروراست ...**

**موسیوی روز**  
روجنش که خانه بیروان خواننده معروف  
می باشد درراه روزی کشف در دوره فعالیت  
پروان و دلکش و سرخه اسیدی به موسیوی ایرونی  
سیرت ولی ابروهما ستاماده موسیوی سیرس و  
میگردد. به نکت احتصات و زینالی موسیوی ملی  
بلیغه است موسیوی خواست مردم موسیوی  
شانی نیز طبع شکسته و از نکتا هروده است  
نوریکه وقتی می شنوی خردگان خواننده  
روانی کرمای و بدین موسیوی شکسته به مال  
و توانی کرمای و میلوز میشود اشکم سرازیر

**اولین خواننده زن**  
روجنش دربراه وضع ظاهری و دراند  
خوانندگان درگفته گشت شاید تعبیر کنی  
این اولین خواننده زن که کشف موسیوی  
شتمند و روحناهما به راندگی رواندمت بهم  
آومیلی موسیوی کلاویک ۲۰ فرمزوانی  
یک هند مردم موسیوی بیستند از موسیوی  
لا و پاتین میرفته و از نکتا هراده می کند  
روجنش دربراه رنگداری خواننده گشت  
شمالی ۲۳ ازبیران موسیوی ملی و رعایت پداوی  
نیرو و بدخنامنه هم چه دار تنم

بگل غراب شده و شبانه دچار سوزش حبیبی  
گردیده است و ناچار از ترس بیانیته و اندست  
دادن ریاضتی موسیوی با اظ کاشف  
ولی عمل ناپ ایضاد  
لازم ازبیران بگویم که استنمان دوروبیک  
نقلی نام ناپ ایضاد و به که خنده کاشف  
شبه عرقی درحیبه و مانع ایضاد و ظلم خود  
با شریف می نمود و این معام ایضاد را اعان  
به تعبیه بدست من اعادت و ملتای پرایم  
عادت شد چون جن ۳ سال ادامه یافت

**حسادت خوار نانتی، دختر ۱۱ ساله**

حسادت خوار نانتی، دختر ۱۱ ساله  
با خبر و نامداری که دختر ۱۷  
ساله هم داره زدگی میگردد بیوم کرده  
می رسد  
اولی ک شهید که متعاشدی و  
بخر خانه افتاد  
را سستین در مدرسه همیدم  
اولمیداش که روز روزو سراسر لاغرس  
دیده و پیشه و رنگ عیونم و روز  
روجنش به این بود که بیوم عیونم  
اولمیداش و مادرمیرسد لاغراتر و و  
ایوم جانسرا رفتم و دربراهمادم دستور

**چگونه معنادار شد!**

چگونه معنادار شد!  
که جوری معنادار شدی مشکه  
تعبیر کنی!  
بله به روز که با عوهار ناتیم  
فرزند ۱۱ ساله زود نایا در گشت تنها  
بود اون من و اسیرخوه بود و گشت  
همین میخوان لمعاتا میکن پیتم  
قول توین پدا! اما که جی کسی یکی  
چیگر تو در برابر همیدم پدا!  
کیک شکت اید موسیوی سیرسیم با ومنت  
گشت  
پدا! اما چه انتعنا!  
آرگت  
حالا می تیرا

**چگونه معنادار شد!**

چگونه معنادار شد!  
که جوری معنادار شدی مشکه  
تعبیر کنی!  
بله به روز که با عوهار ناتیم  
فرزند ۱۱ ساله زود نایا در گشت تنها  
بود اون من و اسیرخوه بود و گشت  
همین میخوان لمعاتا میکن پیتم  
قول توین پدا! اما که جی کسی یکی  
چیگر تو در برابر همیدم پدا!  
کیک شکت اید موسیوی سیرسیم با ومنت  
گشت  
پدا! اما چه انتعنا!  
آرگت  
حالا می تیرا

**روجنش: این روزها هرکس بی پرورونی دارد در ارائه کسبی بی پروراست ...**

روجنش که خانه بیروان خواننده معروف  
می باشد درراه روزی کشف در دوره فعالیت  
پروان و دلکش و سرخه اسیدی به موسیوی ایرونی  
سیرت ولی ابروهما ستاماده موسیوی سیرس و  
میگردد. به نکت احتصات و زینالی موسیوی ملی  
بلیغه است موسیوی خواست مردم موسیوی  
شانی نیز طبع شکسته و از نکتا هروده است  
نوریکه وقتی می شنوی خردگان خواننده  
روانی کرمای و بدین موسیوی شکسته به مال  
و توانی کرمای و میلوز میشود اشکم سرازیر

aticie.ir

جوانان • صفحه ۶۲ • سال پدروم

aticie.ir

aticie.ir





# فال عشق و زندگی

از این دوشنبه تا دوشنبه هفته آینده



## متولدين فروردين

عشق: عشق باید توام با اعتماد باشد اما این اعتماد باید کورکورانه نباشد چون مخصوصا اگر کسی شما را زیاد در خاطر نگذارد و با شما دوستی عمیق نداشته باشد، به خصوص اگر دوستی عمیق نداشته باشد، به خصوص اگر دوستی عمیق نداشته باشد، به خصوص اگر دوستی عمیق نداشته باشد...

## متولدين تير

عشق: گاهی شدت از عشق عاشقانه لبریز میشود و الهامی از بیعت احساسی رامیت می آید این همه مخصوصا دختران بیشتر دوست دارند در مقابل طولت و نهایت شسته و به موسیقی و اشعار غم انگیز توجه کنند. اما این حالت گذراست.

## متولدين مهر

عشق: فرصت نشوینگی پیدا می کند که احساس خود را برای آشنوایی و تعریف کنید و اگر چنین فرصتی پیش آمد شما در عشق به قلب و روح او ادم موفق خواهید بود.

## متولدين دي

عشق: در اواخر هفته شما بهتر متولدین قلب محبت او را بکنید اگر محبت شما متولد فرواد نامت او را زیاد در خاطر نگذارد و حسادت کند چون از شما گریزان خواهد شد که جدا رو بختنحه نودم عشق متولدین که جدا زندگی شما قدم خواهد گذاشت.

## متولدين اردیبهشت

عشق او و موفقیت و افکار او در زندگی روزمره شما نقش مهمی خود میگذرد بیشتر از آنکه شما فکر کردید و او افعال و پیشنهادات او را بخواهد پذیرد و بهرچه روابط شما در درجه اول خواهد گذشت.

## متولدين مرداد

عشق: روابط شما و محبتان که ادنی در سطح متوسط و گاهی هم در همه گشته عادی و با سر بود در بازه روز و چندان انگیز میشود.

## متولدين آبان

عشق: شما در سطح احساسی و عاطفی با هم در همه گشته عادی و با سر بود در بازه روز و چندان انگیز میشود.

## متولدين بهمن

عشق: شما در سطح احساسی و عاطفی با هم در همه گشته عادی و با سر بود در بازه روز و چندان انگیز میشود.

## متولدين خرداد

عشق: روزهای خوش عشق شما که چهارشنبه که بد است که او متولدین نغمه عشقش برقرار کند مخصوصا دختران از طریق احساسی هری خود متولدین شما او بیشتر خود جلب کند.

## متولدين شهبور

عشق: زیبایی چهره بیشتر از زیبایی درون در این هفته مورد توجهتان قرار میگیرد ولی بهتر است به زیبایی توجه کنید که ممکنست در امور احساسی در مقابل شخص رسمی قرار گیرید.

## متولدين آذر

عشق: شما در این هفته در سخن اول که به دردمانی از پیشترفت خود تحسین خود فکر می کنید به قلب و روحی و از برای او نیز فکر کنید.

## متولدين اسفند

عشق: محبت و مهربانی بیشتر او را بیشتر سوزی شما جلب خواهد کرد احساسی لطفاً شما که دنیا را نظارتان بیشتر است اما او را شما از تهاهی خلاصی می کنید همیشه از او بیامی دریافت می کنید که خیال بکنید.

atige.ir  
وبسایتی معتقدت  
کروه انتشارات اطلاعات  
تلفن مستقیم ۳۱۱۰۰۰

صاحب امتیاز: جعفر صاعقی  
سرمدیر مجله: جوانان ارشد  
معاون فن: زکریا لاله نشی  
عکاس: کاظمی کاروبانی  
پویش: علیشیری  
میزبان: باز صفحات هیلوگراور  
محمدحسین مجیدی

شهر: تهران  
خیابان: خیاب -  
ساختمان: اطلاعات.  
طبقه: ششم  
محل: جوانان  
چاپ: «پارسیچاپ»  
تلفن: ۳۲۸۱

روی جلد: مازایار  
شماره: (۵۲۲)  
تلفن هشت تحریریه: ۳۳۳۰۱  
تلفن سرویس: ۰۲۱-۳۳۳۰۰  
تلفن: ۳۳۳۰۲-۳۳۳۰۳

atige.ir



# وستندواچ

مشهورترین ساعت در خاورمیانه

ساخت سوئیس

اتوماتیک - تقویم دار - واتر پروف - ضد مغناطیس - ضد ضرب

